





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيد المرسلين خاتم النبيين  
 سيدنا ومولانا محمد وعلى آله واصحابه واهل بيته اجمعين اما بعد بركا فله  
 الشكر اياها وحقه محاسن افكار سر اسرار و جبهه پرست و سبب نزول رحمت رب غفور  
 و اعلان توقیر و تکریم و اشاعت ذکر کریم حضرت محبوب رب العالمین سید المرسلین صلی  
 علیه و سلم که ز فناء کث ذکر کسبین رفعت شان و کرم کسب جان آن سرور جهان است  
 مستوجب حصول قرب است و نور علی نور سیاه درین قرب قیامت که منکرین نبوت ج  
 خاتم رسالت و مانعین و مبطلین و جاحدین عظمت و جاهت حضرت محبوب رب العز  
 در مجامع و مجالس خود و در پی اخفاء و انکار فضائل و ارباصات و معجزات حضرت سید  
 المرسلین باشند اجتماع اهل اسلام برای مجالس افکار حضرت خیر الانام علیه السلام است  
 تکریم و توقیر و ذکر کرم حضرت سرور عالم صلی الله علیه و سلم البته زیاده تر موجب احکام و پر  
 و مستلزم ارغام شیاطین است هر چند که نزد اهل ایقان این همه عیان است اما از آنجا که این  
 آن وقتی است که جهل و سفه را آخو صله خود سری در سر افتاده که عومات کتاب و سنه  
 و معتقدات حق حقیقه جمود است و جماعت را بر طاق اخلاص گذاشته خود را شایسته  
 فهمیده اند و نسبت به تحقیق و تمییز و تفسیق و تدلیل بلکه تکفیر و تضلیل برگزیده گان رب جلیل  
 رسانیده اند مبتدعی تخریب او تعالی را از زمان و مکان و جهت و در بدعات حقیقه داخل

مدی میگوید که عقد قضیه غیر مطابقه للواقع و القای آن بر ملائکه و انبیا خارج از قدرت  
 نیست و الا لازم آید که قدرت انسانی از قدرت ربانی باشد بحدی که حق تعالی  
 کماله حقیقی با حق تعالی و عصمت الهی بهیچ وجه عصمت انبیا بر ای مقبولین خود ثابت نکند  
 این از کتاب است و اجماع است خبر نداشته از حیات انبیا علیهم السلام و در بیان تصریح  
 محققین دین بالاتفاق حقیقی جسمی ماثل حیات دنیوی است انکار کرده برین تا بعد  
 از استمداد و توسل و تشفع و عدم سماع حضرت مقرر نام سلام و کلام را برین قبر مبارک را  
 نمی پذیرد و ولی ایمانی از عطا گردیدن شفاعت بهجانب شفیع المذنبین که اما ویش هیچ  
 آنچه مثل عطیت الشفاعه و غیره ثبت آن هستند و از حقیقت و یقین و قطعیست شفاعت  
 حضرت انکار می آید و حال آنکه بموجب تصریح جمهور السنه اعتقاد بوجود آن حضرت یقینا اول  
 دفعه و اول شفع و مقبول الشفاعت واجب است و سببهای معجزات و فضائل جناب  
 و روکانات گفتگوهای بیوده و یکدیگر و گمراهی بر اطلاق لفظ آیه بر عجزه احتراز می نماید  
 باطنی بر مجرب و چندی از افعال فی اعتقاد الهیست حکم شرک فی العبادت لازم می آید و ساز و دوازده  
 که در خیر که از تحسنات الهی اعلام و تفهمن ثم و غیره موجب فی اسلام اند باد و خود اندر باراج  
 به عومات شریعت و عدم مزاحمت و مخالفت کتاب صحت اطلاق به عصمت و یک معنی است  
 با کانه میدان تضلیل و تکفیر الله دین قدم می اندازد که او بام این پیام را از خطبه و دستاویز  
 دوم طعن می ملام بر اصحاب کرام میگردانند بلکه تضلیل و تضلالت این حال را بطور الزام بر روی حواشی  
 ایشان نموده نوبت طعن بجناب نبی کریم و قرآن عظیم می رسانند به هر خس و خار که در راه نفوذی آید  
 خدای باد صبا و این همه آورده است به بدیجهت چندی از نا فهمان از حسن فضل مجالس اذکار  
 حضرت خیر الانام سید البر صلی الله علیه و سلم انکار دارند و بر ابطال شرف و برکت ایام ولادت  
 سعادت و مهتم می گمارند و با وجودیکه الله معتدین و اجله مستندین از فقها و محدثین و سنیان  
 است اجتماعیه مجالس شریفه در از منته لطیفه و کتب مشهوره و دین تصریح فرموده اند بلکه بیان  
 مستقله درین باب تالیف نموده اند و اگر در پای کسی درین باب غایب شکی غلبه به دفع شبهات  
 و اخته اند و قول شاه و ناو و رام و دو ساخنه می نمایند این همه از مطالعه موردی انسان و



و سیرت شامی و مواهب حسن المقصد و کشف الظنون و غیره توان دریافت بآیهتم چندین طایفه  
 هواییه برچید و انکار شکلیب نموده اعتقاد شریفه برکت ایام ولادت با سعادت و نفس استجاب  
 اعلاوه بشکریعت و عقد مجلی کار پر برکت را از زبان شقاوت توانان باین در بر جنم کنهیا قرار  
 میدهند و بر مجوزین عاملین مجالس شریفه تمت دخول در زمره مشرکان ظل اهل ایمان نمیشد  
 و نمی دانند که این حکم فاسد چه اقتهاب ریاحی سازد و در شوت روایت دین اسلام و احکام شریعت  
 بواسطه اهل عدالت رخ نمیزند و از غایت خوانیت و خباوت اینقدر هم نمی اندیشند که سائیکه  
 سلسله سینه بین خود باو نشان است میکنند هم داخل مجوزین عاملین این عمل بوده اند بمشاهده  
 این حال بخیاال خوشنودی و ابجملال خاتم که بدفع طعن ملام عوام کلا انعام از حضرات ائمه اسلام  
 پیروانم و حریفی چند در رفع او بامان ایام تحریر سازم از جمله رسائل طائفه مجموعه فتوح جمیه  
 که جمع نموده و برادر خود و کلان است و این طائفه را بران بارشش بی پایان است برای تحریر  
 جواب منتخب خاتم و عجلاته به تحریر آنچه در خاطر آید بی آنکه فزونی بجای کتب کثیره و رسد درین برهان  
 پیرد اختتم قوله در خواص عوام هندوستان شایع است این قول در مقام نقل عباراتی چند  
 از علماء دین بقلم می آید تا واضح گردد که تخصیص ذکر هندوستان محض بنا بر ایام و تغلیط عوام  
 می نماید علماء قسطلانی علیه الرحمه در مواجب لدنیه که مستند این طائفه است فرموده و کلا ذال  
 اهل الاسلام یحتفلون بشهر مولد علیه السلام و یعملون الواکثر و یتصدقون  
 فی لیلایه با انواع الصدقات و یظهر من السرور و یزیدن فی المبارکات و یعتنون  
 بقاء مولد الکبیر و یظهر علیهم من برکاته کل فضل عظیم الخ و همین مطلب را حفظ  
 ابو الخیر غامدی در سیرت شامی منقول است ملا علی قاری علیه الرحمه که هم مستند این طائفه است  
 در مورد روی فرموده اما اهل مکه معدن الخیر و البرکة فیتوجهون الی المکان المتواضع  
 بین الناس از محل مولد رجاء بلوغ کل من یرید له لقصد و عزید اهتمامه  
 الی آخره و بهر آن است و کلا اهل المدینه کثرتهم الله تعالی به احتفال علی فعله اقبال  
 و بهر آن است و اما العجم فمن حین دخل هذا الشهر المعظم و الزمان المکرم لاهلها  
 مجالس شامی من انواع الطعام للقرءاء الکرام و العلماء العظام و الفقهاء من الخ

و انعام الله قوله بالانكاز فقها و محدثین متعددین یکی با سخنان و جواز آن زنده اند اقول این  
 قولیست یقیم و کیدیست عظیم شیخ عبدالحق و ملا علی قاری و محمد طاهر صاحب مجمع البحار شیخ  
 عبد الوهاب متقی یکی و امام ابن جزری صاحب حصین حصین و حافظ ابن حجب جنلی و علامه  
 ابو الطیب سبکی بالکی و حافظ جلال سیوطی و صاحب سیرت شامی و محمد الدین شیرازی و علامه  
 سیف الدین ابو جعفر زکبانی و مشی خفی و شیخ برهان الدین جعفری و علامه محمد امین و امام  
 سلیمان بریسوی و مولانا حسن بحرینی و برهان ناظمی و شیخ شمس الدین سیه اسی و شیخ محمد بن  
 حمزه البزلی الواحظ و شمس الدین و میاطی و فخر الدین و نقلی و حافظ بنین الدین عراقی و علامه  
 برهان ابو الصفا و حافظ ابو شامه و حافظ ابن حجر عسقلانی و علامه ابو القاسم لؤلؤی و علامه  
 ابو الحسن البکری و امام سخاوی و برهان الدین صاحب سیرت جنلی و علامه ابن حجر که یکی  
 تصانیف این حضرات معروف و مشهور و در کتب متداوله مشهوره مثل کشف الظنون بهج  
 و قبول مستطوره مذکورست و سوا اینی حضرات دیگر علماء معتدین از اجماع مجتهدین فقهاء مشهورین  
 از اهل حریم بلخ و سائر بلاد اسلامی در رسائل و فتاوی خود سخنان آن فرموده اند و رسا  
 مه لد تألیف نموده اند باری که از تصور علم کتب علماء سابقین عبور نشود و نه خود دریافت نام  
 از اقوال مشهوره علماء لاحقین و فتنه امتاخرین که در قریب دین زمان گذشته اند چه در وجود  
 که سائیکه در سلسله سند صاحب ساله و امثالش در روایات کتب فقه و تفسیر حدیث و عقاید  
 معدود و در رسائل امثال صاحب ساله استناد بآبوشان موجود مانند شاه ولی الله صاحب  
 و شاه عبد الرحیم صاحب محدث دهلوی و مرزا حسن علی صاحب محدث لکهنوی و غیرهم اگر  
 گوئی که صاحب ساله که در سکر خود بینی سرشارست همه سابقین و لاحقین را بی خبر از فقه  
 و حدیث بلکه از جابلی و ضالین بلکه موافق عقیده طائفه از کافرین و مشرکین می شمارد پس  
 چه جای اعتماد و اعتبارست و ذکر این همه سابقین و لاحقین از آنکه دین و علماء مشهورین  
 بمقابلت اش بیکارست پس اولاً گویم که اگر چه عامه طائفه اسماعیلیه و بابیه بجهت بخوفی از خدا  
 و فقدان شرم و حیای همین اعتقاد آرند و آنحضرات عظام و متبعین آن که ام را از نظر ضالین  
 و جاهلین فی دین می شمارند اما از صاحب ساله تصریح این امر بظاهر و درست چه در آخرین

رساله که برای اظهار ستاود صاحب رساله سند استاد صاحب رساله ثبت است و نسبت نشان حفظ  
 استاد المحققین سند العالمین فی العالمین مولانا المفتی صدر الدین خان دہلوی دین و در آن  
 سند الکتاب نمودن صاحب رساله فقه و اصول فقه و عقاید و کتب دیگر علوم دین مثل بنی  
 و تفسیر و ضیاء فی غیره را از مفتی صاحب موصوف مذکور است و همان سند تصدیف بدون صاحب  
 بغیرت و اہلیت و شرم و حیا مسطور است همان سند العالمین فی العالمین در فتوی مشہور بود کہ  
 بحالت حیات شان در لکھنؤ مطبوع ہم شدہ است می فرمایند عمل مولد شریف در ماہ مولد  
 حضرت سید الاولین و آخرین صلی اللہ علیہ وسلم واجتمع مومنین درین روز سعود کہ خالی باشد  
 از منہیات و مکروہات الی قولہ از بہترین اعمال حسنہ است و متواتر است از علمای اعلام و فضلاء  
 و مفتیان اہل اسلام و شیخ کرام کابر اعراف و اتفاق است جم غفیر را از اعاظم علمای دین  
 و رب جم بر حسن این عمل مکرم و محمول بہ اکابر محدثین فقہای اقطار عالم است و شک نیست کہ  
 این عمل محمود و موجب مزید ثواب و برکات و نزول رحمت و شفای قلوب افشاخ صدور و مرقہ  
 حیون اہل اسلام و ارقام شیاطین و خذلان اہل ضلال و طغیان است خصوصاً درین زمانہ دین  
 کہ بی ادیان جاہلان از عوام بفقویت و استظهار عملداری حال ذہبت زبان درازی باقصی  
 رسانیدہ اند الی آخرہ و بعد نقل اقوال ائمہ دین و علماء مشہورین فرمودہ ہیں قول تاج الدین  
 فاکہانی مالکی کہ این عمل مذموم است بلقابل جم غفیر از ائمہ دین و علمای محققین از فقہاء و محدثین کہ  
 باستحسان آن فتنہ اند قبول نیست و ردہ السیوطی و کثیر من العلماء و الاعلام بایشقی قلوب الملکین  
 ہیں تنہا از انکار فاکہانی و تفرہ او دران این عمل مکرم را مختلف فیہ گفتن غلطی فاحش است عجب  
 و بس عجب بزرگان گرہ صفائی عقیدت کہ عمل مولد شریف را از بدعات سینہ گویند و بجز اینکہ این  
 عمل بدین صفت و خصوصیت آن در ماہ مولد حضرت سرور انس و جان صلی اللہ علیہ وسلم  
 از قرون ثلاثہ نیست و ایلی دیگر نزد خود ندارند حتی کہ کلام روایت شافہ از کتب غیر مشہورہ  
 فتنہ غفیرہ ہم بمرت یا کراہت آن پیش نمی کنند و نمی دانند کہ برین تقدیر لازم می آید کہ جملہ  
 مستحکات علمای متاخرین کہ کتب فتنہ مذہب اربعہ خصوصاً فتنہ حنفی ملوانان است نہ از  
 مرقوم است استحسنہ المتأخرون جملہ بدعات داخل شود و علمای متاخرین از فقہا باجمہم

از ابل بدع و ضلال بشمار در آیند چه استحضات ایشان اثری در قرون ثلثه نبود و ما هو الا تفر  
الامان عن الشرعیات اعادنا الله تعالى من هذه العقيدة الفاسدة بحفظی که در این ذکر  
جمیل و لاوت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم بلا انضمام منکرات و مکروهات شرعییه باشد  
آن را جمع آنام و بدعات فهمیدن و اجتماع تمامی علمای این سابق و حال از مذاهب اربعه شرعی  
و غیر با در عت عجم بر ضلالت و بطلان قرار دادند و درین شریعتین نادرها الله شرع فراد الله  
انکاشتن و اتباع سنت منحصر در افراد عدیده بلاد هند و سستان و سنن چه خوش اعتقاد می  
و حسن ظن نسبت به علمای اسلام و بلاد اسلام است چرا که العبد المسکین مجمل صد الله  
خدمه الله له بالحسنی و قانیایر تقدیر یک صاحب ساله همه مجوزین این عمل را از غیر معتقدین  
بلکه گمراه و بی بین می شمارد پس چرا اکثر جمیع ائمه دین فقها و محدثین برای اثبات و عادی  
سند های بیجامی آن و بر سر شاخ نشستن و بنابریدن بر عقل خود و خط کشیدن است قولی است  
و معنی است یکی لغوی عام که عبارت از اطلاق محدث است خواه عبادت بود یا عادت و دوم  
خاص که عبارت است از زیادت و استنصاف در بین بعد صحابه بدون اذن شارع لا قول اولی  
ولا صراحة ولا اشاره پس لفظ بدعت درین حدیث و در احادیث دیگر عام است شامل همه  
محدثات و این عموم بحسب معنی شرعی خاص است نه معنی لغوی عام الی قوله و باین قیود  
تعمیر شماره مسجد که بنا بر اعلام اوقات صلاوة است و تصنیف کتب که آله و علما تعلیم میکنند  
و استحال تخلیج مداومت بر اکل لب حنظل و شکر که هر یک امرانیها ماذون فیها با مومنین است  
بر سبیل اجمال الی آخره اقول این مقام با قیودش ثابت است که چیزی که بالا جمالی داخل ماذونات  
شرعییه باشد که خصوص آن صراحة از قول فعل شارع بهیئت که انکیزه ماثور نباشد و نه این  
صحابه کرام مروی باشد در ضلالت داخل شدن نمی تواند پس این مستحضات ائمه دین را عیضا  
بایسته مندرج و مطرود و خرافات شان همه باطل و مردود شدند که آنحضرت آن مستحضات را  
بشاره مضامین احادیث صریحه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم تحسین گردانیده اند  
داخل بودن آنها در عموماً ماذونات بلکه مامورات شرعییه بالا جمالی با ثبوت ساینده اند  
طبع نظر از استحسان عام دیگر بدعات حسنه حال خصوص اظهار سرور و ادای شکر نعمت ربایم

مبارک ولادت شریفه انکه صاحب جمیع البحار که مستند این طائفة است و نزد این طائفة در اتمه مقرب  
 واجد مقام و محدثین داخل در خانة جمیع البحار فرموده نور محمد الله و تفسیریه الثالث الاخير  
 من جمیع بحار الانوار فی غرائب التنویر و لطائف الاخبار فی اللیلة الثانیة عشر  
 من شهر السرم و البهجة مظهر منبج الانوار و الرحمة شهر ربیع الاول فانه شهر امام زمان  
 باظهار الحضور فیه کل عام الی آخره و اگر برین تسلی نیاید تا کلام ابن الحجاج مستند خود ملاحظه  
 نمایند که باشاره آنحضرت صلی الله علیه و سلم فضیلت شهر مبارک به اولویت زیادت اعمال  
 بر اکیات در آن تحقیق می فرماید بآیه ما یطعن بلفظ بدعت باینکه آنحضرت بر آن تحسینات در کتب  
 شرعیة اطلاق محبت و بدعت می نمایند و صراحت بدعت یعنی شرعی را تقسیم می فرمایند پس  
 این اعتراض اشکال منقطع جمال است خلیش اینکه مرادشان از بدعت که از انوار تقسیم ساخته اند  
 و بران هم اطلاق معنی شرعی پرداخته اند امری است که مخصوص سنت آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 نباشد و قول فعل آنجناب از آن سبک است باشد خواه مزاحم و مخالف سنت و غیر و منافق کدما  
 طریقه محدوده آنحضرت صلی الله علیه و سلم باشد خواه موافق قواعد عامه شریعت بالاجمال  
 حکم او اقل سنت و ثابت باشاره امارت صریحه جناب شفیع است صلی الله علیه و سلم  
 که آنحضرت این معنی عام را هم معنی شرعی فرموده اند و تقسیم آن نموده اند ملا علی قاری علیه السلام  
 در شرح موطا امام محمد فرموده اصل البدعة ما احدث علی غیره مثال سابق و یطلق  
 فی الشرع علی ما یقابل السنة اشیء ما لم یکن فی عهدہ صلی الله علیه و سلم ثم یقسم  
 الی الاحکام الخمسة کذا فی کما الحافظ السیوطی مؤیدات این امر معروف و مشهور و قد  
 ایضا دیگر سایل منقول و مفسر را ما اینجا اختصار مظهر است و تقسیم بدعت و اطلاق معنی  
 شرعی برین معنی چند است به آنکه لفظ بدعت بمعنی لغوی شامل کل ما احدث من غیر سابق است  
 و لفظ سنت بمعنی لغوی شامل هر طریقه هر کس است اما هرگاه در عرف شرع سنت اصالة هم  
 خاص بر حق تعالی و تقدیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم شده است و اطلاق بدعت بران نیاید  
 و بدعت مقابل سنت است پس این معنی خاص یعنی هر چیزیکه باخصوص سنت آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم نباشد البته معنی لغوی لفظ بدعت نمی تواند شد صرف اصطلاح اهل شرع است و دوم آنکه

از صاحب کرام اطلاق لفظ بدعت بر محدثات خود نشان ثابت است با وجودیکه گاهی بدعت حضرت  
اطلاق بدعت نفی نموده اند پس البته این اطلاق بدون تقسیم نسبی حسن و سیئه درست نمی تواند شد  
قطع نظر از نیمه نزاع منازعان در استعمال آن اطلاق معنی شرعی بر آن ناعاطفی است لافرضنا که  
این معنی لغوی بدعت و معنی شرعی اصطلاحی مخصوص آن معنی است که جز بر بدعت سیئه  
صادق نشود و اما این از کجا که بدعت است ایمن با وجود عدم مزاحمت که احی سنت و با وجود وجود  
در مندوبات شریعت بالا جمال حکم ضلالت لازم گردانیده آید اطلاق بدعت بر آن معنی دیگر است  
و لزوم کلیت ضلالت برای معنی دیگر حاصل نگذیرد میان معنی لغوی و اصطلاحی تفرقه ساختن و قطع اصطلاح  
پس نیست انداختن و به تحقیق و تطبیق چنانکه می بین فرموده اند نه پرداختن مبنی با کانه علم طعن  
بر آنکه اعلام افراختن چنان کنیدی است که شیطان بعین خوارج و روافض و معتزله و غیرهم را که با خود  
در آن گرفتار گردانیده بقبح ضلالت رسانیده است قوله و عند الاستقراء در عبادات بدعت  
مخضبه بحدود و صلوٰه و تلاوت و امثال ذلک بدعت غیر سیئه یافته نمی شود الی آخره **قول**  
مفسر این دعاوی همان کج فهمی اقوال اکابر است تحت البته امری که در قواعد عامه شریعت مندرج  
نباشد از طرف خود در عبادات داخل نمودن حسن نمی تواند شد اما آنچه بطور عموم از مندوبات  
شارع باشد اگر بدعت برکت که احی بدعت خاص آن که منافعی و غیر حدود و معینه شریعت نباشد  
بجمله آورده شود البته در عبادات بدعتی هم اطلاق بدعت حسن موافق تصریحات استعمالات  
ایمیدین بر آن نموده خواهد شد اینجا که نظریه خصارت بر نقل عبارت کتاب تنبیہ السفیه که در  
روافض است اکتفا می رود جای که چند مذکور در کتاب ضواریم الزام بدعت بر صاحب تحفه  
و غیره نداده صاحب تنبیہ السفیه جوابش بدین عبارت داده اگر مراد از بدعت بدعت است  
نعم و مراد بدعت کس از فرق اسلامی است بدعت را ندانم نمی شمارد و اگر مراد بدعت سیئه است  
پس لایسک که ازین عبارت مفهوم شود چه بسیار خبر یا در عهد سلف نبود مثل بنا و مدارس  
و قناطر و دین کتب و علوم که خلف صالح پیدا کرده اند و در طریق زهد و عبادات و مجاهدات  
و شغال اخراج بسیار واقع شده و اصلا جای ملامت و عتاب نیست قال الله تعالی و هیأه  
ابتدعوها ما کتبنا علیهم الا ابتغاء رضوان الله الی آخره و توحیدات امر به حق

می بخند از بی مقام ظاهر است که بخاری مخالف تمام فرق اسلامی نموده اند قوله فقیر میگویی که آنچه  
 در قول علماء تقسیم بدعت بسو حسنیه و سلیه یافته می شود و کلیه کتب عه ضلالت محمول بدعت سلیه  
 مبنی بر غلطی است که در تعریف و تشخیص بدعت روده الی قوله ازین سوره و زان سوره  
 بنا بر احتیاج رفع تناقض بصورت تلفیق و تطبیق بظن خود که ان الظن لا یغنی عن الحقی شیئا  
 قسمت بدعت بحسنه و سلیه کردند و ضلالت بر بدعت را حمل بر سلیه نمودند چون شسته تقلید بحسنه  
 هر که در بدعت است هر که آمدن نظر به تحقیق و تنقیح زائد نگردیده بر قول بلا اعلان جمود نموده و رفته  
 رفته این در احوال همه را فرا گرفت الی آخره اقول الله الله این چه حماقت است چه سفا  
 وین بقول اشعار بلکه تصریح است باینکه از عهد صحابه کرام تا هزار دوم که هزاران هزار تحقیق و فقهاء  
 محدثین بر بسیاری از امور با وجود اطلاق بدعت حکم استحسان فرموده اند تقسیم بدعت بسوی حسنیه  
 سلیه و حمل کلیه حکم ضلالت بر کل بدعت سلیه نمودند معاذ الله علیه دین در و احوال جهل گرفتار  
 بودند پس این سخن نیست که بآل با ائمه بر جهالت صاحب ساله شهادت میداد و همین سخن بقوت  
 بیان صاحب ساله بجلوه ظهور می نهند قوله همین تنها حضرت مجدد در هزار دوم بشناخت این است  
 و تفریق متنبیه و طم شده و تردید تقسیم بدعت نمودند الی قوله بعد آنجناب علمای دیگر موافق  
 باین اورا که شده ضلالت بر بدعت با ثبات رسانیدند الی آخره اقول اولاً ما لم یثبت شیئی  
 هزار دوم به تردید تقسیم امری بیک معنی مستلزم بطلان تقسیم آن امر بمعنی دیگر مقتضی فساد  
 اثبات حسن بعض افرادش بآن معنی نیست چنانکه ائمه اخبار و مشایخ کبار آن شیخ نامدار در هزار  
 اول تصریح فرموده اند و نه این امام مکرر اتم تفصیل و تجلیل آن ائمه اعلام شیوخ اسلام دارند و تا که  
 مذکور است اما عجلیه و بایسته بشود رسد و تا نیا قطع نظر از تصریحات ائمه دین که در هزار اول  
 گذشتند و بموجب قول صاحب ساله در مرض جهل گرفتار بوده اند بیاری از امور را  
 که کتاب و سنت از آنها بهیئت مخصوصه گذاشته ساکت است و از قول و فعل آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم مأثور نیستند با وجود ترک شارح در هزار دوم هم همین شیخ نامدار ذی شان و دیگر  
 از ما و از آثار سلسله ایشان سخنان و تجویز آن فرموده اند پس استدلال بکتابت اقوال  
 آن صاحب حال در حق صاحب ساله و دیگران ازین طائفه موجب وبال و نکال است و تا که



بکسبت طائفه نجدیه باید دید که در اینجا زانهمی خود برای تحصیل کافه علماء دین تائید و دوشمستند  
 بیک قول شیخ میکنند حال آنکه در همین مجموعه فتوحیه تبرکات شیعیه فوضیه بمقتضای الکتابیه ابلغ من  
 بحال آن صاحب حال عائد میگردد و اندک چنانکه برادر بزرگ این خود و همچو اگر حمله سترگ بر شیخ نموده و گفته  
 بعض از شارحان شریعت این قوم اشاره به سبابه را که با اتفاق احادیث و آثار متواتره و اجماع  
 ائمه اربعه صاحبین جمیع فقهاء و محدثین سنت است حرام گفته اند آن قطع نظر از آنکه او عاصی است  
 سنیت رفع سبابه با اتفاق احادیث و آثار متواتره و اجماع جمیع فقهاء و محدثین ثابت نگردانید  
 باید دید که چگونه تشنیع شیعیه تحت تشریع و مسئله خلافیه بر شیخ لازم می نماید و ایشان را بیکر سنت  
 متواتره و مخالف اجماع جمیع قرار می دهد پس صاحب ساله که برای تغلیط عوام نام الباسم شیخ برای  
 اثبات خطبیه کافه علماء کرام تائید و دوشم بر زبان می آید و حال بیان کند که بموجب عقیده و بایسته شیخ را  
 از که ام فروغ می پندارد و قوله اطلاقش بهیچ جاردی نصیص تقصید ندیده آن اقول این را در  
 محض است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من ابتدع بدعة ضلالة لا یرضاه الله و  
 رسوله کان علیه من لانه مثل اقام من عمل بما و مر فاة گفته و قید البیدعة بالاضلاله  
 لخراج البدعة الحسنه کالمناظره کذا انه کما ابن الملک الله و در جمیع البحار بذیل بدعة ضلاله  
 نوشته هو احتراز عن البدعة الحسنه المحدثه و بدیهی در اشعة المعانی و شرح این  
 فرموده بخلاف بدعت حسنه که در وی صلحت دین و تقویت و ترویج آن باشد آن در مظاہر حق  
 بذیل حدیث من احدث فی امری نام الیس منه نوشته او لفظ الیس برین اشاره بهیچ گلی  
 که نکالنا اوس چیز کا جو مخالف کتاب سنت کی خود برانید آن و کفی بذلک حجه علی الخالفین قوله  
 بعد اعتراف در باره امری به بدعت بودن و بر پی تقسیم رفتن بدان ماند که یکی گوید بول و قسم  
 پاک و مباح و حرام و نجس آن اقول جوش جمالت صاحب ساله در کمال ترقی است در هر قول  
 زائد از سابق و او زانهمی میدهد معذره و در میدان تمهیل و تضلیل آئیه دین قدم می بندد قطع  
 از ظهور سفاکت درین قول شعار طعن بر تبار اصحاب کبار حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم  
 و سلم است تفصیل این اجمال آنکه از روایات معتدیه ثابت که صحابه کرام با وجود اعتراف بدعت  
 بودن در باره بسیاری از امور و بر پی تحسان مدح آن رفته اند و افضل از جمالت خود درین سخنان



کرام الفاظ اذلال التیام بر زبان می آرند و مدح آن امور را با وجود اعتراف و اطلاق بدعت  
 مخالفت حضرت شارح می شمارند ائمه دین فرموده اند که مدار قبح و ذم بر زحمت و تغییر احکام  
 کتاب و سنت نیست زیرا که تلفظ لفظ بدعت و این لفظ بدعت معنی مستعمل است و بیک معنی تقسیم است  
 بسوی بدعت حسنه و بدعت سیئه پس در تعبیر بدعت حسنه و حکم بحسن امری با وجود اعتراف بدعت  
 بودنش هیچ جای اعتراض نیست حالا صاحبی سالتی بخواند که باز همان و سوسه اندیش و بن برکنه  
 رونق تازه دهد و فتنه افشوده خوابیده را بیدار ساخته بفضیله تلویذ نهند بناؤ علیه در پرده چشیل  
 آن ائمه اعلام حقیقه قصد تضلیل صحابه کرام دارند که بگویند الفاضل شیعه تشیع بر زبان می آرند حال آنکه  
 اقوال علماء دین نقل نمایند تا واضح گردد که تحقیق تقسیم آن ائمه اعلام همه صواب و درست است و اعتراض  
 صاحب سالک بر آن کرام محض تحمل نام و بواسطه است امام بخاری علیه الرحمه صحیح خود را اینگونه  
 که حضرت امیر المؤمنین فاروق رضی الله تعالی عنه در حق اتمام جماعت تراویح و التزام آن فرموده  
 نعمت البدعة هذه شعرائی در کشف الغم آورده که کان ابو امامة الباهلی یقول احده  
 قیام شهر رمضان لم یکتب علیکم فذلک مواعد ما فعلتم ولا تتركوه فان الله تعالی عاتب  
 بنی اسرائیل فی قوله و رهبانية ابتدعوها ما كتبناها علیهم الا ابتغاء رضوان الله  
 و حضرت ابن عمر رضو حق صلوة صحی فرموده نعمت البدعة هذه و نیز فرموده ما ابتدع المسلمون  
 افضل من صلوة الفصحی کذا فی فتح الباری غیره امام عینی در شرح صحیح بخاری شریف بذیل شرح قول  
 حضرت امیر المؤمنین رضی الله تعالی عنه فرموده افتادها ببدعة لان رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم لم یسنها لهم ولا كانت فی زمن ابی بکر رضو و رغب فیها لقوله نعم لیبدل علی  
 فعلها و لا یمنع هذا اللقب من فعلها و البدعة فی الاصل احداث امر لم ینسب  
 زمن رسول الله صلی الله علیه و سلم ثم البدعة علی نوعین بان كانت تندرج تحت  
 مستحسن فی الشرع فی بدعة حسنة الحکم و انما قسطلانی فرموده سنها ببدعة لانه  
 صلی الله علیه و سلم لم یسن لهم الاجتماع لها ولا كانت فی زمن الصدیق رضو و هی  
 خمسة واجبة و مندوبة و محرمة و مکروهة و مباحة و حدیث کل بدعة  
 ضلالة من العام المخصوص قد رغب عمر رضو فیها بقوله نعم البدعة و هی کلمة

مجمع الحاشین کما فی المجموع البحار گفته فی حدیث عمر رضی فی قیام رمضان نعمت البدعة هی  
 نوعان بدعة هدی و بدعة ضلال فصل الاول ما کان تحت عموم ما ندب  
 الشارع الیه و حضر علیه فلا یدم لوعدا لا جرم علیه بحديث من سن سنة حسنة  
 و فی ضلای من سن سنة سیئة و من الشاق ما کان بخلاف ما امر به فیدم و ینکر  
 علیه و التراجع من الاول لانه صلی الله علیه و سلم لم یسن لهم الاجتماع و انما  
 صلاح الیالی شرکها و لا کانت فی زمن الصدیق و هی علی الحقیقة سنة حدیث  
 علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدين و اقتدوا بالذین بعدی و علی الآخر  
 یجمل حدیث کل بدعة ضلالة الخ و در سیرت شامی از امام ابو شامه آورده قال عمر  
 نعمت البدعة یعنی انما محدثه لم تکن و اذا کانت فلیس فیها ردة لما مضی فالبع  
 الحسنه متفق علیها و لا استغیاب لها و جاء الثواب لمن حسن تبتته  
 فیها و هی کل مبتدع موافق لقواعد الشریعة غیر مخالف لشیئ منها و لا یدم <sup>فعلیه</sup>  
 محدث شرعی الخ قوله بدعت انست که بعد قرون ثلثه مشهور لها بوجود آمده و اصلش از کتاب  
 و سنت معلوم نشود و سندش به ثبوت نه پیوسته چه ظاهر چه خفی چه ملفوظ و چه مستنبط الخ و قول  
 در اینجا چند امور ملاحظه باید نمود اول اینکه در ماسبق در تعریف بدعت صرف قید بعدیت  
 صحابه اعتبار داشته بود و اینجا قید بعدیت قرون ثلثه افرو و دوم آنکه حساب این تعریف چه چیز  
 بعد قرون ثلثه بوجود آمده اما انیمه دین اذن شارع گواشته ایم باشد و سند احسان گوشتی  
 و مستنبط باشد ثابت فرموده باشد آراشته عابدعت و ضلالت نه توان گفت پس اکثره او  
 صاحب سائله هم شریکانش نیست و نابود شد و سیوم بر تقدیر اخذ قید بعدیت قرون ثلثه  
 در مفهوم بدعت ضلالت حساب این تعریف چه چیز یک در قرون ثلثه بوجود آمده باشد اما اصلش  
 از کتاب سنت نباشد بلکه فراجم کتاب و سنت باشد آرا بدعت ضلالت نه توان گفت  
 حال آنکه وجود و ظهور ضلالت خروج در فرض قدر در قرون ثلثه بلکه در قرون اربعه  
 صحابه کرام بوده است و بالاتفاق عقاید اینهمه شرعاً داخل بدعت ضلالت انداز اینجا  
 مقترح میگردد که اعتبار تحدید زمانی در بدعت چنانکه نجد میکنند لغوی و محلست صحیح همانست

که جمهور محققین علماء دین میگویند که بهرام یکم از ائمه کتاب و سنت باشد خواه در قرون ثلثه  
وجود آمده باشد یا بعد از آن مذموم و ضلالت است و بهرام یکم مندرج بند و بات شارح است  
و از استحسانات ائمه دین است حسن و موجب برکت است قوله لهذا بعض گفته اند که منقسم بحسنه  
و سلبیه بدعت لغوی است آنرا اقول ذکر قول این بعض و استناد بدان صاحب رساله را  
چه مفید رسالت که حسب این قول این بعض بدعت بمعنی اصطلاحی شرعی جو سلبیه نباشد اما این  
از آنجا که حسب قول این بعض استحسانات ائمه دین اهل بدعات شرعیه منقسمه در ضلالت اند پس اگر  
این استحسانات که و با بیه انما حلیه بر قایلین آن حکم ضلالت کرده اند و میکنند بموجب تصریح  
همین علماء ائمه استحسان آن ثابت است قطع نظر از دیگر مسائل صاحب رساله آنقدر چالاکانی و بی باکی  
و جبروت و سفاکی اختیار نموده که بی لحاظ عقل و فهم برای تأیید مذہب خود دست ملامت علی قاری  
و ابن حجر بکی و حافظ حبشگانی و ساجی رفیع الدین خان مراد آبادی و غیره هم می آورد حال آنکه  
اینهمه حضرات ریسب تصحیح تحسان همین محل مجلس مولد جاہل و گمراه میشمارد پس تا چند وقت  
که برای تطویل رساله احوال این علماء متفهم دوم بدعت از نا فهمی ذکر کرده بنمونه خارج از بحث است  
که صاحب رساله بی مقصد و مطلب آنخانه برده قوله فصل اول در اول منع انعقاد مجلس  
برای حل مولد الی قوله از سلف و خلف معتقد و مستند منقول نه آنرا اقول این ادعا محض فصل است  
چند تحسان انعقاد مجلس شریف از اکابر دین و ائمه متقدمین تا استاد مستند صاحب رساله که  
لقبشان بموجب شهادت ائمه همین رساله سند العالمین فی العالمین است ثابت و منقول و  
اطلاق بدعت بر آن بدان معنی که مستلزم ضلالت باشد غیر صحیح است و بدان معنی که اطلاق بدعت  
بر آن می توان نمود خواه آنرا معنی شرعی گفته آید یا لغوی بهر تقدیر حکم لزوم ضلالت بر آن محض  
باطل و قبیح است قوله اول یکم این محل ایجاد که شیخ عمر بن محمد است که بیچکی از مشایخ و صوفیه  
و علماء ای کرام ادراستی شناسد و در هیچ کتاب از او استناد مروی نیست آنرا اقول در کتاب  
سیرت شافعی هم که مستند اکابر صاحب رساله معروف و مشهور است مذکور و مستطوریست و گمان  
اولین فعلی بالمرصع عمر ابن محمد الملاح احد الصالحین المشهورین و به اقتضای  
فی دالیه ضابطه و غیره الخ پس ازین عبارت شهادت صلاحیت و شهرت

حضرت شیخ قدس سره و اولیت فاعیت این عمل و شهر موصل نسبت بان شیخ اجل رضی الله  
 تعالی عنه ظاهرست پس بر جهالت خود نگریست و دیگران را چشم بد نگریستن حاکمست  
 و پس از این جمله رایا و باید داشت که جایا درین ساله و دیگر سایل این طائفة کار آمدنیست  
 قوله سبط ابن جوزی در کتاب مروت الزمان نوشته محکی بعض من حضر فی بعض الموالد انه  
 عد فی ذلک الساط خمسة آلاف غلغله شوی و عشرة الاف و جاجه و مائة الف  
 زبدیه و کان یعمل للصوفیه سماعا من الظهار الی الفجر و یرقص بنفسه و کان یحضر  
 علی المولد کل سنة ثلثمائة الف دینار الی قوله قد ادعی الشیخ تاج الدین عمرو بن علی  
 السکندری فی مشهور بالفاکها فی من متاخری المالکیة ان عمل المولد بدعة مذمومة  
 انتهی اقول در اینجا حال مبالغه و افترا بدانی صاحب ساله باید دید که تمام مبادی الزمان  
 سبط ابن جوزی عبارتی نقل نموده و در آن قول تاج الدین داخل کرده لفظ انتهی نوشته  
 تا مبالغه کنندگان را بشخصه این معنی شود که فاکها فی قبل از سبط ابن جوزی بوده و سبط ابن جوزی  
 استناد و ذکر آن فرموده حالانکه ولادت فاکها فی در سال وفات سبط ابن جوزی واقع شده  
 و کشف الظنون از قطب الدین موسی مورخ آورده رأیت ان اجمع التواریخ مقصدا و اوعده  
 مرؤة الزمان فشرعت خصاره فوجدته قد انقطع الی سنة اربع و خمسين و ستمائة و هی التي تو  
 المصنف فی اثناهما الی آخره و حافظ سیوطی در بغیة الوعاة و ذکر فاکها فی فرموده و ولد سنة  
 اربع و خمسين و ستمائة و مات سنة احدى و ثلثین و سبعمائة اینست حال دیانت  
 این طائفة در نقل که خاصه لازمه ایشانست قوله دلیل اول آنکه باری تعالی از عبادات و  
 اعتقادات آنچه برای عباد خود کافی داشت مشروع نمود الی قوله زیادت بر نصست و  
 زیادت بر نصست کما تقر فی موضعه الی آخره اقول این کلام محل بحثست و چینه  
 اولاً که مرادش مشروع نمودن باری تعالی ظاهر اینست که همه فروع جمیع عبادات و جمله  
 افراد کل قطوعات مشروع را بقیود مخصوصه و نوافل صورت کذائییه نام بنام تصریح و تعدید  
 و تعیین و تعدید فرموده است پس بر چه نه چنینست غیر مشروعست و عمل بدای ابرار  
 زیادت بر نصست پس این ادعایست فاسد و قولیست کاسد که قطع

از کذبش طبعی شنیع بر حال صحابه کرام رضی الله تعالی عنهم لازم نمیکند که باحداث بسیاری از امور  
 اقرار فرموده اند با وجودیکه از نصوص کتاب الهیست که این مخصوصه آنها ثابت نه نموده اند بلکه  
 بسیاری از داخل عبادات مخصوصه و هیأت تطوعات معینه را که صرفاً از احادیث شریفه  
 ثابت اند بحجت عدم ثبوت مشروعیست از کتاب الهی نسخ قرآن و زائد بر آن معاذ الله گفته اند  
 و عمل با حادیث احاد و راویان را که در کتاب الهی حکم آن نیست باطل باشد و این هم فتح باب  
 جعل و الحاد است چنانکه در کتاب اصول مذکور است و اگر مرادش این است که قرآن مجید اصول عامه  
 جمله عبادات و خیرات و مندوبات را بطور اطلاق حاوی است و هر چه از اطلاق فعل خبر  
 و جنس مندوبات مشموله و عموماً کتاب الهی مخالفت داشته باشد غیر مشروعه  
 و عمل بدان زیادت بر نص پس این تقدیر برخاسته است از این عموماً که با خصوص ان کلام مجید  
 ثابت نباشد الزام نسخ و ادون و بر عمل بولد خصوصاً تحت لزوم نسخ بخادون و درین تکثیر  
 و تضلیل اکابر دین از فقه اوحی شین افتادن غایت و ضلالت است و ناچار در کتاب اصول  
 تصریح است باینکه زیادتی که نسخ بودن و نبودن آن متنازع فیهِ و محوش عنایت مراد از آن  
 زائد کردن امری با اعتقاد در کینیت یا شرطیت در امر منصوص مخصوص است که بجز زیادت زود  
 حقیقه داخل نسخ نیست پس از احادیث صحیح هم که احاد باشد اثبات بجز زیادت جائز نیست  
 و نزد شافعی و حنبلیه داخل نسخ نیست نه اینکه هر امری که در قرآن مجید مذکور نباشد و در قرآن  
 از آن ساکت باشد قول بآن و عمل بدان مستلزم تخریب نسخ قرآن باشد یا در امر منصوص امری  
 دیگر مقصود تحباب نیت برکت یا حسب تعامل حادث مرعی نمودن بی آنکه رکن و شرط  
 گردانیده است مستلزم نسخ باشد که این هم مخالف مقررات محققه اصول است پس از نا فهمی  
 خود حواله بسلک اصولیه نمودن و لب باظهار تخریب خود کشودن و برای اظهار منطق دانی خود  
 قیاس مرکب ساختن و بر عدم تکرار حد وسط نظر نینداختن امریست قبیح که لا ینفی علی  
 ذی فکر سلیم و عقل صحیح چون بخندید در هر مقام با وجود عدم فهم مراد از این سلک زیادت بر نص  
 و مستلزم نسخ بر ذی تضلیل و تکفیر ایمه اعلام و ابطال استخوان مستحسان آن کرام پیشین میکنند  
 میخواهم که در مقام عباراتی چند از کتب مشهوره اصول نقل کنم در مسلم الثبوت نوشته سلک

سنة زيادة عبادة مستقلة ليست نسخا لبحر العلوم وشرح فرموده اي ليست نسخا  
للمزيد عليه وان كانت من جنسه فانه لا يرفع شيئا من المزيد عليه وهو ضروري في  
وزير وشرح است واما زيادة جزء في الواجب كالتهريب في الحد للزنا او زيادة  
شرط بعد اطلاق الواجب كالايمان اي اشتراطه في رتبة اليقين فعمل هو  
نسخ حكم المزيد عليه فالحفية قالوا نعم نسخ وهو المسمى بالنسخ بالزيادة والشا  
والحنابلة واكثر المعتزلة قالوا لا نسخ الى اخره وبعد بيان مذاهب نوشتة لنا ان  
المطلق عن تلك الزيادة دل على الاجزاء مطلقا سواء مع الزيادة او غيرها  
عنهم لانه اي المطلق كالعام يدل على افراد التي هي مع الزيادة او مجردا عن الزيادة  
وليس هناك صارف عنه لان الكلام فيما لا صارف غير هذه الزيادة وهي  
مفروض الا شفاء زمان وجود المطلق فيحمل على الاطلاق ويدل عليه التقييد  
بجزء او شرط ينافية فانه يقتضي عدم الاجزاء بدونه فيرفع هذا التقييد  
حكم شرعيا وهو اجزاء الافراد التي هي مجردة عن هذا التقييد وهو ظاهر جدا  
اي وزير وشرح نوشتة ولهذا امتنع الزيادة عندنا بجزء واحد على القاطع كالمطابق  
للمطواف في شرح بعد بيان فروع گفته ثم هذا القدر انما يكفي لعدم اعتراض هذه  
الامور اي وزير وشرح بحر العلوم در بيان جواب ليل مجوزين تا سخت اجماع گفته  
قلنا اولاً ان الآية كانت ساكنة عن حال الام مع الاخوين كان امير المؤمنين  
عثمان رضي الله تعالى عنه رد هافي هذا الحال من الثلث الى السادس فسأل ابن عباس  
ان الآية لا يتناولها فاستدل امير المؤمنين رضي الله عنهما بالاجماع فيما سكت عنه الكتاب  
وهذا ليس من النسخ في شيء وهو ظاهر جدا الى اخره وبتوقيع فرموده اما وصف الحكم  
فقد اختلفوا ان الزيادة على النص لا وذكروا انها اما زيادة جزء كزيادة ركعة  
مثلا على ركعتين او شرط كالايمان في الكفارة او ما يرفع مفهوم المخالفة اي  
در توضيح بعد بيان مذاهب ودلائل مختار خود نوشتة فلا يزداد التهريب على الجمل والنسبة  
والترتيب الاولاء على الوضوء وهو اي الوضوء على المطواف والفاخرة وتعديل

الركن على سبيل الفرضية بخبر الواحد والايمان على الرقبة بالقياس الى لا يزداد  
قيده الايمان على الرقبة في كفارة اليقين بالقياس على كفارة القتل يرد ههنا  
انكم ردتم الفاتحة والتعديل بخبر الواحد حتى وجبا وانما لم يثبت الفرضية  
لانها لا تثبت بخبر الواحد عندكم فان الفرض عندكم ما ثبت لزومه بدليل قطعي  
والواجب ثابت لزومه بدليل ظني فقد زعمتم على الكتاب بخبر الواحد ما يمكن  
ان يراجه وهو الواجب فيمكن ان يحجب بانما لم يزد الفاتحة والتعديل على وجه  
يلزم منه نسخ الكتاب لانما لم نقل بعدم اجزاء الاصل لولا الفاتحة والتعديل  
حتى يلزم النسخ حيثما يدل قلنا بالاجوب فقط الى اخره ودرج القدير وبحث تسمية  
اوروه فادى الى نظر الى جوب التسمية في الوضوء غير ان صحته لا يتوقف عليها لان  
الركن افاي ثبت بالقاطع وبهذا يندفع ما قيل المراد به نفى الفضيلة لئلا يلزم نسخ  
آية الوضوء يعني الزيادة عليها فانه انما يلزم بتقدير الافتراض لا الوجوب في الخبر  
انين بيان بصراحة تام بثبوت رسيد كه ان مجرد تجوز امر كيه بخصوصه ودر قرآن مجيد كه كونه  
وشرعيت ان ان نص ثابت نباشد وقرآن مجيد ان ساكت باشد تجوز نسخ قرآن لازم لي  
ورنه بر عبادات كه دائيه ثابتة با حديث شريفة هم حكم لزوم نسخ نص كتاب لازم خواهد آمد  
بثبوت رسيد كه امر كيه ودر قرآن شريف نص صحت ابا تنقيد بصورت خاصة فيست ركز آية  
يا شريك و اشهد ان امري و كير و ان البته داخل نسخ بالزيادة است اما زيادت امري و كير و ان  
باستفاد في حيث و كينيت و شرطيت بلكه بطور استحباب بلكه بطور وجوب هم داخل نسخ نص  
پس بر عبادات و قائلين تحسان عمل خصل فرموده شريف كه سيجكونه و ان زيادت كه امري و كير و ان  
بر عبادات بخصوصه و بخصوصه كتاب التمسيت بحواله قاعدة الزيادة على النص نسخ نهيت تجوز  
نسخ كتاب امر نمودن عيله سازي و اقتراير و ازي است و ثالثا احتياج آية كه يكما كملت كه دينكم  
آية بر ابطال تحسان آية و ين كه از او و خاصه عومات مندوبات مطلقه كتاب و سخت و  
مندرج تحت قواعد و اصول شرعيت اند مخص جمالت است مراد از آية كه يكما كملت كه دينكم  
و تفسير قواعد عامه شرعيت است و تحديد افراد خاصه جمله احكام و تخصيص صدور كذا اليه و كذا

فهم این معنی از آنکه کریم مبتنی بر مجرد و هم هست که همین هم راه منکرین قیاس هم زوده بود و چه عجب که صاحب رساله کلام و محبت منکرین قیاس را دیده و بخواه احتجاج کرده است قاضی ناصر الدین رضای و تفسیر سر الرکن بریل فرموده الیوم اکملت لکم دینکم بالنسیر و الاظهار علی الادیان کلها او بالتخصیص علی قواعد العقاید و التوقیف علی اصول الشرائع و قوانین الاجتماع اما علامه خطیب در معاشیه فرموده هذا جواب عن جلیل نفاة القیاس فانهم قسوا علی ابطاله بان الدین کل فی آخر عهد النبی صلی الله علیه وسلم فلو کان القیاس جائزا لبعده و کان ذلك القیاس لا بد ان یكون لاظهار حکم لم یرک معلوما فکان القیاس موجبا لکمال الدین فلم یکن کمالا فی ذلك الزمان و الجواب عنه ما ذکره هو ان المراد باکمال الدین تحقیق قواعد العقاید و تبیین قواعد الاجتماع و هذا لا ینافی مع وقوع الاحتجاج و فی جمیع الاحکام بعده الی آخره و تفسیر کبیر گفته المسألة الثانية قال نفاة القیاس دلت الآية علی ان القیاس باطل و ذلك لان الآية دلت علی انه قد نص علی حکم فی جمیع الوقائع فالقیاس ان کان علی وفق ذلك النص کان عبثا و ان کان علی خلافه کان باطلا الی آخره بالجمله زیاده و سیکه منافی آیت کریمه باشد و آنرا مستلزم نسخ گفته آیت برخاست علماء دین صادق نیست و زیاده و سیکه صادق می تواند شد منافی آیه کریمه و مستلزم تخریج نیست پس دلیل اول بر ابطال و انکار عمل مولد محض بی بنیاد و سعی صاحب رساله هم در انجا که بنا بر فقیر سیکه که از اصول همین مقدمات مسلمة او بعد طرد و اخراج منخرفات مختصرات در جوابه و لیکن جید برای ابطال حکم تحریم و مانعت این عمل ترتیب می توان داد مثلاً می توان گفت فقیر و نکریم حضرت بنی کریم در شرع شریف شروع است پس اظهار شکر نعمت و حمد و باده و بهاد و عبادات و صدقات و عورات اهل اسلام و جمع مسلمین برای اجتماع ارباب صلات و حجرات و فضائل حضرت سید الانام صلی الله علیه وسلم و تکریم ایام و ولادت با سعادت که یکی از افراد اصل توقیر مطلق آنجناب صلی الله علیه وسلم است و حاصل آنجا که اگر شکر نعمت و فضل شکر ایا با سعادت علامه این حاج و غیره از بیان رسول وی جلشانه ثابت فرموده اند و همچنان عقد مجلسی که در شهر قم که یکی از افراد رفعت و کرامت حضرت و فضائل محاسن



بابرکت است گو مخصوصه تنصیب حکم آن در قرآن شریف نباشد با وجود عدم مزاحمت حدود  
 خاصه مخصوصه شریعت بلکه با وجود عدم ثبوت تحریم و کراهت و مانع از مجتهدین است  
 حکم به تحریم آن نمودن و راه انکارش بی چون لب شیخ حکم مطلق و زیادت بر نصوص شریعت  
 کشودن است چنانکه در اصول مقرر شده است مثلاً در بیان کفاره که ذکر مطلق رقبه است پس  
 انکار از تجویر اعتناق عبد کافر که یک فرد از افراد آن است گو در قرآن مجید ذکر آن مخصوصه است  
 حسب قول اهل اصول حنفیه زیادت بر نص مستلزم نسخ آن اطلاق است در مقام نقل فقره  
 از رساله دعائیه مولوی خورم علی که از اکابر طائفه بوده اند برای دهن دوزی امثال <sup>رساله</sup> صاحب  
 ضروری است در رساله مطبوعه مذکوره در بحث سجناب دعائیه کذا بیست بعد صلوة نوشته  
 اگر گویی که دست برداشتن در و صامع نمودن از احادیث قولیه و فعلیه البته ثابت است لیکن دعائیه  
 عقب صلوات خمس بیست کذا بیست چه دلیل است گویم و با استدلالی که چون ثابت شد که رفع الیه  
 از آداب دعاست و جالب جانب است و موقت بوقت و دون وقتی نیست پس حاجت دایل  
 دیگر نمانده آن بلفظه ایضافیه باید دانست که دست برداشتن وقت دعا و رومالیدن بدانها  
 با احادیث صحیح و حسان قولاً و فعلاً در نماز متفقاً و غیره ثابت است گو بالتزام عقب صلوات  
 بیست کذا بیست مروی نباشد الی آخره قوله و اگر این زیادت را معین داریم لازم آید عدم صدق  
 حق تعالی آنرا قول اگر از آیه کریمه تصریح فرموده و دادن بیست کذا بیست هر چه بطرح و جمله افراد  
 مخصوصه عموماً و خیر و کل احکام خاصه جمیع امور در نص مراد می بود گنجایش ذکر این ایراد بود  
 حالانکه در کلام امده شریف برگزیده تنصیب و تعیین صور کذا بیست جمیع تطوعات و بیست مخصوصه  
 جمله نوافل و سجرات و تقدیر کل افراد کل امور خیر تصریح و تنصیب فرموده است پس چگونه این  
 از آیه کریمه مراد توان شد و چرا بر آئیم دین و علماء معتدین و بر حسان صور کذا بیست تحسنات  
 مخصوصه علم تعین تفسیل باید برافراشت و اگر این معنی را معین داریم لازم می آید عدم صدق  
 حق تعالی در قول و و هذا اخلف عمتع و محال لا محال فیہ لا مکان و الاحتمال عندنا  
 معاشرا هل الحق لکن آنکه عامه سماعیه که بالتزام اشکان و مقدوریت کذب او تعالی شانه  
 مقررند و از استیصال و استناع آن شکارند و انما هم شان قدوس انسانی را بر بقیه شقیه کذب

برای مقبولیت و امکان این عیب فاحش بجناب مقدس بانی دلیل ساخته و بر تقدیر عدم  
 آن بلزوم از دیاد قدرت انسانی بر قدرت ربانی پیرداخته اگر چه نزیل ثواب کفر بود  
 این سجد لال کاسه و اعتقاد فاسد مسلم داشته و در بر ساله کلام الفاضل مولای خود  
 در مغاک انحصار انداخته بر اوت ذات خود از ان ضلالت در تماشای وانکار از ان  
 اعتقاد پنداشته اما چون عامه اسما علیه بنا بر پاسداری رئیس طائفه قول فاضل کسیر  
 خود را باطل و مردودی شمارند حسب ارشاد مولای خود همان قول را کالو می انکارند  
 از ایشان چنین نیست که تجویز وقوع آنهم کنند قوله و این احتجاج در روی بکلی بدعات بکار  
 می آید آنهم اقول هر چند نافهمی صاحب ساله از سابق بخوبی عیان گردید اما در اینجا  
 یکدو قول دیگر از علماء دین معتدین و مستندین صاحب ساله باید شنید صاحب هدای  
 بعد ذکر تلبیس سنون در بحث جواز زیادت تلبیس بر قدر با ثور نوشته و کلامی از پیش  
 بشنوم من هذه الكلمات لانه هو المنقول باتفاق الرواة فلا ينقص عنه وزاد  
 جاز خلافا للشافعي هو اعتبره بالادان التمشيد من حيث انه ذكر منظوم ولنا  
 ان اجلاء الصحابة كابن مسعود وابن عمر و ابی هريرة رضوا به رضوا و اعلم  
 المساور لان المقصود الثناء و اظلم بالعبودية فلا يمنع من الزيادة عليه لم  
 دین مقام باید فهمید که اگر سجد لال صاحب ساله صحیح باشد الزام تجویز شیخ امر سنون با ثور  
 بلکه شیخ نفس کتابت بر صاحب هدایه و سائر ائمه حنفیه بلکه بموجب این صاحب هدایه  
 بر حضرت ابن مسعود و ابن عمر و ابی هریره رضی الله عنهم نیز حسب قول صاحب رساله  
 می توان نمود و نیز صاحب هدایه در آنچه مقصود از ان مطلق ثناء معبود بود زیادت  
 بر قدر با ثور تجویز فرمود پس بر اظهار و اعلان عقد محاسن ذکر آنحضرت و انتخاب آن  
 شکر نعمت و ولادت با سعادت که مقصود ائمه دین و عامه مسلمین از ان ثناء و تعظیم  
 در نعمت ذکر و تکریم آنحضرت صلی الله علیه و سلم است و بیچگونه مزاحم و رافع امور محموده  
 حضرت شارح نیست بلکه داخل افراد توقیر و مندرج در ان اصل عام است اگر بالفرض  
 لفظ زیادت صادق نیز آید تا هم بموجب قول صاحب هدایه از تجویز زیادت منع نمود

نمی شناید و در مختار و در بحث خواندن در و شریف در فصل صفة الصلوة گفته و  
 نذب السیادة لان زیادة الاخبار بالواقع علی سلك الادب فهو افضل  
 من تركه ذكره الرمی الشافعی و غیره ام خود غنیة استعملی گفته و ان زاد فی دعاء الاستغفار  
 بعد قوله و تعالی جدك لفظ و جل ثناءك لا يمنع من الزیادة و ان سكت لا یؤثر به  
 لانه لو یذكر فی الاحادیث المشهورة انما بالجمله این احتجاج فاسد و مخالف تحقیق محققین  
 بکار فی توان آمد و زیادت احکام ثابت است بر کتاب سید و زیادت احکام مجتهدین  
 بر کتاب سنت و زیادت امیه وین و علماء کاملین بر زمانه تا قیامت داخل نسخ با زیادت  
 نیست بلکه اجزاء احکام عمومات کتاب سید بر افراد خاصه و تفصیل مجلات انست آیام  
 شعرا و مسند صاحب ساله در میزان گفته فان قلت قتاد لیل المجتهدین فی زیادت هم  
 الاحکام التي مستنبطوها علی صریح الكتاب السنة و هذا كانوا وقفوا علی حد  
 ما ورد صریحا فقط و لم یزدوا علی ذلك شیئا لحديث ما تركت شیئا یقر بكم  
 الیه الا وقد امرتكم به و لا شیئا یبعد کمر عن الله الا وقد نصت کمر عنه  
 فالجواب لیافهم فی ذلك الاتباع لرسول الله صلی الله علیه و سلم فی تبیین ما  
 اجل فی القرآن مع قوله تعالی ما فرطنا فی الكتاب من شیء فانه لو لا بدینا کیفیة  
 الطهارة و الصلوة و الحج و غیر ذلك ما احتدنی احد من الامة لمعرفة استخراج  
 ذلك من القرآن و لا کما نعرف عدد رکعات الفرائض و النوافل و لا غیر ذلك فکما  
 ان الشارح بدینا بنبیته ما اجل فی القرآن فکذلك الامة المجتهدون بدینوا ان  
 ما اجل فی احادیث الشریعة و لو لا یمکن لنا ذلك لبقیت الشریعة علی احوالها  
 و هكذا القول و اهل کل دهر بالنسبة للذی قبلهم الی یوم القیامة انما  
 قولهم چنینچه حضرت محمد و صاحب مجالس الاررار الی آخره اقول حضرت محمد و خود امور  
 مخصوصه الزیاده غیر ثابت است بر کتاب سنت را تجویز و تحسان نموده اند بلکه کمال کبریه است  
 امر بر دعوت و اصلاح ان آریا فرموده اند از ان جمله است ذکر خلفا و را شدین رضی الله عنهم  
 عنهم و در خطبه که حضرت محمد و در مکاتیب خود آنرا و ان عمل شعار ساخته اند و در حق تبارک

به تحریر این کلام پرداخته اند که ترک نکند آنرا بعد از کسی که دلش مریض و باطلش خبیث باشد  
 اگر صاحب ساله را عقلی و فکری باشد و بیند که دلیلش بر تقدیر تمامیت بر حضرت شیخ هم  
 بعینه اعاده می توان نمود و که باری تعالی از عبادات و اعتقادات آنچه برای عباد خود کافی  
 دانست مشروع نموده و دین ایشان کامل کرده و چنانکه در قرآن است که اکملت لکم دینکم  
 برین تقدیر اگر ذکر خلفاء را شدین هم در خصوص خطبه نماز جمعه و عیدین از امور دین می بود  
 البته حق تعالی آنرا مشروع میفرمود چه جای آنکه از شعائر باشد و حق تعالی از شعائر عیستیان  
 خبر ندهد و چون شارع از آن بحث نکرده معلوم شد که احادیث آن زیادت بر نص کتاب است  
 و زیادت بر نص نسخ نیست کما تقریر فی موضعه و اگر این زیادت را معین داریم لازم آید  
 عدم صدق حق تعالی و هذا خلاف پس ثابت شد که این عمل محدث است و سندش از کتاب است  
 ثابت نیست بر آیه باب انصاف مخفی نیست که اگر و ایما صاحب ساله تمام است کلام حضرت شیخ  
 ایراد و ملامت و اگر کلام حضرت شیخ حق و درست صحیح است احتجاج صاحب ساله مردود  
 و باطل و قبیح است و از همین جا اکثر و لائل مورد و مردود و شدند و اگر آن لائل مقبول باشد  
 کلام حضرت شیخ مردود و مشکوکی نه آن گفت در خطبه نماز الزام ذکر خلفاء کبار و ایما  
 این کار از حضرت سید ابرار صلی الله علیه و سلم ماثور نیست لاف و لا فحلا و کفی بهذا معا و نیز  
 می توان گفت که الزام این عمل و ایما آن ایه محرم اصحاب کبار و ائمه است اطهار منقول شده  
 با آنکه این حضرات در خطبه محبت و حقیقت خلفاء را شدین اقدام تمام است باند و این غایت  
 از چند حالات یا خطبه در ایام سعادت و فرجام ایشان نبوده و یا در حال امری غیر سکون  
 و مشرف عباد و عین خطبه که بهیئت خاصه از کتاب سنت ثابت نیست از دین شمر وند  
 یا از ثبوت و برکت و خوبی این ذکر نادان بودند و بعد بطلان الشقوق الاخر مانند ما سگ  
 شان از احادیث عمل زیادت امری در خطبه ماثوره و اگر کسی بر اثبات ایتمام این امر زکری  
 صحابی هست برگمارد درین بحث و و احسب تصریحات طائفه پیش نظر دار و اولاً آنکه  
 اثبات دعوی از صحاح پسند متصل سازد و دیگر آنکه به نقل الزام این عمل محدث در عین خطبه  
 عیدین و جمعه از جمیع اصحاب ائمه است لاف و لا فحلا اکثرشان با نقل سکون باقیین بلکه احدی

پرواز و بودن این هر دو امرها عجلیه را بجات نیست و نیز می توان گفت که عملی که فی نفسش  
 اما فعلش از آن سرور ماثور نباشد ترک آن در حق عین امت اتباع است و فعل آن موجب مداخله  
 خداوندی می توان گفت که اگر این زیادت در خطبه ناز عید و جمعه هر قدر مزی و ماثور سنون  
 جائز هم باشد لکن بنا وظایف الناس علیه واعتقاد و دلائل یقینیه لازمیه بصحت کلام و  
 بتوکه و یطمعون علی من اسقط هذا الذکر مرة فی خطبه حتی وصل الی الناس بعض  
 من اشهر بالعلم انه قال هو من الشعائر فلیتکم بالکراهة والمنع وای بر تحقیق صحیح است  
 که با وجودیکه از کلام او ظاهر است اینکه علماء دین تا هزار سال بر پی تحقیقی جمود نموده و در او عصا  
 گرفتار مانده بودند همین تنها حضرت مجدد در هزاره دوم شناخت احوال شان ندیده  
 تحقیق امر حق نموده و بعد از موجب دلائل خود همان حضرت مجد و یار هم در دام تجویس کتاب  
 و شناخت احوال امر محدث بدعت گرفتار می سازد و باز برای مغالطه عوام بذكر و بدعت  
 مجدد می پردازد مقتضای ایمان انصاف آن بود که اگر صاحب رساله را بحسب ظاهر  
 چیزی مخالف تحقیق سلف در کلام حضرت مجدد بنظر رسیده و از حملش بر نافی خود گیر  
 در عین مانع گردیده تا ویل کلام بیاخت یاب به حل بر سومی پرداخت آخر جمعی در هم  
 نموده اند که این همه از التزام تضلیل آیه دین از عهد صحابه و تابعین تا اکابر و پیشوایان حضرت  
 و دیگر فقهاء محدثین و الزام تهمت تجویس قرآن بپیشوایان اخف و اهدون بود اگر خصوص  
 ذکر پیشوایان طریقه حضرت مجدد کنیم و فخر خیم میگرد و بنا بر اختصار رساله بر یک نه کفایت میکند  
 حضرت خواجه محمد شریف حسینی نقشبندی از اجداد خلفای حضرت خواجه عزیزان صدیقی و کتانی  
 حجة الله الکریم از رساله حضرت قطب الوقت قیوم سماوی جناب خواجه محمد یار نقشبندی  
 از اکابر علمای دین و فقهاء محدثین و از اجداد خلفاء نامدار حضرت خواجه بهاء الدین بوده اند  
 آورده و قال رضی الله عنه بدان آید که اسد سحانه بوفیقه و یسر علیک بفضل سلوک طریقه  
 که بدعت حسنه که موافق اصول شریعت مطهره بود و متفق مصالح دینی باشد و منافعی و فزاید  
 دینی نباشد و از تحسنات علمای دین و کبرایا یل یقین روح اسرار و احکم بود و در میان است  
 که خیر الامم اندر زاد با اسد شرقا و خلفا بسیار است و اکثر من ان بحیسی من عهد الصحابة

والتابعین الی یومئذ الی آخره انتهى بکلمات الطیبة اینست حال حواله حضرت محمد و قس علیکم  
حال اقول صاحب مجالس الابرار و النظر بعین الانصاف و لا یکن من المستعین الا شرار قوله  
و دلیل دوم آنکه عمل مولد از صاحب له علیه الصلوٰة والسلام ماثور نه شده لاقولاد و لا فعلاد کافی  
بهذا منافیست لا محاله بدعت است الی آخره اقول اولاً که مجرد عدم ماثوریت از قول و فعل  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم دلیل ممانعت شدن نمی تواند که قطع نظر از تحقیقات محققان است  
بچند وجه مخالف تقریرات پریشان صاحب ساله هم مستلزمی مختصاً و تابعین و تابعین و تابعین  
که آنحضرات با وجود اطلاق بدعت و محدث بودن و اقرار عدم ماثوریت از آنحضرت است  
فرموده اند که کسب ظاهر نزد صاحب ساله هم داخل ممنوعات و ضلالت نیاشد حال آنکه  
به تفسیر تمامیت این دلیل همین استدلال بر ممانعت آن سخنان هم جاری می توان نمود  
و الا مجرد عدم ماثوریت از سنت برای ممانعت کافی نخواهد بود و ثانیا اگر مرادش از اثبات  
ممانعت و اطلاق بدعت اینست که استحباب اعاده شکر نعمت با انواع عبادت و اعتقاد  
فصل ایام و لادت از قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم نه اشاره ثابت است نه صریح و سند  
نه ظاهریست نه خفی نه ملفوظ نه مستنبط و اوله عامه شریعت شهادت آن نمی دهد پس اطلاق بدعت  
بدین معنی برین عمل قولی است که بطلانش قطع نظر از تحقیق دیگر محققین خود از قول علامه  
این حاج مستنده صاحب ساله که ایشان را از اجله ائمه امت و محققین کتاب و سنت شماره  
ظاهر و باهرست که عبارتش بعد ازین نقل خواهد رسید پس ادعای نفی ثبوت حجت از سنت  
مرتفع گردید اگر گویی که هرگاه آن تعریف بدعت برین عمل صادق نیست پس بعضی از ائمه  
که با وجود استحسان آن اطلاق بدعت نموده اند محالست چیست گوئیم از تعدد اصطلاحات  
و اختلاف عرف مجازات مانع نیست عن ابن عمر رضانه قال فی صلوٰة الضحی انھا  
بدعة و نعمت الله عة قوله دلیل سیوم این عمل از فعل اصحاب کبار الهیست  
اطمار مقول نشده اقول اولاً این استدلال تمام نیست چه اکابر ائمه دین از فقها  
و محدثین مستندین صاحب ساله در بیان این از مسائل استحسان مستحسان تحقیق فرموده

باد جودیکه بهیئت کذا میهنقول از اصحاب کبار و اہلبیت اطہار نبوده اند کہ خود آن ائمه دین  
 بدان اقرار نموده اند از آنجمله بہیئت احتجاج بہیئت کذا ائمه رجعت قہقری برای تکریم کعبہ معظمہ  
 در طواف و دواع علامہ شامی در حاشیہ در مختار و بحث خلاف قبر گفتہ اذ قصد بہ  
 التعظیم فی عیون العامة حتی لا یلتحق و صاحب القبر و جلد کاد و الخشوع  
 للغافلین الزائرین فهو جائز و انکان بدعة فهو کقولہم بعد طواف الوداع یرجع  
 قہقری حتی یمسح من المسجد اجلالا للہیت حتی قال فی المنہاج انه لیسرفیہ <sup>سنة</sup>  
 مرویة و لا اثر محلی قد فعلہ اصحابنا کذا فی کشف النور الخ و تحقیق این مسئلہ <sup>تفصیل</sup>  
 تمام در شرح مناسک علی قاری باید دید و همچنان دیگر بسیاری از امور را ہم کہ بعد صحابہ کرام  
 و غیر ہم مقادیر شدہ اند و فراموش نمود و شارح ندارند علماء دین این مستحبات می شمارند  
 تا آنکہ صاحب صمد العلم علی الاطلاق گفتہ و الا سردار بالمساعداۃ فیما لم یسنہ عنہ  
 و صار معتاد ابعد عصر ہم حسن انکان بدعة الخ حالا باید دریافت کہ مغالطہ <sup>رسالہ</sup> صحابہ  
 در اینجا ہم جاری می توان ساخت کہ این عمل بطریق صحیح مرفوع متصل از آنحضرت صلی اللہ  
 علیہ وسلم ثابت شدہ بلکہ از عموم اصحاب اہلبیت ہم در صحاح بسند معتد صحیح مروی  
 نگردیدہ با آنکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و جملة اصحاب کبار و اہلبیت اطہار در غلبہ تکریم  
 شمار آمد و تعظیم بہیئت احد اقدم امت اند و این از چند حال خالی نیست یا کعبہ یا  
 سعادت فرجام ایشان نبود یا تکریم بہیئت خاصہ کذا ائمه را از دین شمرند یا از مشو بہت  
 و اجر این عمل نادان بودند الی آخر المغالطہ باجملة ہمین مغالطہ در جملة مستحبات فقہاء و حنفیہ  
 و دیگر ائمہ دین جاری می توان کرد اگر کوی احتمال دارد کہ صاحب رسالہ بر طبق مذہب  
 اسماعیلی چہ آن ائمه دین را از ضالین و مبتدعین بلکہ از شرکین می پندارد گویم برین تقدیر  
 درین رسالہ برای اثبات و عبادی خود چہ از ایشان سند می آرد و ثانیا میگویم کہ مجوز عدم  
 نقل چیزی دیگر است و نقایصی کہ عدم فعل چیزی دیگر مغالطہ صاحب رسالہ اگر جاری  
 تواند شد در ثانی متذکر ہوا ان صاحب فتح القدر در بحث تسمیہ وضو بعد از آنکہ عدم نقل آن  
 در حدیث معتبر است و ثانیاً در حدیث علی رضا ذکر نموده در جوابات آن فرمودہ و باجملة عدم

النقل لا ينفى الوجود الخ پس قول او یا ماه ربیع الاول در ایام شان نبود یا ذکر ولادت  
 و حامیه نبوی را بر تخصیص یوم و ماه بهیئت کذا میله از دین نشمرند انچه بر تقدیری صادق می آید  
 که صاحب ساله این امر ثابت می نمود که آنحضرات باذن شارع صرف در دیگر ایام و ماهها ذکر  
 حامله نبوی میکردند و در ماه و ایام ولادت بجهت عدم اجازت شارع ترک می نمودند پس  
 در اینصورت گنجایش ذکر این امر بود که ترک آنحضرات خالی از این سه شق نبود انچه چنانکه بعض  
 علما در بعض مسائل صلوٰه گفته اند و چون صاحب ساله این امر ثابت نه نموده بلکه میله دین  
 فضائل مجالس از کار با حدیث صحیح و شتمثال صحابه اختیار بزرگ حضرت سید ابرار در همه زمان  
 داده اند بآثار صریحه ثابت می نمایند پس کجا گنجایش این مهمست که آنحضرات در این ایام بجهت  
 عدم اجازت ترک نموده اند اما قوله بهیئت کذا میله متعارفه این دیار پس این قول هم دلیل بر  
 نمی تواند شد چه هرگاه فضیلت اجتماع برای مجالس از کار شریفه و زیادت فضل عبادات در آن  
 مقبره لطیفه و شرف ایام ولادت با سعادت جناب رسالت و استحباب اعاده شکر نعمت  
 رب الارباب از مضامین احادیث سید المرسلین حسب تصریح امیه دین و مستندین صاحب ساله  
 ثابتست پس بر هیئت کذا میله کجا نمودن چند حسانت مشروعه که شارع حکم آنها را بمقتضای  
 و مخصوص نبوتی و مشروط بشرطی نفرموده باشد همچو اعتراضات کردن و لب تبذیل اکابر  
 کشور و اطلاق احکام مطلقات شارع را نسخ نمودن است و از همین جا حال فساد و دلیل چهارم  
 هم ظاهر گردید که حسب تحقیق محققین از علمای حنفیه و غیر هم برای تحسان افراد مقیده هستند  
 تحت مستحقات عامه شریعت که شارع حکم آن علی الاطلاق فرموده باشد و عقیده بعدم آن  
 قیود مخصوصه زائده نه نموده باشد تبذیل بر تخصیص از مجتهدین سابقین فخر و ری نیست چنانکه  
 مستندین صاحب ساله تصریح آن نموده اند مثلاً در روشنائی در بیان استحباب صلوٰه برای عموم  
 امراض نوشته و منه الدعا برفع الطاعون قول ابن جریر و عذای حسنه و کل طاعون  
 و بلاء و لا عکس الخ علامه شامی در حاشیه نوشته قوله حسنه کذا فی التفرقات و الیه عمده  
 تعبیرها الاحکام الخمسة کما او مخناه فی باب الاماءه الخ و در فیه که کل طاعون  
 و بلاء نوشته و هذا بیان له دخول الطاعون فی عموم الامراض المخصوصه بنسبه عندنا



و آن که بنصوا علی الطاعون بخصوصه الحکم مقامی است که اسماعیلیه برای اثبات  
 تفصیل امیه دین از مجوزین عمل مجلس شریف و تحریم و مانعیت محفل منیف گاهی عدم ذکر  
 استحسان آن بخصوصه در کتاب و سنت پیش می آرند و گاهی عدم نقل از اصحاب مجتهدین  
 دلیل گمراهی مجوزین می شمارند اما اینقدر نمی فهمند که آخر حکم تحریم و مانعیت امری تفسیق  
 و تفصیل مجوزین آن هم از احکام شرعیست پیش برائی آن دلیل خاص از کتاب و سنت  
 و نقل صریح از اصحاب مجتهدین نیست چرا ضرورت نیست اگر عموم و اطلاق ذم بر عتق نیند  
 پس با وجودنا فمهی طلبش عموم کتاب و سنت در خوبی تکریم آنحضرت و اطلاق حسن مجالس  
 اذکار و توقیر حضرت سید ابرار چر برای مجوزین این عمل که هیچگونه مزاحمت شرعیست دلیل  
 استحسان آن نخواهد گردید و اگر خود را مجتهد قرار داده و با وجود عدم نقل از مجتهدین سابقین  
 در تحریم این عمل قیاس مع الفارق بر سایر صلوة و غیره نموده آبروی اجتماع دین نیند پس  
 استحسان محققین حنفیه و شافعیه و غیرهم را از فقها و محدثین و علمای معتدین که اگر چه منصب  
 اجتماع و استقلال نرسیده اند در اصول و فروع مذاهب خود با کمایندگی تحقیق و تدقیق  
 نموده اند و در کمالات علمی و عملیه و تحقیقات دینی این جمله را باو نشان نسبت یکی از هزار  
 نیست و در دعای خود باو نشان ستاده هم میکنند چرا دلیل جواز این عمل نباید فهمید  
 و اگر کسی باز بر سخن نرسد و سر کلام نفهمد و از نا فهمی خود استحسان سخنان خاصه و بیست  
 که از این و اثبات آن از اصول عامه مطلقه شرعیه را موقوف بر منصب اجتماع و استقلال دارد  
 تا گوشتش فرازد که علم و کاملین از عهده تلامذه مجتهدین تا شاه عبدالعزیز صاحب خیره  
 علماء لاحقین که با استحسان سخنان مخصوصه تصریح فرموده اند و آنها را از اصول عامه  
 مطلقه شرعیست ثابت نموده اند این امر را موقوف بر منصب اجتماع و استقلال ندانسته اند  
 و این سخنان را اجتماع و انکاشته اند و کوی خرم علی در شفاء العقیل ترجمه قول جمیل هائیکه  
 شاه ولی احمد دهلوی آورده و شغال اعمال سلاسل خود نوشته اند و از شاخ چشیده  
 انداخته استید و در گلو وقت دعا آورده اند از شاه عبدالعزیز صاحب در ترجمه

مذکور آورده مؤلفانی منتهی باینکه بعضی نام القون فی اعتراض کیا ہی آستین گردن بین  
 دالنا کیونکر جائز ہوگا حالانکہ او حجت ماثورہ بین یہ ثابت نہیں ہم جواب دیتی ہیں  
 کہ قلمبست یعنی چادر کا اولٹنا پلٹنا نامستقایدین رسول علیہ السلام سی ثابت ہی  
 تا حال عالم کا بدل جاوی ہو سیرج آستین گردن بین دالنا امر مخفی کے اظہار کی واسطی  
 یعنی تضرع کی ایسی واسطی گردش حال کی حصول مقصود سی کیونکر ناجائز ہوگا الی آخرہ کچھ  
 کہیکہ کتب دینیہ سابقین و لاحقین دیدہ است خواہد فہمید کہ مستحسان امور یکہ مندرج  
 در مندوبات شریعت اند و بکتاب سنت فراموش نداشتند موقوف بر حصول اجتناب نیست  
 تحقیق و تدقیق اصول و فروع و ملکہ علوم دینیہ کفایت میکند کہ مجوزین این عمل یا بخوبی تمام  
 حاصل ہوئے است و باوجود اینہم مدعی گر نگند فہم سخن گوشت و گوشت کہ دلیل بختم  
 عدم نقل قول و فعل خیر العشر و صحابہ علیہم السلام کی از دلائل و براہین مذہب امام ابوحنیفہ  
 چنانکہ در کتب معتبرہ فقہیہ بخوبی ہدایہ و بحر رائق و مستملی شرح منبہ المصلی وغیرہا جامعہ عدم  
 حجت گرفتہ اند الی آخرہ اقوال اگرچہ عدم نقل مذکور علی الاطلاق از دلائل و براہین مذہب  
 امام ابوحنیفہ علیہ الرحمہ و بخوبی یکہ جمیع اقوال و تحکات علماء دین را ہم باوجود عدم حجت  
 شریعت منع می نمود لاجرم جماعت محققین از خفیہ حکم با مستحسان تحکات مخصوصہ بقصد  
 باوجود عدم نقل مذکور نمی فرمود قطع نظر از اقوال دیگر محققین صاحب سالہ کہ مذکور ہدایہ  
 و مستملی پر دست نظر انصاف سوی تحقیقات ہمین صاحب ہدایہ و صاحب بحر و صاحب  
 مستملی نظر باید انداخت انا نجلہ انکہ صاحب ہدایہ در حجت تلفظ نیست فرمودہ و بحسب ذلک  
 لا جتماع الغنیۃ الی آخرہ و صاحب بحر رائق در ہمین ملکہ بعد از انکہ از منبہ منتخب بودن آن  
 بر مذہب مختار و از مجتبی تصحیح انتخاب آن و از کافی و ہمین سخن بودنش بقصد جمع غریبت  
 و از اختیار و محیط و بدایع سنت بودنش و از غنیہ و فتح بہت بودن آن بطور اختلاف  
 نقل نمودہ میفرماید فقیہ من هذا انه بدایع حسنة عند قصد جمع الغنیۃ  
 وقد استفاض ظهور العمل بذلك في كثير من الاقصاء في عامة الامصار  
 فلعل لقايل بالسنة اراد بها الطريقة الحسنة لا طريقة النبي صلى الله

علیه السلام ودر فنیة المستعمل بعد از آنکه از این مقام لفظ بدعت آورده بطور مستدرک فرموده لکن عدم النقل  
 وکونه بدعة لا ینافی کونه حسنة **قول** صلوة رفائیل جماعت نوافل که از ادراعی موارد باثوره  
 و منقول با وجود نظیر آن اصل شرع وواقع شخصه صرف بنابر عدم نقل از آن سرور مکرره داشته اند **اول**  
 اولاً بطور حصار ساله توان گفت که عدم نقل از آن بر مستلزم مانع از ائمت چنانچه در همین صاحب ساله  
 از بحر الرئیق و در مختار و طحاوی و طوابع الآثار و کافی و چلبی و مستملی و غیره بسیاری از  
 امور را با وجود عدم نقل از آن سرور صلی الله علیه و سلم جائز و مستحسن نگاشته اند و آن امور  
 غیر باثوره و منقول را در مواقع شخصه بنابر عدم نقل از آن سرور مکرره ندیده اند و در  
 بحر الرئیق گفته و فی التخصیص ذکر الخلفاء الراشدين مستحسن بذلك جوی التوارث و بدکر  
 العجین و در مختار گفته یندب ذکر الخلفاء الراشدين والعجین و نیز در مختار گفته  
 التسلیم بعد الاذان حدث فی بیع الاخر سنة فی عشاء لیلة الاثنين ثم  
 فی الجمعة و هی بدعة حسنة و ایضا فی الدر المختار قراءة الفاتحة بعد الصلوة  
 جهر اللغات بدعة قال استاذنا لکنها مستحسنة للعادة والآثار و ایضاً  
 فی الدر المختار فی مسئلة المصافحة بعد العصر و قوله انه بدعة ای حسنة  
 صراحة کما افاده النووی فی اذکاره و غیره فی غیوه الی آخره و هم در مختار گفته  
 و التلطف عند الارادة بها مستحب و هو المختار و قبل سنة راتبة یعنی احببه او سنة  
 علماء ما اذ لم یقل عن المصطفی و الصحابة و التابعین بل قبل بدعة الخ طحاوی  
 بعد بدعة نوشته لکنها حسنة علی المعتمد کاسیئة الخ و نیز در مختار نوشته و جاء تخلیة  
 المصحف لما فیہ من تعظیم الخ ایضافیه و علی هذا لا بأس بكتابة اسمی السور  
 و علی الاوی و العلامات فی بدعة حسنة الخ و نیز در مختار گفته و لا بأس به  
 عقب العید لان المسلمین توارثوه فوجب اتباعهم و علیه البلخیون لا ینع العامة  
 من التکبیر فی الايام العشرة به ناخذ بحر و مجتبی و غیره الخ طحاوی  
 و فصل عمده آورده مسئل العلامة محمد البرهمتوشی عن حکم الترقية فقال ضایعة  
 حسنة استحسنها المسلمون و قال صلی الله علیه و سلم ما رآه المسلمون حسنة

فهو عند الله حسن الخ باجملة از کتب مذکوره و در کتب معتد مشهوره اگر شود این امر نقل  
 نمایم و فخری نفیم میگردد پس علی الاطلاق بحواله این کتب ادعا نمودن که بحدس یا نام اعظم عدم نقل  
 از آن سرور موجب مانعت است و بران بنا تضلیل علماء و دین که آستان این عمل فرموده اند  
 نمودن سفاکت است و ثانیاً صلوة رغایب و پیمان صلوة نصف شعبان بر همه بسیار می زیاده  
 دین مستندین صاحب ساله و دانشا الش حایز بلا کراست و شسته اند پس باستشهاد مکرره پیشتر  
 صاحب غنیة المستملی و غیره آنرا علی الاطلاق بحدس یا نام ابو حنیفه نسبت نمودن درست نیست  
 و رعین العالم گفته و کل ما ورد فيه فضيلة كصلاة الوغائب و دلیل النصف شعبان  
 و كانوا ايو اطبون علیها الخ و همچنان است در کتب العباد و غیره کتب فقه معتدله بسیار نقل  
 و ملا علی قاری در شرح اربعین بعد نقل قول علماء برین مجر نوشته و فيه ان الصلوة خیر  
 موضوع و احیاء کل ليلة بالعبادة و مشروع و انما یصح حدیثها المریدین علماء  
 فعلها منهم لا یعتقد سنیتهما مع انه جاء فی زیارة شعبان قوموا بالبلاء و صوموا یوما  
 و قد سماها الله تعالى فی القرآن ليلة مبارکة فهي من موسمی الخیرات و منازل  
 البرکات فصلوة مائة رکعة بای طریق که یکون من البدع المذمومة مع ما ورد  
 عن ابن مسعود رض ان ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن الخ و نیز ملا علی قاری  
 در رساله فضائل نصف شعبان فرموده قلت جهالة بعض الرواة لا تقتضی فی الحديث  
 موضوعاً و کذا انکاره الالفاظ فیذهب عن ان یحکم علیه بانه ضعیف ثم یعمل بالضعیف  
 فی فضائل الاعمال اتفاقاً مع ان نفس الصلوة النافلة فی تلك الليلة ثابتة عن النبي  
 صلی الله علیه و سلم بطرق صحیحة فلا یغیر ضعف بیان الكمية و کیفیة فالصلوة  
 خیر موضوع و احسن مشروع عند کل مقبول و مطبوع و بهذا تبین جواز ما یفعله  
 الناس فی بلاد ما وراء النهر و خراسان الروم و الفرس و الهند غیر ما یزعمون رکعة کل کعة  
 فیها سورة الاخلاص عشرون علی ما ذکره صاحب الفوت و الاحیاء و غیرها  
 فانه وان لم یصح و لکن لا مانع من فعله و له علی وجه الدوام نعم اعتقاد کونه سنة  
 غیر صحیح عند العلماء و کذا ادعاء جماعة مکروهه عند بعض الفقهاء الخ اما وای نوال

جماعت پس انهم على الاطلاق كى كروه و ممنوع بالاجماع والاتفاق است چنانكه فرعون ابن شق است  
 چه اكثر محققين بدون تداعي جائز بنا كراست و با تداعي مع الكراست نوشته اند و در معنى تداعي هم  
 در كتب فقهية اخلافاً فما نكاشته اند علامه كفى در طبقات خفيه و ذكر امام صدر كبير ربان الدين  
 محمد صاحب محيط برياني نوشته و في باب الامامة من كتاب الصلوة من المحيط قال لا يكره  
 الاقتداء بالامام في النوافل مطلقاً فهو القدر والرغائب وليلة النصف من شعبان  
 وشو ذلك لان ما رآه المسلمون حسناً فهو عند الله حسن خصوصاً اذا استمر في  
 بلاد الاسلام والامصار لان العرف اذا استمر نزل منزلة الاجماع وكذا العادة اذا  
 استمرت واشتهرت وفي اكثر بلاد الاسلام يصلون الرغائب مع الامام وصلوة  
 ليلة القدر ليالى رمضان لم يشتهر ان النبي عليه السلام صلى ليلة النصف من شعبان  
 وليلة الرغائب القد ومع ذلك صلى المؤمنون مع الجماعة في اكثر اقصاء الموحدين  
 وبلادهم وما رآه المؤمنون حسناً فهو عند الله حسن في تلك الصلوة مع الجماعة  
 مصالح وفوائد فخور رغبات المؤمنين في تلك الصلوة واعطاء الصدقات والبركات  
 والاطعمة والحلوى غير ذلك منع بعض الفقهاء ذلك لكن افسادهم اكثر من  
 اصلاحهم لان المنع منع الصدقات ومنع رغبة الناس عن الحضور في الجماعات  
 وذلك ليس من ضياء عقلا وسمعا ومن افق بذلك فقد اخطأ في دعواه الخ ملخصا  
 وبعد بيان اختلافات نوشته ورايت في فتاوى الصوفية لا يكره التطوع بالجماعة  
 مطلقاً اذا صلوا بغير اذان ولا اقامة لعدم التداعي حقيقة وهو الاذان والاقامة  
 وفي الصحيح في شرح الكافي الناصح في صلوة الكسوف حيث قال انما يكره التطوع  
 بالجماعة اذا صلوا على وجه استدعاء الناس اليها بالجماعة كما يدعى في المكتوبة  
 ولا شك ان استدعاء الناس الى المكتوبة لا يكون الا بالاذان قوله اذا نادى بتم  
 الى الصلوة الآية والنداء ليس الا بالاذان فكذلك استدعاء ذكره في الجامع الصغير  
 الحاشي وبؤيده ما في الظهيرية فعلم ان التداعي رفع الصوت بالاذان والاقامة  
 وفي السراجية ان امامة النبي عليه السلام ليلة المعراج كانت في النوافل ذكر المعراج

الفاضل يعقوب في شرح الشريعة واضح ما جاء من تراخي الصلوة صلوة التسليم بعد  
نقل ما في المقدمة من صلوة الرغائب والبركة والقدر بقي ههنا بحث محمدي هو  
هل يكره امثال تلك التطوعات بجماعة ام لا قال في خزائن الفتاوى الطوع عتقا  
في غير رمضان مكروه وقال شارح النقاية لا يكره الا قتداء بالامام في القدا  
والرغائب نصف شعبان لان ما يراه المؤمنون حسنا فهو عند الله حسن الى غير  
مخلصا وثالث قياس مكة بحيث عنها بر صلوة رغباء وجماعت نقل قياس مع الفاتر  
صاحب فتح القدير وبحث تلبية شرح قول هداية ولو زاد فيها جاز خلافا للتأني هو اعتبر  
بالاذان والتشهد من حيث انه ذكر منظوم ولنا ان اجلاء الصحابة كابن مسعود  
وابن عمر وابن هريرة رضاه واهل المأثور ولان المقصود الثناء واطمئنان العبودية  
فلا يمنع من الزيادة عليه المزمع من جواز قياس ما يثبت التلبية بقدر سنون بزيادة  
تشهد كغيره بخلاف التشهد لانه في حرمة الصلوة والصلوة تنبيه بانوار مكة انما  
لم يقبل شرعا كحالة عدمها ولذا قلنا يكره تدارك بغيره حتى اذا كان التشهد الثاني  
قلنا لا يكره الزيادة لانه اطلاق فيه من قبل الشارع نظر الى فراغ اتمام الصلاة  
عدم نقل جماعت ودرنا نقل دليل اقتصار برافرد وكرهت جماعت بحيث لزوم تقييد جماعة  
شارع قرار داد و آيد كه حضرت شريح ورفا انص جماعت بتداعي مقرر فرموده ودر نقل  
افراد مقرر نموده اند يا جماعت عدم نقل كذا في حيث فاصد ودر عين زمانه حكم بكرهت خصوص  
صلوة رغباء بخير حسب فهم بعض علماء كرام كه آيد مستلزم ان حيث كه بر ابرام خاص كه  
داخل حرمت صلوة نيست باوجود اندراج تحت اطلاق احكام عامه حيث كه احكام  
انما مشروط بشرطي و مقيد بتقيدي و مخصوص بوقوع نيست باوجود عدم لزوم تقييد و در حيث  
كدامي سنت صرف بوجبه عدم نقل از ان سرور على ان اطلاق ممنوع شود چه باممي كه عباد  
منقوله باثوره راصف بجماعت حيث اجتماعه بنا برهم و او بام باوجود عدم نقل منع از  
ايمه اعلام ممنوع و حرام گفته شود و از همين مقام بوضوح رسيد حال فساد استدلال  
بقول صاحب هداية يكره ان يتنخل بعد طلوع الفجر باكثر من ركعتي الفجر لانه عليه السلام

لعمري عليه ما مع حرصه على الصلوة انما كقياس عمل مجلس مولد بران قياسي مع الفارق  
و جواز زيادت بر قدر سنت و در امر يكه مقصود از ان مطلق ثناء و تعظيم است از قول صاحب  
ظاهر است و بالاتر از همه است ذكر قول صاحب ايه من احرام و في بيته او قفصة معه  
صيدا فليس له ان يرسله و قال الشافعي ان يرسله لانه متعرض للصيد باصا  
ولنا ان الصحابة كانوا يحرمون في بيوتهم صيد و واجب لم ينقل عنهم ارسالها  
وبذلك جرت العادة الفاشية وهي من احاديث صحيح انما چه معني قول صاحب ايه  
انكه مقيد بكون صيد و خانه محرم خلل در احرام نبي رساند و احرام بر كردن آنرا بر محرم واجب گردان  
كه وقت احرام صحابه كرام در خانه هاي ایشان هم صيد مي بودند و نقول نيست كه وقت احرام  
آنهارا را يامي نمودند پس برين قول صاحب ايه كجا ذكر اين امر است كه بهر امر با وجود اندراج  
تحت اطلاق مندوبات شايع و عدم مزاحمت صرف بجهت عدم نقل انسان سرور يا بجهت  
تشابه ايه كجا على الاطلاق ممنوع و حرام ميگردد تا چه رساله مفيد يا اما صاحب سالكه فقره و بي من احاديث  
عني بينه كه صافه صريح كردن دين جديد بخديبر ابي نكند و از كمال ان فهمي بي باكي نقل ميگردد قوله  
و قال المكيه قوادة الكافرون الى الاخر مع الجمع مكروهة انما قول در همان فتاوي  
عالمگيري در بسياري از مسائل جايجا با وجود عدم نقل از سنت با وجود عدم نقل از صحابه  
و تابعين حكم جواز و استحسان داده است پس با استشهاديك و ايت عالمگيري با وجود موجود بود  
و بغير روايات مخالفه آن در چهار كتاب بلكه همان باب چگونه امري را كه همچگونه مزاحمت كه است  
نيست با وجود اندراج تحت اطلاق مندوبات شيعت و استحسان ايمه امت ممنوع و ايراد آن  
و بنا بر آن چه في التمهيد تفصيل ايمه دين كه استحسان اين عمل فرموده اند افتادن درست گردیده و قوله  
تخصيص يوم و شهر انما قول ان اگر مرد اد اتخصيص اعتقاد حصر جواز اد اى امرى مطلق در زمان  
و عدم جواز اد اى آن چه غير آن زمان است پس در كسرش درين مقام مخض فضول و تطويل كلام  
ه اگر مرد اعتقاد بدان در كه اى آخر از زمان است پس حالش انكه صاحب سالكه مصباح الفحي كه  
جسسه بياهيجهت و در رساله مذكوره از ملا علي قاري عليه الرحمه آورده كه حادث كر لينا  
سنت كذا بعض اوقات بين نمين نام ركبا جانا هي بدعت انما و همچنان است كلام و در خصوص

قوله عجبت که جماعت نفل در غیر موارد مستاثره و نفل بعد طلوع صبح الخ اقول قیاس  
 این عمل بر خصوص بیات صلوات و اوقات آن که قیاس مع الفارق است پس این چنین  
 رخصه اجمالی صاحب رساله قابل غنیدن است لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم  
 قوله دلیل ششم آنکه علماء نوشته اند که چنانکه اتباع در فعل باید در ترک نیز شاید که احوال  
 اگر مراد این است که چنانکه در فعل یا صورت شرعی اتباع شارع باید همچنان در ترک نیز نسبت  
 شرعی اتباع شارع باید پس استدلال بدان بر اثبات مماغت بماس شریف و نسبت  
 ضلالت مجوزین این عمل محض انحراف است و اگر مراد این است که در او کیه از فعل آنحضرت ثابت  
 نباشد یا آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد عمل آنرا گذاشته باشد علی الاطلاق و وجوب ضلالت  
 مجوز و فاعل است پس گوید در حکام کسی همچو مقال یافته شود بر تقدیر صحیح نفل و ترک آن نسبت به آن  
 بسوی علماء علی الاطلاق بود پس یکدیگر تفیق و شبیه فرحوم اهل شقاق باشد از صایه  
 حاصل شده و این اوحد عام و تفصیل الیه اسلام برین بنافه و باطل است و در حق آنکه  
 و مسلم و مالک و غیرهم عن الصدیقه رضی الله عنها ما یجی رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم شیء الضعیف و انی لا یستعها و انکون رسول الله لیدفع العمل  
 و هو یجب ای اجمالی خشیة ان یعمل فیما یض علیه مع آتیه اگر ترک آنحضرت صلی الله علیه  
 قرینه خاصه ای تحریم و مماغت حسب فهم مجتهدین در بای بود باشد در آن صورت سند  
 بدان درست خواهد بود اما علی الاطلاق بر اساس اثبات ضلالت مستحسانه ایست و در تحریم او یک  
 سند رجحانیه و بات مطلقه شارع است لال مجوز ترک آنحضرت صلی الله علیه وسلم و قوا و غیره  
 قوله کذا فی المواهب اللطیفه الخ اقول در عبارت مواهب الطیفه حسب نقل صاحبها  
 المسائل که این قول بر ذیل دلیل انکار تلفظ آمده و در آن نسبت انکار بلا علی قاری هم نموده اما  
 آنکه در مرافقه و نزوح اختلاف و التلظظ بما یدل علی النیة بعد اتفاقه علی ان الجماع  
 غیر مشروع فالاکثرون علی ان الجمیع ینتبهما مستحب آنکه و بعد از آن نوشته و قبل از آن  
 التلظظ بالنیة فانه بدعة و المتابعة كما یکون فی الفعل یکون فی ترک الخ باز  
 در روایت این قول نوشته قد یقال سلموا فانه بدعة لکنها مستحسنة الی آخره پس



در خصوص بحث مواهب لطیفه هم همین قدر که بعضی قائل این قول هم انداد عامی توان نمود اما  
ادعای اطلاق و ایهام اجماع و اتفاق کی جائز خواهد بود با خصوص در صورتیکه تصریح مستند  
صاحب ساله اکثر علما قائل جانب خلاف در خصوص همان مسلم باشد پس چه جای آنست که  
در دیگر مسائل حسب ادعای اطلاق آن قول را استدلال جازم قرار داد و آید و نسبت ضلالت  
باینکه دین از فقهاء و محدثین کرده آید لایسما در حالتیکه صاحب مواهب لطیفه بسیاری از امور را  
با وجود عدم فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم تألیفات خود متحسان نموده باشد طرفه آنست  
که از این قبیل نسبت ضلالت بسوی محققین دین متین و ائمه شرع مسین که آن مجوزین این عمل اند  
لازم میگردد و بطلان اکثر اقوال صاحب ساله نیز که بر طبق این دلیل ثابت میگردد آنرا نمی توان  
بازیگر ترک آنحضرت صلی الله علیه و سلم یعنی مرعوم و مایه علی الاطلاق واجب الاتباع باشد پس  
بر این مقدمه بموجب همین دلیل حرمت استثنائات تابعین و تبع تابعین بلکه صحابه که ام رضوان الله  
علیهم اجمعین هم ثبوت خواهد رسید و معاذ الله نسبت ضلالت بسوی آنحضرت هم عائد نخواهد شد  
که آنحضرت با وجود اطلاق بدعت و اقرار ترک آنحضرت و عدم ثبوت استثنائات متحسان و تجویز  
فرموده اند حالانکه همه آن امور با تابع آنحضرت واجب التکرار بوده اند و اگر صاحب ساله  
این دلیل را نیز نموده حذر اندر آن محسنات آنحضرت و تعیبات شرعی پیش آورده و همین حذر از  
جانب دیگر فقهاء و محدثین مقبول چندارد و آن نسبت ضلالت بسوی آنحضرت باز آید و از طرف  
خود قوه نماید و ما ملینا الا البلاغ قولیم قال صاحب مجمع البحرین فی شرح الخ قولیم هر چند که  
مذکور غیر موجود و اعتماد بر نقل اینها نفعی نه توان نمود لیکن قطع نظر از آن اولا در عبارت  
در قول آنحضرت امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه فقط تردید موجود که آن الله لا یشیء علی فعل  
حق یعنی الله اولیست علیه پس امر که عدم فعل آنحضرت و ترک آنجناب را آن  
ثابت و قول باشد معذرت و ترغیب شرعی در آن موجود باشد بموجب قول مقتضای صرف  
باینکه لال ترک و عدم فعل آنرا حرام و ضلالت نه توان گفت پس آوردن صاحب ساله این  
قول را و رد این دلیل محض بیکارست اما آنچه تفریع برین نموده حیث قال در بخلاف است  
برینکه اگر علی فی نفسه متحسان باشد اما فعلش از آن سرور ماثور نباشد ترک آن در حق است عین

اتباع است و فعل آن موجب تواضع خدا میگویم که در بخا و لالت است برینکه صاحب ساله  
 با وجودیکه فی فهم و ادراک است مع هذا هم چالاک و بی باک است صراحت در قول من ترضوی تردید  
 موجود است آنرا پیش پست می اندازد و یک شق را از آن گرفته بر مطلب خود راست می سازد  
 و ثانیاً روایت نمی رساند عرض است آنچه دیگر فقهاء و مفسرین روایت می فرمایند که حضرت  
 امیر المؤمنین با وجودیکه مردمان را مشغول صلوٰه و معصی عید و دیدند اما نهی فرمودند و تفسیر کبیر  
 آورده عن علی رضانه رأی فی المصلی اقاموا یصلون فقال ما رأیت رسول الله <sup>صلی الله</sup>  
 علیه و سلم یفعل ذلک فقیل لا تنصاهم فقال اخشی ان ادخل تحت قوله تعالی  
 ارأیت الله ی نهی عبدا اذا صلی الخ و ثالثاً قیاس عمل مولد و دیگر ششسانه ایکه دین  
 بر احکام بیات نماز با و قائمنا صحیح نمی تواند شد کما مرد و ابعاد و خصوصاً صلوات نماز فضل  
 بر روز عید هم بر مجوزین و فاعلین آن حکم ضلالت چنانکه فرمودیم <sup>طایفه حدیثیه</sup> بسیار است که انچه مسلم است  
 چه درین فعل در سلف اختلاف بوده است بعضی اکابر دین از صیبه و تابعین عادت بخواند  
 نماز قطع میداشتند و آنرا حسن و جائز می فرمودند و بعضی دیگر برای اظهار آنکه کسی آنرا  
 را شبه نماز عید نداند که زمانه قرب اسلام و عدم تدوین احکام بود آنرا ترک می نمودند و بعضی  
 دیگر حسب احتیاط خود قائل بکراهت هم بودند که در شرح حدیث اینهمه تفصیل موجود است  
 و قاضی خان فرموده و عن بعض الصحابة انهم كانوا یطهون قبل صلوٰه الیهام الخ  
 و در مذاهب ائمه مجتهدین هم اختلاف است در مذاهب امام شافعی بقول مشهور روج اگر است  
 امام نووی و شرح صحیح مسلم آورده و لا حجة فی الحدیث لم یکرهی الا الله لا یلزم من  
 ترك الصلوٰه کراهتها و الاصل ان لا یمنع حتی یثبت الخ و در مذاهب حنفی هم اختلاف است  
 قول مشهور همین است که درجه کراهت دارد اما بسیاری از فقهاء جائز بلا کراهت هم میدانند  
 و نفی را محمول بر نفی سنت می بیند ارشد در تاتار خانیة آورده قال یو بکر الرازی معنی  
 قول صحابنا رحمهم الله تعالی لیس قبل العیدین صلوٰه ای صلوٰه مستنونه لان  
 الصلوٰه قبل العیدین مکروه الا ان الکوخی نصر علی الکراهة الخ شیخ عبد الحی  
 محدث در شرح سفر السعادت آورده و گفته اند ما در این نفی آن است که پیش از عید

مسنون نیست نه آنکه مکروه است فی حد ذاته اگرچه وجه قول مشهور اینست که اگر چه مجرد ترک دلیل  
 معافیت نیست اما با وجود حرص بر احراز افضل نماز نفل در سایر ایام که درین روز عادت گرفت  
 از جمله نوافل قبل عید مقرر و مستمر گردید البته تغییر آن عادت مخصوصه در چه گزینش گوشت گزینش  
 تنزیهی باشد که برای گزینش تحریمی لیل خاص بر نبی و منع باشد مع هذا آنچه فائزین گزینش  
 نوشته اند حاشا بر مستندین صاحب سالک باید شنید در درختار از بحر آورده اما العوام  
 فلا یفعلون من تکبیر ولا تنفل اصلا لقوله و یغلبهم فی الحیات کما انهم قولی دلیل بر نفی  
 فقها نوشته اند لو کان فی شیء وجوه کثیرة توجب الحلال و وجوه واحد جوب  
 الحکمة ترجیح جانب الحکمة انچه انی قوله یفعلون است حال عمل مولد که تذکره شامی و احوال  
 و احوال و دیگر صفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم فی نفسه مستحب است و محبوب چون بانحصار  
 تا شروع و قیود و منعی غلبه نموده باشد بدعت و مکروه گشت انچه اقول اولاً که او عا و مخلوط شد  
 باقیه و منعی عنه آنوقت قابل ذکر بود که آنرا ثابت می نمود و حال آنکه جواز بلکه استحباب اجزاء  
 و قیود آن از شرع شریف ثابت است اما اجتماع و احتفال برای ذکر حضرت سرور عالم  
 صلی الله علیه و سلم و درود و شریف و بیان احوال مبارک و خواندن قرآن مجید و نعت شریف  
 پس کفایت میکند در و احادیث بسیار در صحاح و آیات متضمن فضائل مجالس او کار  
 و صحیح مسلم آورده عن ابی هریرة لا یقعہ قوم یکون الله الا حفلة لملاکة  
 و غشیة تمطر الرحمة و نزلت علیهم السکينة الحديث صاحب تحفة الاخیار ترجمه مشارق  
 که از آنجا معتقدین و بابای اسماعیلیت بذیل حدیث شریف نوشته قرآن اور حدیث پیر  
 خدا کلام اینها گویند که و خط او نصیحت کرنا در و در کلمه پرنیایه سب ذکرین داخل است  
 اما شریف و تسبیح زمان ولادت با سعادت و تحباب احادیث شریف این نعمت پس آنهم مسلم  
 معتقدین از ائمہ دین و مستند باستان حدیث صحیح حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم  
 باری اگر بر دیگران عطاوش نیاید در کلام علامه ابن حجاج که در اجله مسلمین اوست مطاعه  
 نماید اما سرور و فرحت بذكر نعمت ولادت پس آنهم در دین مبین حدیثی تمیز است که صاحب  
 باب المسائل هم قال ان گردیده و پنج جلد برای انکار آن ندیده اما اعتقاد است و ما

و حصول مزیت برکت از افضل عبادت در مجمع صلی و جماع المسلمین و اوقات نیک و از منتهی معتبر که پس  
آنهم حسب تحقیق مفسرین و محدثین از مضامین آیات و حدیث ثابت است و ریختن آب یک سدر معتقد گفت  
می کنم در تفسیر عزیزی بذیل تفسیر سوره قدر نوشته باجماع این مضمون این سوره معلوم میشود که عبادت  
و طاعت را بسبب اوقات نیک مکانات معتبر که و حضور و اجتماع صاحبان در ایجاب ثواب ایش  
برکات و انوار فریقی عظیم حاصل میشود الی آخره فقیر میگوید که بیان مشایخ و همین انوار و برکات  
والله ما بعد صاحب تفسیر عزیزی در فیوض الحرمین نموده جائیکه فرموده گفت قبل ذلک حکمة  
المعظمة فی مولد النبی صلی الله علیه وسلم فی یوم ولادته والناس یصلون علیه صلی  
الله علیه وسلم ویدن کرون ارجاساته التي ظهرت فی ولادته و مشاهدته قبل بعثته و فی  
انوار استطعت دفعة فنامت تلا و الا انوار فوجدت من قبل الملائكة الموکلین بامثال  
هذه المشاهدة و بامثال هذه المجالس رأیت فی الطانوار الملائكة انوار الرحمة الخ  
اما تقسیم طعام و شیرینی پس حالش اینکه قطع نظر از استحسان دیگر علماء و در این مکاتیب حضرت شیخ می و هم  
که بحسب ظاهر مستند و معتقد صاحب ساله اند عمل بخشن طعام بروحانیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم  
و خوراندن بسلمانان ثابت است و عبادت بکذا امر در طعامهای متلون فرموده ایم که بروحانیت  
آنسور علیه الصلوة والسلام پزند و مجلس شادی سازند الی آخره و شاه ولی الله جدا مجد و مستند  
اسما حیل و ابوی از والد و مرشد و پشاد خود شاه عبدالرحیم صاحب انفس العارفین آورده رایان  
وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیزی فتوح نشد که طعام نیاز آنحضرت صلی الله علیه وسلم نموده شود  
قدری بخود بیان و قدسیاه نیاز کردم الی آخره بلکه شاه عبدالعزیز صاحب عوی اجماع بر جواز آن  
نموده اند که در رساله دینی که در زبدة النضاح مطبوع هم گردیده است در دفعه طعن التزام عوس  
بزرگان خود از خود در بیان جواز عوس فرموده اند این طعن مبین است بر جعل باحوال مطعون علیه  
زیرا که بخیر از فرائض شرعی مقرره را بچکس فرض نمی داند آری زیارت و تبرک بقبور صاحبین ایداد  
ایشان با باد و ثواب و تلاوت قرآن و دعای خیر و تقسیم طعام و شیرینی امر شمس و خوب است باجماع  
علماء و قییین بر و ز عوس برای آن است که آنروز مگر انتقال ایشان می باشد از ورا العمل بدار  
الثواب و الا بهر روز که این عمل واقع شود موجب فلاح و نجات صحت و عیال و مالان هم است

که سلف خود را باین نوع بر و احسان نماید الخ باجملة قیود هست گذاید اینها و امثال اینها که ایمنه دین جانیه  
سیدارند و در بابیه سماحیه موجب ضلالت می انگارند همه آن قیود و استجاب آنها از مضامین احادیث  
و آثار ثابت و اگر کسی از جمله امی از محرمات و مکروهات بعمل آورد و از خارج از بحث و تحقیق و اصل مسئله  
باید شمر و پس الاطلاق محکوم و بدون تذکر شامل آنحضرت باقی و دینی عند و خصائص نامشروع و نفوذ  
ساختن و برای بطلان عمل مولد بکفر قول فقها لو کان فی شیء وجوه کثیره پرواضح سفاهت  
که این عمل چنانکه آمده وین سخنان آن فرموده اند چکی از وجوه حرمت و ران ثابت نیست و تائید  
فقها که ام اینهم فرموده اند که از خود ائمه ان و مجاورت کلامی امر مشروع با امر مشروع آن امر علی الاطلاق  
غیر مشروع نیست و در غفیه مستطی در میان انصاف وقت خطبه آورده و لذا ذهب بعضهم الى ان  
البعد فی زماننا من الامام افضل کما یسمع مدح الظلمة لکن یصح ان القرب افضل  
لما من الحديث والحاصل ان الذنوفضيلة فلا تترك لاجل ما یجاءرهم من معصية  
غیوه کاتبان الجنائز التي معها نائحة الى اخره علامه شامی و یومجرت در بحث زیارت  
آورده قال بن حجر فی فتاواه ولا تترك لما یحصل عندها من منکرات بالمفاسد لان  
القربات لا تترك لمثل ذلك بل علی الانسان فعلها و انکار البدع بل ان الله ان ممکن  
قلت و یؤید ما مر عن عدم ترك اتباع الجنائز و انکان معهما نساء نائحات الخ پس اگر  
جمله امور نامشروع و بعض مجالس در بعض اوقات قرین این عمل نمایند بموجب این اقوال ائمه ان  
آن امور خارج از اصل عمل مولد را حرام نخواهد ساخت قوله دلیل هشتم آنکه در حدیث شریف است  
من تشبه یقوم فیه منکم الی قوله در بنود چشم شیطانی است که در آن تولا کفیهما حسب اعتقاد  
میشود پیش از این بصیرت و بصیرت تفاوت عید مولد باین احیانیت الخ اقول حسب تصریح  
حقه نقین مستدین صاحب ساله هم او از تشبیه بمنوع نیست که موافقت کفار و فعل مخصوص ایشان  
که از شعارشان باشد نموده آید ملا علی قاری در شرح فقه اکبر حضرت امام اعظم رضی الله تعالی  
عنه آورده اما جواب بعضی العلماء فی مقام الانکار لیس هذه الکسوة بان لیست فلسفة  
الاذکیة ایضا بدعة فلیس فی محله فانما ممنوعون من التشبه بالكفرة و اهل العبد  
الذکوة فی شعارهم لا منعیون عن کل بدعة ولو كانت مباحة سواء كانت من

افعال هل السنة او من افعال هل البدعة فالمدبر على السعادة الى الآخرة و همچنان امریکه  
 به نیت ادای رسم جاهلیت و بقصد تکلف مشابهت ادا نمودن شود گویند منوم نباشد داخل تشبیه  
 ممنوع است پس برای تفصیل آنکه اسلام و ابطال شرف ایام و ولادت با سعادت حضرت  
 سید الانام علیه الصلوة والسلام متبرک و شریف دانستن آن ایام و اظهار فرحت و سرور  
 بذکر احوال فضائل حضرت سید رسل و ایصال ثواب تلاوت قرآن مجید و دعوات اخوان  
 و ادای دیگر صدقات و قربات را بقصد شکر نعمت که عمل مولد عبارت از ان است داخل و  
 من تشبیه بقوم فهو منی هو و لیس منی پر داختر و باین کلمه شیطانی که مابین این عمل و جنم  
 اشطنی بنود که در آن تو که کنهیا حسب اعتقاد ایشان میشود هیچ تفاوت نیست تفوه غفلت  
 قولی است باطل و قبیح و امری است لغو و بیجا اگر کسی احیاء کفار را مانند جنم کنهیا و مهر جان  
 و غیره عید میکرد و انید البته در رد آن ذکر و عید فهو منی هو و لیس منی می رسد حال آنکه  
 مشرف دانستن ایام ولادت با سعادت و اظهار سرور و فرحت بذکر احوال خاتم رسالت  
 صلی الله علیه و سلم نه از اعمال شعار نصاری و هندو است و نه ادای رسم کفار و جهالت  
 از ان مقصود است و آنجا که اضرب اصحاب ساله فی آنکه بفهم سخن رسند برای تکفیر اهل اسلام  
 اکثر ذکر این حدیث میکنند در اینجا مثالی از از بعضی اسحاقیه می نویسم در مسئله چو چک  
 که رسم اهل هند است نوشته و ستاد جنس و غله و غیره از طرف ناهال مولود اگر نسبت  
 صله رحم باشد جائز نیست الی قوله و اگر نیت ادای رسم جهالت باشد جائز نیست که  
 در ان تشبیه بر رسم هند لازم خواهد آمد و آن درست نیست قال علیه الصلوة والسلام  
 من تشبیه بقوم فهو منی هو من تشبیه نه ساخته و به نیت ادای رسم جهالت حکم بمنزله تشبیه نمودن  
 با و داخل و عید من تشبیه بقوم فهو منی هو پر داختر و تفصیل عدم لزوم تشبیه کفار و دین  
 عمل ممکن نبودن اندراج این عمل در عید در جواب تحریر برادر بزرگ خواهد آمد قوله  
 دلیل نم آنکه در حدیث شریف است الامور ثلاثة امر تبین لك بشدة فاتبعه  
 و امر تبین لك عیبه فاجتنبه الی قوله و عن نعمان بن بشیر رضی الله عنه

رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الحلال بين والحرام بين وبينهما ما مشتبه بهما  
**اقول** جمهور محققين ائمه دين كنه بستمند صاحب سالكه اند در شروح حديث تصريح فرموده اند  
که اصل در شياصلت و اباحت پس چيزي که از شرع دليل تحریم بران قايماً نباشد داخل  
حلال دين است پس استدلال باین حدیث بی فهم معانی و بی دیدن شروح حدیث درست  
ملا علی قاری علیه الرحمة در مرقاة شرح مشکوٰۃ شریف فرموده الحلال بیداری و اخف لا یحظر  
حله بان و نه در صریح حله او همداصل می کند استخراج الجزئیات منه کقوله تعالی  
خلق لکم ما فی الارض جمیعاً فان اللام للنفع فعلم ان الاصل فی الاشياء الحلال  
ان یكون فيه مضرة و احکام بین ای ظاهر لا یحقی حرمته بان و در حقیقه نص علی  
حرمته و بین ما مشبهات ای امور ملتبسة لکونها ذات جهة الی کل من الحلال  
و احکام آن و نیز ملا علی قاری در مرقاة بذیل حدیث شریف و سکت عن اشياء عن غیر  
نسیان فلا یقتضوا عنها فرموده حل علی ان الاصل فی الاشياء الاباحة کقوله تعالی  
هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعاً آن و نیز در مرقاة در کتاب الاطعمه بذیل حدیث  
ما سکت عنه فهو ما عفا عنه نوشته فيه ان الاصل فی الاشياء الاباحة  
دریجا باید دانست که طافه هو ایه را کیدی دیگرست و آن اینکه شیا می را که در کتاب است  
تحریم و منع آن نفی است بلکه قول مجتهدی هم در تحریم بلکه که است آن غیر موجود و وجود  
اندر راج در مند و بات شریعت و نبودن هیچگونه مزاحمت گاهی داخل حرام بین و گاهی  
داخل مشبهات می سازند و اصل در شیا حرمت می انکارند و بمسئله متعلقه قبل بحث است  
می کنند و برای اثبات بدعای خود بعض عبارات بهمه محمله از نافی نقل می کنند اگر  
درین مقام بغایت اختصار باین بحث هم اشعار و مضائقه ندارد در اهل تحقیق نیست  
که بعد بحث آنحضرت علیه السلام کتاب و سنت اصل حلت و اباحت است اما بحسب فقه  
این بر آنهم که نهیب جمهور حنفیه و شافعیه مختار اباحت است و اگر کسی درین تحقیق اشتباه  
رود داده محققین بر دقوشش پرواخته اند صلاحه در رد المختار حاشیه در مختار در اختیار  
بر قول و در مختار و جواب از طرف صاحب هدایه فرموده اول ان ما یحرر الهدایة

ليس مبنيا على ان الاصل الاباحة لان الخلاف المذكور فيه انما هو قبل ورود الشرع  
 وصاحب الهداية انما اثبت الاباحة بعد ورود الشرع بمقتضى الدليل يعني  
 ان مقتضى الدليل اباحتها لكن ثبت العصمة بعارض وقد صرح بذلك في اصول  
 البرزوي حيث قال بعد ورود الشرع الاموال على الاباحة بالاجماع ما لم يظن  
 دليل الحرمة لان الله تعالى اباها بقوله جميل لكم ما في الارض جميعا ثم ان  
 الرابع ان نسبة الاباحة الى المعتزلة مخالف لما في كتب اصول ففي تقرير ابن الحام  
 المختار الاباحة عند جمهور المعتزلة والشافعية آه وفي شرح اصول البرزوي  
 للعلامة الاجل قال اكثر اصحابنا واكثر اصحاب الشافعي ان الاشياء التي يجوز ان  
 يرد الشرع باباحتها وحرمتها قبل ورودها على الاباحة وهي الاصل في الاحتجاج  
 لمن لم يبلغه الشرع ان ياكل ما شاء واليه اشار محمد وهو قول الجبائي واصحاب  
 الظاهر وقال بعض اصحابنا وبعض اصحاب الشافعي ومعتزلة بغداد انما اصل الخطأ  
 وقالت الاشعرية وعامة اهل الحديث انما اصل الوقف حق ان من لم يبلغه الشرع  
 يتوقف ولا يتناول شيئا فان تناول لم يوصف بفعله بل ولا حرمة وكان عبدا فقال  
 البغدادى تفسيره لا يستحق ثوابا ولا عقابا واليه ما آل الشيعيون منه والى قولهم بل  
 وهم انكم في بحال الانوار من غير المعدورين سويديان عمرو صلي في طريق مكة  
 ثم رأى الناس يذهبون مذهبنا **اقول** اولئك تركوا مواضع متبركة محبوبان ثم ساء  
 خصوصا ما بعده وشاهد آبار وانار ان حضرت علي امير قتالي عليه وسلم اجمعوا على تأييد  
 وغيرهم من اهل السلف تاخلف ثابت صحيح يستيسر بكونه ووقول راكم منهم خلاف ان يشهد  
 بغير آوردن وانرا دليل قاطع برامى تفصيل ائمة دين از جمهورين حمل مولد واستثنى وليهم سقط  
 بر سفارت صاحب ساله امام بخارى في صحيح خود آورده حدثنا محمد بن ابي بكر المقدمي قال  
 نافضل بن سليمان قال نا موسى بن عقبة قال نايت سالع بن عبد الله بن يحيى نا  
 من الطريق فيصلي فيها ويجدث ان اباها كان يصلي فيها وانا نا النبي صلى الله عليه وسلم  
 يصلي في تلك الامكنة الحديث **علاءه عيني** وشرح صحيح بخارى آورده الوجه الثاني في



بیان وجه تسمیه عبدالله ابن عمر رضی الله عنهما فیما روى فیما روى رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 و هو انه كان يستحب التمتع لا ثارا للنبی صلى الله عليه وسلم والتبرک بها ولو نزل الناس  
 یتبرکون به و اوضح الصالحین الخ و صحیح مسلم و یست که گفت حضرت ابن مالک رضی الله عنهما  
 فی بصری شئی فبعثت الی النبی صلى الله عليه وسلم انی احب ان تأتینی و تصلى لی فی منزلی  
 فأتته مصلی و فی راية فخط لی خطا امام نودی و شرح آورده ای اعلم لی علی موضع فخذ  
 مسجد ای موضع الجعل صلوات فیہ متبرک با ثارک و فی هذا الحديث انواع من العلو  
 ففیہ التبرک با ثار الصالحین الخ شرا فی مستند صاحب سألہ و امثال الش و کشف الغمہ آورده  
 و كانت الصحابة رضی الله عنهم یتبعون آثار رسول الله صلى الله عليه وسلم فکل  
 مکان صلی فیہ یصلون فیہ حتی کان ابن عمر رضی الله عنهما یتعاهد شجرة مایقہ فقیل له فی ذلك  
 فقال لایته صلى الله عليه وسلم نزل تحتها مرة فانما اتعاهد هاجرا لا یتین الخ و جند ب  
 المقلوب آورده و از آنجمله است که زیارت مساجد نبویه و تتبع آثار محمدیه که در شانهای طریق احمد  
 و در بیان مساجد ما ثوره مذکور شد لازم وقت و انداخته شاه ولی اسد دلهی در معات بحث  
 طهارت نوشته اند حقیقت طهارت مختصر نیست و غسل و وضو بلکه بسیار چیزها در حکم وضو و غسل  
 هستند چنانکه صدقه اودج فرشتگان و بزرگان را بخوبی یاد کردن و در مواضع متبرکه و مساجد معتظمه  
 و مشاهد سلف صالح معتکف شدن الخ و تفسیر عزیزی فرموده و برکت در کلام و انقاس  
 و افعال و در مکانات ایشان و هم صحبتان و اولاد و نسل ایشان و زیارت کنندگان ایشان پ  
 در بی ظواهر میگردد و از و همدران است سیوم آنکه بعض مواضع متبرکه که مورد نعمت و رحمت الهی  
 گشته اند یا بعض خاندانهای قدیم اهل صلح و تقوی ناصیتی پیدا کرده اند که در آنها احداث  
 توبه نمودن و طاعات بجا آوردن موجب سرعت قبول و ثمرات نیک می باشد الخ باجماع مستحسن  
 نه که بمواضع متبرکه و اوامی عبادات به نیت حصول برکت از سلف و خلف ثابت است و ثاب  
 قطع نظر از دیگر آثار صحیحه همین اثر منقول از مجالس دلالت میدارد بر حسن تبرک بشجره و مساجد  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم از صحابه و تابعین که در آن لفظ بای الناس ین هبون و وجود و نبود  
 در این وقت ناگه حایه و تابعین پس چگونه عمل آنحضرات کرام را موجب ضلالت اعتقاد کرده

و بنا بر قیاس بر آن حکم سوله هم همان قرار داده اند که یک سوره مطهره کتب حدیث و تفسیر شریف است معارف  
 این نظریه میدانند و در اینجا که در مثال مذکور یک سوره علامه عینی در شرح صحیح بخاری شریف در بابها تفسیر  
 الفطر آورده قال ابو داود عن ابی سعید الخدری فی ضحی قال کنا نخرج اذا کان فینا رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم نذکوة الفطر عن کل صغیر و کبیر حراً و مملوکه صاعاً عام و صاعاً  
 من لقیط او صاعاً من شعیر او صاعاً من تمر او صاعاً من زبیب امر نزل فی شهر جمادی الاخره  
 معاویه حاجاً او معتمر فکلهم الناس علی المنبر فكان فیما کلم الناس فی الخصال فی اری مدین  
 من بالشام صاعاً من تمر فاخذ الناس بذلك قال ابو سعید فاما انما خلا انزال خرجه  
 ابدا ما عشت قال ابو وی هذا الحدیث معتقداً فی حقیقه ثم قال نه فعل صحابی من صحابه  
 رضی الله تعالی عنه و قد خالفه ابو سعید و غیره من الصحابه عمر بن الخطاب و غیره  
 و اعلم ان النبی صلی الله علیه و سلم قد اذن ان قواه فعل صحابی من صحابه کانه قد وافقه  
 غیره من الصحابه اجماع الفقهاء بدلیل قوله فی الحدیث فاما انما خلا انزال خرجه  
 فكان اجماعاً فلا یضر فی الفقه ان سعید بن مسعود فی حدیثه المستخرج من صحاح  
 فتوت و در غیر و زآورده و اخرج عن علی بن ابی طالب علیه السلام انه لما قسیت فی البصر فکرم  
 الناس علیه فقال استنصراً فاعلم انما ناولیه انه کان منکر عند الناس لیس  
 الناس ذلک الا الاله صیابة و المتابعین فیهم انما یأخذ امریکه از صحابه و تابعین و یأخذ  
 مروی باشد بحدیث خلاف کلامی در روایت در مسائل فیه انما ضلالت قرار و انون من الملک  
 ضلالت بر الله است نعمان محض ضلالت است و مثال الشایر امر را ما رفع حجت و یکنان  
 معروفه که شبت اتمام حضرت امیر المومنین فاروق رضی الله تعالی عنه بر یارت آنحضرت و ساجده  
 و مشاهد آنحضرت هستند و در جذب القلوب آورده که روزی امیر المومنین علیه السلام تعالی عنه  
 بر یارته سجد قبا آمد فرمود سوگند بخدا این غیر خدا را ویدم که با اصحاب خود سنگ برانی بنای این  
 می کشید و آمد اگر این سجد در طری از اطراف عالم می بود چه مگر ای شتران که در طلب منی ندیدم  
 پس شاخهای خرمایط بید و جاربوی بر بست و منطقیف خس و خاشاک نمود ان و نیز در جذب القلوب  
 آورده که چون امیر المومنین علیه السلام در خرفه شام کرد با اهل بیت مقدس مصاحبه نمود و کوب اجاب

ویشرف اسلام شد عمر بن الخطاب رضی الله عنه باسلام او غایت فرج و سرور دست و پا در وقت  
 رجوع با وی گفت یا کعب خواهی که با ما بدرینه آیی و زیارت سید انبیاء کنی صلی الله علیه و سلم گفت  
 نعم یا امیر المؤمنین انا فاعل ذلك بعد ان قدوم بدرینه طهره اول کار می که عمر رضی الله عنه کرد سلام پیغمبر بود  
 صلی الله تعالی علیه و سلم الخ و را بعبایر تقدیر سلامت از معارضه هم ازین اثر بطلان فضیلت  
 و استحباب تطوعیت تبرک آثار و مشاهد نبویه علی صاحبها الصلوة والسلام و ضلالت معتقدان  
 که فرعون اسماعیلیه است ثابت نیست که بعضی آنکه گرام در ابتدا و شیوع اسلام بر اتمام التزیم  
 بسیار بی اثر بود و پیوسته است و قطوعات برای علام و تنبیه احکام انکار فرموده اند با وجودیکه  
 جمهور محققین ائمه دین قائل و معتقد استحقاق فضیلت بلکه مداومت همان امور خیر بوده اند که  
 عرض تعلیم آنست که کسی از افعال عبادات مفروضه واجب و نه کار و چنانکه لفظ فلا یعتقدها  
 درین اثر هم دلالت برین دارد علامه عینی در شرح صحیح بخاری بعد ذکر استمرار ناس از عهد  
 صحابه و تابعین بر تبرک مواضع صاحبین فرموده قالوا اما ما روی عن عمر رضی الله عنه که ذلك  
 فلا نه خشون یلزم الناس الصلوة فی تلك المواضع فی شکل ذلك علی ما یلزم  
 بعدهم و یرى ذلك واجبا و کذا ینبغی للعالم اذا ما ی الناس یلزمون النوافل التزیم  
 شدیدا ان یتبرک فیها فی بعض المرات و یتبرکها لیعلم بذلك انها غیر واجبة  
 و رخصتة الطالبین آورده قد ورد عن بعض الصحابة انکار صلوة الفطنی فمن ذلك  
 ما روی ابن المبارک من صحابنا باسنادة عن ابن عمر رضی الله عنه انه قال ما صلیت منذ  
 اسلمت الا ان اطوف بالبيت و انما البدعة و نعت البدعة و انما المن احسن  
 ما احسنه الناس کان ابن مسعود رضی الله عنه یقول فی صلوة الفطنی یا عباد الله لا تحملوا الناس  
 علی ما لم یحملهم الله فلیکن کما لا بد فاعلوا فاعلوا فی بیوتکم و کل هذا لا یدل  
 علی رد ما قد صدق من الفضائل الواردة فی فعلها انما ارادوا ذلك لئلا  
 یشبهه بصلوة الفرض فیعتقد الناس و جها و لیس کل الناس سواء فی نشاط  
 العبادة فطلبوا التسهیل علیهم الی آخره **قوله** وكذلك لما بلغه ان الناس  
 یسئلون الشجرة التي بویع تحتها الخ **اقول** ان کتب معتد به و آیات معتد به

که شجره که بیعت تحت آن شده بود مشقه گردید و دو کس را هم از حاضرین بیعت اتفاق اجتماع بر  
 نیفتاده در صحیح بخاری شریف آورده عن باقر قال قال ابن عمر خرجنا من العام المقبل  
 فما اجتمع منا اثنان على الشجرة التي بايعنا تحتها كانت رحمة من الله الى آخره <sup>در حاشیه</sup>  
 مشقه مطبوعه و علی از کرمانی آورده فما اجتمع منا اثنان على ما راجع من اهل الشجره  
 انما هي التي وقعت المبايعه تحتها بل خفي علينا مكانها و هم در ان حاشیه است  
 كانت رحمة من الله ای کان اخفاءها علیه رحمة من الله لئلا يعظمها الناس  
 تعظمها ممنوعاً شراً كما قاله النووي غيره و نیز در صحیح بخاری از سعید بن المسیب <sup>آیه</sup>  
 حدثني انه كان فيمن بايع رسول الله صلى الله عليه وسلم تحت الشجرة قال فلما  
 خرجنا من العام المقبل بسيناها فلم نقدر عليها الا في دور روايت و غير ايد فخرجنا  
 اليها العام المقبل فعميت علينا الحديث ليس قول بعض علماء و كرام كه قائل قطع بها  
 شجره معينه اند چرا بر شهادت صحابه كرام كه در صحیح بخاری شریف موجود است راجع گردد  
 و روايات صحيح بخاری قابل اعتماد نباشد اما آنچه در بعض روايات ذكر امر قطع شجره  
 حضرت امير المؤمنين مروی است پس محققين تحقيق فرموده اند كه شجره ديگر بود كه بعضى  
 باه جو و غائب گردانیده شدن شجره بیعت آنرا از غلطی بجان شجره بیعت قمعیده بودند  
 پس ای رفیع شیوع کذب افترا امر بقطع گردیده در رساله مكاتیب شاه عبدالعزیز صاحب  
 دهلوی كه جمع نموده مولوی حاجی رفیع الدین خان صاحب مراد آبادی علیهما الرحمة  
 مرقوم آید الذي يظهر من مجموع الروايات ان الشجرة التي غتمت على الناس بعد وقوع  
 البيعة حكمة مخفية والمجمل انه تعالى لما علق الرضا بالبيعة تحت الشجرة كان  
 مظنة ان يسبق الرخ من العوام ان لتلك الشجرة دخلا في تعليق الرضا فوقع الله  
 تلك الشجرة عن ابصارهم والقوم كانوا حديثي عهد بالجاهلية وعبادة الانصاب  
 حتى قالوا يومنا للرسول صلى الله عليه وسلم اجعل لنا ذات اواط كما كانت لهم ذات  
 ذكرها ثم لما علم بعض الناس موضعها بالقياس والحس و كانت تلك الشجرة  
 في الحقيقة غير هاهنا امير المؤمنين بقطعها لانه التبرك بانار الصالحين

مذکور غیر محمود بل لاجل الجعل والغش فی التبرکات امر مذموم الی قوله فلا امر  
 بالقطع ایضا کان لاجل ان عمرضا کان یعلم ان الشجرة غممت عن الابصار وان هذه  
 الشجرة لیست تلك الشجرة التي مرشانا بها ان يتبرک بها وقل جابر رضی الله عنه لو كنت  
 البصر اليوم لانه بتکم مکان الشجرة لایدل الا على انه کان يضبط مکان الشجرة وهو  
 لایدل على بقاء الشجرة بل یدل على دفع معرفة الشجرة الخ وثانیا اگر بفحلاف شهادت  
 صحابه کرام قول بعض علماء تسلیم کرده شود و محمول بر سهو نکرده آید و گفته شود که آن شجره مخصوصه  
 جانب مخفی نکرده شده بود و همان شجره را قطع کردند تا بهم تبرک و توسل بآثار و مساجد تبرک  
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم که ما ثور از صحابه کرام و سلف عظام است چگونه صرف باین دلیل  
 حکم یافت آن الزام ضلالت بر فاعل آن که در هجوم و پایبست نموده آید که اگر بنا بر ضرورت  
 دفع و نهیم بداخلت آن در قبولیت و رضوان بیعت بجهت قرب دخول احوال عوام در مقام  
 و نیز بجهت عدم تدوین احکام انکار بر التزام صلوة تحت آن نموده آید یا آنرا قطع نموده  
 بالاتر از آن نیست که حضرت ابن مسعود و غیره انکار بر صلوة ضحی میفرمودند مع هذا انکارشان  
 و بیعتان اطلاق بیعت بر آن که بنا بر صحت تمیز احکام بود مستلزم حرمت صلوة ضحی  
 و ضلالت التزام و مآدم آن نکرده قولی که ابن مسعودان قوما اجمعوا فی المسجد  
 یصلون و یدعون علی النبی صلی الله علیه وسلم و یرفعون اصواتهم فی المسجد <sup>طریق</sup>  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم فما ظنکم بالذین عقدوا عجايب مع الله النبی الخ  
**اقول** آید که آن حضرت ابن مسعود در خبر برافهین اصوات در مسجد به تمهیل و صلوة انکار فرمود  
 و نه بود بر رفع اصوات در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان نموده مقصود از آن  
 رفع تشویش طایفه صلیان بود و نه غلبه باور آن چه بود چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم از رفع  
 اصوات در مسجد منع فرموده اند و در عهد صحابه کرام در مسجد شریف بکمال آهستگی و سحر و تکلم بودند  
 پس اگر کسی بجهت حسب احتیاج خود در رفع اصوات تمهیل و تسلیه را هم نموده خود مخالف سنت قرار دهد  
 کی مستلزم آن نیست که بر عمل مولا که ایماه دین حقان آن فرموده اند و معهود بودن اجزاء آن است  
 ثابت نموده اند که جمیع آن چند عبادات ثابتة در جلسه واحدة مخصوصها ما ثور نباشد اما چگونه

مخالفت هیچ سنت ندارد خواه برای تضلیل کار و بین تمت و مخالفت سید المرسلین صلی الله علیه و آله  
 نداده آید مثلاً این قیاس مع الفارق جهالت از معنی لفظ مخالفت است و ثانیاً رفع صوت با کلام  
 در مساجد نیست فقیهه و فحیه که بعض فقها با استدلال با حدیث ممانعت رفع اصوات مکرر  
 می پندارند و دیگران جواب از آن استدلال داده بجهت دیگر دلائل جائز می پندارند و دیگران  
 حضرت ابن سعو در ضرر اناندا نکار بغض صحابه کرام بر صفتوه ضحی و اطلاق بدعت بر آن بفر  
 مصلحت تعلیم و تمیز احکام می آرند پس قطع نظر از آنکه قیاس عمل مولد بران درست نبود و خصوص  
 این مسئله هم که استدلال آن نموده مطلب اسما علیه که تضلیل و تفسیر آیه است محمدیه و الزام تمت  
 مخالفت شریعت بر آنحضرت است و نه نمود در شباه و نظائر در احکام مسجدی چنانکه نوشته و رفع و  
 بالذکر الا لمتفقینة الخ سلامه جمعی متعلق این قول فرموده قد اضطرب کلام الذاری فی صدق  
 المسئلة فقال فی فتاوی الفتاوی الخ جمیعاً بالذکر حرام و قد صحیح عن ابن مسعود انه سمع قوماً  
 اجتمعوا فی مسجد ال قوله ثم قال فان قلت المسئلة کور فی الفتاوی الخ جمیعاً بالذکر کور و قد  
 لا یصح استیذان احدی الخ قول تحت قوله تعالی من اظلم ممن منع مساجد الله ان یدین ک  
 فیها اسمها و ضعیف ابن مسعود و الخ الخ قولکم قلت الاخراج من المسجد لونه سب الله  
 بطریق الحقیقة یحوزان یکون لا اعتقاد هم العبادة و تعلیم الناس بانه بدعة و  
 الجائر یکون غیر جائز لغرض بلایقه فلما غلب الجائر یحوزان یحوزان لغرض کما لو لا صلی الله  
 علیه و سلم الا فضل تعلیم الجواز و ما روی فی الصحیح انه علیه السلاوة و السلام قال  
 لرافعی اصواتهم بالتکبیر اربعوا علی انفسکم انکم لا تدعونهم ولا خائباً انکم تدعون  
 سمیعاً قریباً انه معکم الحدیث یحتمل انه لم یکن فی رفع معصیة فقد روی انه کان  
 فی غزوة و عدم رفع الصوت بنوبلاد العدو و خدعة و امارة رفع الصوت بالذکر  
 فجاء کما فی الاذان و الخطبة و الحج و الاختلاف فی عدد تکبیر التشریق لا یدل علی  
 ان الجهر بدعة لان الخلاف بناء علی کونه سنة زائدة علی اصناف نفعل کما اختلفوا  
 فی ان سنة الاربع من الظاهر بتسلیمه ام بتسلیمه تنج ذلك لا یدل علی ان الجهر بدعة  
 بتسلیمه ین یکن بدعة او حرام او فی تفسیر الله الی لا یجب الاعتدال فی الجهر بالذکر

فیدل علی گراهنه و قد ذکر الشیخ عبد الوهاب الشحرانی ما نصه اجمع العلماء  
 سلفا و خلفا علی استصحاب کراهه جماعه فی المساجد و غیرها مری غیر نیکر الا ان  
 یشوش جهرهم بالذکر علی نائم او مصلا و قارکما هو مقدر فی کتب الفقه الذی قولہ اذ لو کان  
 وصف العبادة فی الفعل المبتدع یقتضی کونه بدعة حسنة لما وجد فی العبادات  
 ما هو بدعة مکروهة الذی اقول ایراد این نقل درین بحث خلاف عقل است ایمنه و این که  
 تقسیم بدعت بسوی حسنة و سیه نموده اند و تحسان عمل بولد فرموده اند کی گفته اند که جبر و صفت  
 عبادت برای حسن کفایت میکند بکما تصریح نموده اند که هر امریکه در آن تغییر و مزاحمت کد امی واجب  
 و سنت باشد آن بدعت سیه و حرام و مکروه می باشد از این امریکه بیچگونه مزاحم و مغیر واجب  
 و سنت نباشد و در عبادات ما را می رسد و بات مطلقه شرع مندرج باشد گوهریت کذا لایستحق  
 ان اکثرت علی الله علیه و سلم تا نور نباشد اما المیده و این تحسان آن فرموده باشند چه امر را باعتبار  
 اصل عام سنت و باعتبار خصوص بدعت حسنة فرموده اند و بر حصول ثواب در بدعت حسنة  
 اتفاق نقل نموده اند قولهم دلیل بانه هم علی نوشته اند که اتباع امر صحیح روایت از اول  
 اولی که علی تحقیقین نوشته اند که اصل در هر مسئله صحت است پس سیکه در خصوص عملی که فسادش  
 منصوص نیست قائل صحت کرده ایم آن نوشته تنسک باصل که در اثبات آن حاجت و دلیل دیگر ندارد  
 البته سیکه دعوی خلاف آن دارد و محتاج دلیل اقوی است برای ابطال خصوص آن عمل ملا  
 علی قاری علیه الرحمه در رساله صحت اقتدای مخالف فرموده و من المعلوم ان الاصل فی کل  
 مسئله هو العبرة من غیر الکراهة اما القول بالفساد و الکراهة فیحتاج الی حجة  
 من الکتاب او السنة او اجماع الامة و شکلی نیست که علم بحرم و بطلان مجلس فکر سید  
 و فضیلت مجربین خصوص این عمل قائل حاصل نیست نیز که عدم ثبوت حرمت خصوص این عمل  
 و فعل آن مجربین آن از خصوص کتاب و سنت مثل و غیر ممنوعات مخصوصه محتاج بیان نیست اما عدم  
 ثبوت تحریم و مانعت از قبیل این اثنان است که اجتماع و التزام شرعی قیاس است و چنان است عدم ثبوت  
 از اجماع چه در تحریم و مانعت آن قول مجتهد و احدی بر عقول نشده تا با اتفاق اهل اجتماع چه در سبب  
 مستحق نشد که این عمل حرام و ممنوع نیست و دعوی تحریم آن صرفه از امور نفس است و لیس صاحب آن

بذیل آنکه بریه قل لا اجل فیما اوحی الی لایته می نویسد و فیه تنبیه علی ان الحق بهر اغایشت  
 بوحی الله و شرعه لا یجوز فی النفس الا ان یرکب فی صورت نزع منازع ان احتیاط و قول بر است  
 گویم اینهم مخالف تحقیق محققین است علامه شامی در رد المحتار از علامه نایل آبی مرده و لیس الاحتیاط  
 فی الافتراف علی الله تعالی باثبات الحکمۃ او الکواحه الذین لا بد لهم من جلیل بل فی  
 الاباحۃ التی هی الاصل الخ و اگر صاحب ساله برای اثبات تحریم این عمل و دلیل مجوزین آن بعض  
 احادیث که بطور عموم و اطلاق در ذم بدعت وارد اند ثبت نماید پس اولاً تصحیح اکابر مراد از عموم  
 بهر امری است که مزاحم سنت باشد و چون تفصیل شمه اطلاق بدعت سابقاً گذشت و لاحقاً هم می آید  
 خلاصه شمس آنکه بدعت بدان معنی که عموماً مذموم است بر عمل مولد صادق نیست و بدان معنی که  
 اطلاق این لفظ می توان نمود آن معنی مراد شارح از عموم کلیت در ذم بدعت نیست و ثانیاً برین  
 ادعا اینکه عدم پیش از کتاب و سنت محتاج بیان نیست محض بیان است چنان عمل که فردی از افراد  
 تکریم نمی کریم است و مزاحمت با امور محدوده شارح ندارد و احتیاج توقیف و تکریم که مراد از غیر مقصود  
 التحزیم مطلقاً و بالتعمیم است برای ثبوت افراد خاصه کفایت میکند چنانچه سند این معنی که چیز دیگر در  
 مقصود شارح مطلق ثناء و تعظیم باشد زیادت بر قدر ماثور در ان جایست سابقاً از هدایه غیره  
 مرقوم گردیده و قطع نظر از آنکه احتیاج اباحه ادعای شکر نعمت بعبادت که از مضمون حدیث صحیح  
 بشهادت ائمه دین ثابت است پس این قاعده است ثابت از سنت که برای ثبوت افراد مندرجه  
 تحت آن همین قدر کفایت میکند پس در ثبوت و محبت جمع چندی از عبادات ثابتة مثل ذکر شکر  
 و دعوت اخوان و شکر نعمت هیچ شک باقی نیست قوله دلیل و از وجهی هم نقل نوشته اند کل مباح ادعی  
 الی اعتقاد الواجب و السنة فهو مکروه الخ اقول اولاً درین قول ذکر امر مباح است پس  
 اموریکه قریب اند مثل ذکر شکر و اربابیات و عبادات و غیره واجب و دعوت احباب احتیاط صدقات  
 و شکر نعمت و فرحت بذكر آنحضرت کی مندرج درین قولی تواند شد که همه این امور ثابت است از سنت  
 و ثانیاً همان فقها اینهم نوشته اند که استحسان مکروه و مجتهد معنی می آید مکروه تحریمی و مکروه تنزیهی فلان  
 اولی و نیز تصریح می نمایند که ثبوت دلیل خاص مانع حکم مکروه تحریمی صرف بوجه عدم ثبوت  
 از سنت بلکه از ترک هر سنت هم لازم نمی گردد و در مختار نوشته و کوه التدریج تنزیه الی التوکل



اجلسه المستنوية شامخ و در ماشیه آمد و در علة كونه مكروهان زجها اخذ ليس فيه نهي ليكون  
مكروهاً و ما في هذا من نهي و رفع القدر و در بحث تفصل قبل مغرب بعد ترجيح عدم سنيت نوشته في الثالث  
بعد هذا انفي المنع و بية اما ثبوت الكراهة فلا الا ان يدل دليل آخر ان في احياء العلوم  
اما مجرد السواد فليس بمكروه لكنه ليس بممنوع باذنا صاحب الثياب الى الله البصر الخ و در موا  
كفته فان المكروه ما ثبت فيه نهي و هذا لم يثبت فيه و لعلمه و اذ بالالكراهة خلاف ذلك و  
يسر في امر مباح هم صرف بدليل مكروه نوشتن باوجود عدم ثبوت نهي خاص حكم كراهت تحريري لازم  
نحو ايد و وجه بجا آنكه مزعمهم اسما عيليه اعني تضليل و فسيق قائل و مجوز آن رو نماید و قول بعض قضا  
يكراهت صوم ايام بيض دليل تام و حجت عامه سنيت برای اثبات تضليل مجوزين عمل مولود و فان  
آن از علماء اكرام و ائمه اسلام چه تحقيق فضيلت مداومت امور خير و مندوبات را عموماً  
و نوشته اند صرف بر اعتقاد و وجوب و لزوم تكرار نموده اند اما هم عيني و در شرح صحيح بخاري نقل  
باب حب الدين الى الله اذ و منه فرموده الثالث فيه فضيلة الدوام على العمل والخش  
على العمل الذي يدوم و يكثر القليل الدائم على الكثير المنقطع انما افاض كثيرة الخ و  
بدر ايت است و قد ندم الله تعالى من التزم فعل البر ثم قطعه بقوله و رهبانية  
بنت عوها ما كذبناها عليهما الا ابتغاء رضوان الله فما رعوها حق عاتقاً  
الا ترى ان عبد الله ابن عمر ندم على مراجعة النبي عليه السلام بالتخفيف  
عنه لما ضعف ومع ذلك لم يقطع الذي التزمه الخ قوله دليل سنن و هم و قد  
شريف است ما احدث قوم بدعة الا دفع مثله من السنة الخ اقول سبكه  
مطالعة شرح حديثه از ائمه الامت كرده است نيك ميداند كه مراد و را حديث شريف  
بر امری است كه مخالفه و مزاحم و متغير كرامی سنت محمد و وه مخصوصه باشد در مرعاة بدليل حد  
ما احدث قوم بدعة نوشته ای مزاحمة لسنة الخ و بدليل ما ابتدع قوم بدعة هم  
قيد مزاحمة افروده است اگر صاحب سانه با طاقت رجوع بشروح ائمه دين نباشد يا بران  
اعتماد شريف يا بايد تا بر ای تسلي و جبارت مظاهر حق كه نوشته اكابر طائفة است و در اینجا  
منقول میگردد و در شرح حديث اول نوشته نهين تكالی کسی قوم فی بدعت يعني جوبت

که مزاج سنت کی هوا و بیدیل حدیث دوم گفته نین کمالی کسی قوم نی بدعت پیچ و پین  
 اپنی کی یعنی بدعت بسیده که مزاج سنجک هوا و بیدیل امر یک مزاج سنت نباشد و مندرج  
 عمدات مندوبات شرعی باشد همچو امر احکام احادیث مذکور و شامل نیست گو بعضی دیگر  
 اطلاق بدعت کرده آید مانند ذکر خلفاء کرام و عین مکه بین در خطبه جمعه و حیدرین در جنت  
 قدس برای تکریم کعبه شریفه وقت و ولع و التزام و ایستاد جماعت تراویح و در ایستاد  
 ضحی و اذان ثالث جمعه و امثال ذلک از همین قبیل است عمل بود که قطع نظر از ثبوت  
 اجزای آن او سنت نیست که آید که عبارت از جمع چند عبادات متفرقه در یکجا است  
 پیچیده مزاج و مخالف که امری سنت نیست و داخل عمدات مندوبات و مندرج اطلاق  
 مجالس کارست و از سخنان ائمه دین است پس اول اندراج آن تحت احادیث مذکور و در  
 معنی مراد از آن احادیث بران ثابت کنند پس حکم آن لازم گردانند ثبوت یا رد آن  
 اما خواه خواه بر یکی عاقدین مجلس مذکور و اصحاب محفل ترک فرض و واجب لازم گردانیدن  
 قطع نظر از آنکه کنی است صریح اثبات فعل مقصود کنی کند کلام در قرآن آمده اصل امر از کمال  
 اسلام مثل صاحب حصن حصین و امام سلطان و حافظ سیوطی و ملا علی و غیرهم که برین  
 حضرات ثبوت بد مذہبی و ضلالت نهادن خود را مقدس قرار دادند و چون میخواستند بهای  
 استحسان بکنند کمال حماقت و ضلالت است قول و دلیل چهارم آنکه این فعل در صدر اول  
 واقع نشده الا قول جواب این مخالفه سابقه بطور نقض فعل مرقوم گردیده و متکلم خود را  
 ترک آن حضرت صلی الله علیه و سلم و عدم فعل آنجناب همچو آن عدم فعل اصحاب است مگر است و از  
 تحقیق مستندین صاحب سببه ثبوت رسیده که احادیث مذکور قطعی است اما این قید برینجا دوسری  
 که او عام عدم وقوع علی الاطلاق در صدر اول و قرون سابقه بی احاطه علی بن ابی طالب است  
 افعال جمیع اکابر صدر اول و قرون سابقه محل کلام است و چگونه محل کلام نباشد که جمله صحابه  
 کرام ملازمین خیر الانام در بسیاری از مسائل با وجود انقسم کمال اطلاع بی انکمال آنحضرت صلی  
 علیه و سلم بنابر احتیاط از دعوی عدم وقوع فعل در سنت اجترای نمودند و مردمان بعد از علم و کمال  
 خود اقتضای می نمودند از آنکه در صحیح بخاری و غیره مدعی سنت که کسی از حضرت این عمل را

استفسار نمود که آیا آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز چاشت میخواندند یا نه حضرت وی بر لفظ لا اخاله  
 اکتفا فرمودند آخر احتیاط وی رضی الله تعالی عنه مقرون بصواب بود که ثبوت همان فعل از علم  
 شهادت دیگران و نیز قوله دلیل باز دهم آنکه زمان امر سیال غیر قار است **الحاقول** از یه دین وین تحقیقین  
 شرح همین بدلیل مضامین آیات کلام رب العالمین و احادیث حضرت سید المرسلین صلی الله  
 علیه و سلم فضیلت و شرف از سنه لاحقه که نظیر از سنه سابقه اند بجهت آنچه دران از زمان از فم  
 الهیه ظاهر گردیده ثابت فرموده اند و نزول نعمت را در یک زمان سبب تخصیص و تشریف نظر را  
 قرار داده اند و این امر متافاتی بسیار و غیر قار بودن زمان ندارد امام محمد بن برازی علیه الرحمه  
 و تفسیر کبیر بن ابی کریم شهر رمضان الذی انزل فيه القرآن هدی للناس بینات الهی  
 والفرقان آیه آورده اما قوله انزل فيه القرآن اعلم ان الله سبحانه لما خص هذا الشهر  
 بهذه العبادة بیدر العلة لهذا التخصيص و ذلك هو ان الله سبحانه خصه باعظم  
 آیات الربوبية و هو انه انزل فيه القرآن فلا يعد ايضا تخصیصه بنوع عظیم من  
 آیات العبودية **الی قوله** ثبت ان بین الصوم و بین نزول القرآن مناسبة عظيمة  
 فلما كان هذا الشهر مختصا بنزول القرآن و جبان يكون مختصا بالصوم ام **نصاب**  
 بیان نماید که حصول نعمت نزول قرآن را در یک رمضان علت تخصیص و تشریف طلق ماه رمضان  
 قرار دادن مناسب آن گردیدن مخالف عقل و موافق و همّت یا معامله برکست **قال رسول الله**  
**صلی الله علیه و سلم** فی جواب من سأل عن صوم الاثنين فيه ولدت الحديث لما صلی قاری  
 علیه الرحمه در قافه آورده و فيه ان الزمان يتشرف بما يقع فيه و كذا المكان پس از آن فرمود  
 و جمالت خود در میدان تحصیل تفصیل اخبار اسلام تا ختم بعد های حدیث رسول مقبول **سید**  
 و علم طعن و ملام بر او اخصر من غایت و ضلالت است و بس ایام حمد در چند امیر المؤمنین ابو بکر  
 آورده عن عائشة رضی الله عنهما ان ابی بکر لما حضرته الوفاة قال بی يوم هذا قالوا يوم  
 الاثنين قال فان مت من لیقی فلا تنظر و انی لغد قال حب لا یام و الی الی الی ثم یجاء من  
 رسول الله **صلی الله علیه و سلم** و هم تعجب فرموده کان کما **صلی الله علیه و سلم** یجاء  
 في شوال فابتدأ بها في شوال و كانت تحسب ان يدخل النساء من اجلها في شوال **عنه**  
 في شوال فابتدأ بها في شوال و كانت تحسب ان يدخل النساء من اجلها في شوال **عنه**

و تقول هل كان في نسائه عندنا اخطي مني قد انكحوا بنتي في شوال الحرام و هو في  
منهاج الجليلي شعب الايمان البهائي ان الدعاء مستجاب يوم الارباء بعد الزوال قبل العصر  
لانه صل الله عليه وسلم استجاب له على الاخراف ذلك اليوم وكان جابر بن عبد الله فيهما  
وذكر انه ما ابتلى بشي يوم الارباء الا انقضى في البداية بنحو التدريس فيه الحمد اما آنچه گفته در اول  
باسعاد حضرت نبوي روزي شده بود ان پسر اين اعراضی مستقيم بر ارشاد حضرت سيد المرسلين  
در حدیث صحیح است في ذل الحديث صاحب ساله بيان نمايد كه بان اثنین كه ولادت با سعادت  
در آن شده بود و دیگر ایام اثنین را مناسبتی هست یا نه و قول تحفه اولی خارج از بحث است كه كه كه پیشتر  
پیشتر چیزی گیر است و اعتقاد بقاء و شرف و برکت در نظر زمان من و نعمت چیزی گیر است و همچنان  
عبید گردانیدن امری است خارج از بحث و تا زیاده نقد تسلیم اینكه قول تحفه موقوف به دعای صاحب ساله  
معارضه است آنچه در تفسیر عزیزی جای داشته گردیده اما این چه منقول حضرت زمان سابق است یا نه  
از آنچه در وجه خصوصیات و وقت ضعیف نوشته اند سیوم آنكه این وقتي است كه كلام حق تا آنكه حضرت  
موسی بین وقت شده بود چهارم آنكه صاحبان فرعون چه بعد از وقت بریدن بنده حضرت موسی علیه السلام  
ایمان آورده اند پس این وقت و قتل آل فرعون نیز حق بر ظلمات و ظلمت است كه در این سابقه شرک واقع شده  
و در خصوصیات شبی كه گفته این شب به جماعت چند شرف دارد الهی قوله سوم آنكه نزول قرآن مجید  
در این شب واقع است و این شرفی است كه نهایت ندارد چهارم آنكه طاعت و تبتگان نیز در این شب است  
و تا آنكه احسان الزم مجلس شریف و اعراض كه از خویش از جسد صاحب تحفه و اله و دم شده صاحب تحفه و خود  
صاحب تحفه و برادران تلامذه را شنیدین ایشان چنانست كه كه کسی مخفی تواند شد اینكه انتباه افغان  
العارفين فی بعض الحویرین رسائل و فتاوی صاحب تحفه مثل رساله ویر و رسائل مولوی رفیع الدین صاحب  
و رسائل مولوی شید الدین رفیع الدین صاحب رسائل و رسائل صاحب ساله در غیر هم مروت  
و مشهور اند فها هو صاحب الرساله عن جانب صاحب التحفة و اسلافه و اخلافه فیه  
جواب عن سائل الاثمة السابقین طرفه نیست كه مولوی رفیع الدین صاحب ساله خواهد این رساله  
صاحب ساله را تصحیح کرده و ساخته اند چنانچه در رساله مسائل فرموده زمان اگر چه مسائل غیر است  
اما آنچه بان تقدیر کرده میشود زمان را از شرف روز و ماه و سال آنها را شرعاً و عرفاً و در تکرار

چون یک دره تمام شود باز از سر شروع میشود و بعد حساب رمضان شهر صوم و یکجای شهر و کتب  
 شود دیگر را در دوره حکم ایجاد با نظیر داده میشود چنانکه در حدیث است که هر نوع عرض دهند و حضور  
 جناب نبوت که حق تعالی بجات حضرت موسی علیه السلام و غرق فرعون در یمن و در ده است برایش  
 روز و یکجای جناب نبوت صلی الله علیه و سلم فرمود انا الحق من تبع بموسی فصام یوم عاشوراء و انما  
 بصیامه و نیز حضرت نبی صلی الله علیه و سلم بلال را وصیت کردند بصوم روز دوشنبه فرمودند فی الله  
 و فیہ اغزل فیہ هاجت و فیہ اذنت الی آخره **قول** که در صوم یوم عاشوراء بر فضیلت صوم رمضان  
 و الطاهر شریف بودن سرور عالم صلی الله علیه و سلم که اگر سال آید نه نهد بجا نهد و نه نهد بجا نهد  
 صوم گنم تا ملت ما از سنت موسی علیه السلام مختلف باشد منسوخ شود و بجا نهد صوم عاشوراء بلفظ  
 صوم و یکجای باقی است الی آخره **قول** هرگاه که بجا آوردن آن حضرت صلی الله علیه و سلم صوم  
 عاشوراء بخواهت بود و بجه احیای سنت موسی علیه السلام اعتراف نمود و سوسه طبع صاحب سال  
 از آنکه اسلام باطل گردید که در صوم عاشوراء بر فضیلت صوم رمضان منسوخ شده چه اگر فطری  
 با هم و از منتهی ملاحظه سابقه هیچ علامه و مناسبت نبی بود بعد گذشتن صد سال از پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
 حضرت موسی علیه السلام و نه در شهر آنجا که این روز برای شکر نعمت باز احاده شکران نعمت چنان  
 آنکه سنت یوسفات حضرت موسی علیه السلام چه معنی داشت که حصول نعمت بجات حضرت موسی  
 علیه السلام و صوم آنجا که در روزی شده بود که از عاشورای محمد حضرت خاتم رسالت صلی الله  
 علیه و سلم حاصل صد سال داشت و احکام باضی جهاست و حکام حال و استقبال جدا و احاده  
 صد و تمجیل الی آخره المفاطه تا آنچه گفته که در مولد اربع صاحب محرمی مفقود است از اقرش  
 مستحقین شنیدیم این مرد و دست تا آنکه در قول علامه ابن حاج هم از بعضی حدیث شریف شریف  
 و حضرت ابیام و لاوت و بجا احاده شکران نعمت تصریح موجود است **قول** که دلیل شایسته هم عت  
 از اعلی علم علیه السلام **قول** که در حدیث محمد صریح در کتاب خود اتفاق علمای هر چهار مذمت من  
 این نقل کرده **قول** الحق قصه نفسانیت و بده بصیبت را که می سازد و سبب ششم  
 از این در چهار که در فضل لغت می ندارد و در کتاب محمدی که در اولی موجب هیچ  
 از این برادر مشهور بر ششم محمدی بود که شصت و نوزدهم که در کتاب محمدی که در اولی موجب هیچ

سابقا حکم بها الشيخ محمد بن محمد لابان زور و شور نموده که هیچکس مشایخ و صوفیه علماء کرام اورا نمی شناسد  
 و در هیچ کتاب از او نهند و مدعی نیست الا با وجودیکه در ریت شامی کتابی است معروف مشهور و صابر است  
 و کبرای طائفه هم از دست نمی آید صراحتا و ستنا و شهادت صلاحیت و شهرت شیخ مذکور است و اینجا  
 که استناد بمصر می نماید هرگز مجهولیت مصنف مصنف بخمال نمی آرد و قطع نظر از همه این آن بحث  
 و کلام که در آن بیان است بطلان کذب قبل مصری زانته مسائل اسحاقیه حیان است بلکه صاحب تفسیر کبیر  
 اقوال جانبیکه تسان و تجویز اعتراف میکند و آنرا مسلم میدارد و گویند مقتضای آنکه دروغ گو را ملاحظه باشد اینجا  
 بر خلاف دیگر مقامات کثرت را سبب حجج نمی پندارد و با جمله اگر درین مقام فقره کفی الله المومنین القتال  
 که صاحب ساله برای اشعار تکفیر ائمه است محمدیه بکمال بی باکی نوشته بر نویسم باکی ندارد اما احقر نمی تواند  
 که خارج از تحقیق بحث است بی قائده می پندارد قوله قال ابن الحاج الحاقول قول ابن حاج و این  
 آنچه و ساوس صاحب ساله را از پنج و بن بر یکین حجت گردانیدن و بنا بر تفصیل اکابر دین بر آن  
 نهادن بر علم و دیانت خود خط کشیدن و در ضلالت و اضلال کشادن است ابن حاج مذکور در خلاف  
 همان قول منقول مسطور بعد از آنکه ترک نمودن آنحضرت صلی الله علیه و سلم عمل را بر حمت خود بخوف و ترس  
 و سزاوار بودن شهر مولد بر زیادت عبادت با وجود عدم زیادت حضرت بیان نموده و فرموده می باید  
 لکن اشارة عليه الصلوة والسلام الى فضيلة هذا الشهر العظيم بقوله للسائل الذي سأل  
 عن صوم يوم الاثنين ذلك يوم ولد في فيه فتشريف هذا اليوم متضمن لتشريف هذا  
 الشهر الذي ولد فيه فينبغي ان يحترم حوالا احترام و يفضل بما فضل الله به الاشهر  
 الفاضلة و فضيلة الامكنة و الاذن منة بما خصها الله من العبادات التي تفعل فيها  
 لما قد علم ان الامكنة و الاذن منة لا شرف لها لذاتها و انما يحصل لها التشريف بما  
 به من المعاني فانظر الى ما خص الله به هذا الشهر الشريف في يوم الاثنين الا ترى ان  
 صوم هذا اليوم فيه فضل عظيم لا الله صل الله عليه و سلم ولد فيه فعلى هذا ينبغي  
 انه اذا دخل هذا الشهر الشريف الكريم ان يكون و يعظم و يحترم با احترام اللائق به و اتباعا  
 صل الله عليه و سلم في كونه فيصير اوقات الفاضلة و زيادة في فعل البر بها و كثرة احتساب  
 انين عبارات خرافه بسیار از خرافات صاحب ساله دیگر اسما علیه ظاهر گردیده حال آنکه صاحب ساله

استقامی و در که صاحب بیان این حاج را مودعی انکار و یا مسلم میدارد و قابل قول مذکور را  
از اصحاب جمل و ضلالت می شمارد و از ان باب علم و دیانت می پندارد و بر تقدیر اول حجت این حاج  
آورده و مخالف محض است و بر تقدیر ثانی حکم تفصیل مجوزین عمل مولد سفسط محض است و فاضل که تک  
من المتعصبین اولی العناد فان التعصب العناد اصل الشقاق و الفساد و نیز حافظ سیوطی  
که مستند طائفه است جرح و تنقیح تقریر این حاج فرموده چنانکه از سیرت شامی ظاهر است باین مود  
حجارت مجرب و حبیبی نقل بر آن جرح از دیگر ائمه مشهورین کار را بر باب دیانت نیست مگر حاشه  
لازمه و باید که مدار مذہبشان بر ائمال همین امور است و نیز محققین بر کتاب خل این الحجاج  
کلاما نموده اند و کس است برای اسکات مخالفین آنچه شاه عبدالعزیز صاحب بستان الحیدر  
فرموده این مردوق حنفی در شرح مختصر خلیل بتقریری آورده که ان این حموة و تلمیذه این  
الحجاج لا یعتقد علیہ فی نقل بلذہب و غرض او ازین کلام اعتراض است بر صاحب  
مختصر خلیل زیرا که اعتماد او در نقل مذہب بیشتر بر مدخل این الحجاج است انتہی سیوطی در شرح  
این باجه در حال مدخل نوشته علی ان فیہ مواضع لا یسلم به انکارها و فی عنانی شاء الله  
تعالی ان المختص و اھذبه و اجدہ الی آخره قوله قال الشیخ تاج الدین الی آخره  
اقول و لا قول فاکسانی کہ بعد علم ایشان بمتنی است چنانکه علامه مذکور از انصاف تصریح  
بیان فرموده کی بر اقوال دیگر محققین ترجیح میدارد که صاحب سالک بنا بر تفصیل ائمه دین این  
حجت می آورد و ثانیاً قول مذکور باوجودیکه فی دلیل محض است مستندین صاحب سالک مثل  
سیوطی و علامه ابن حجر و آن نموده اند کہ در انسان العیون مذکور و در تفصیل سیوطی باین  
تفصیل آمدی و ارشاد مسطور و بهر گاه کہ حال قول فاکسانی کہ از مشهورین است و قولش در  
کتب مشهوره برای مذکور است چنین است پس چه جای ذکر خیر السالکین و تحقیق القضاة  
چنین است و نور الیقین است اولاً اثبات اعتماد این کتاب از کتب مشهوره و ثانیاً شرح  
فقرن مذکور و ثالثاً بیان و به ترجیح اقوال کتب مسطوره بر تحقیقات محققین مشهورین  
صاحب سالک فرمودی ضرورت و تأیید آنکه حکم تفصیل و تفصیل دیگر ائمه دین که مجوزین  
این عمل اند و متعبد ایشان نیست و انصاف نیست و درست قولی که بعد از ثانی الخ قول

این چه جبروت و بی باکی و چه مغالطه و چالاکي است اگر صاحب ساله را خطی از عقل و انصاف می  
کلام شیخ را که از بحث نزاع خارج است برای اثبات تضلیل ائمه وین پیش نمی نمود عباد تنکیه و  
باو نداشتند اقتضای ذکر آن نمودن که ضراحتی منع حاصل از مولد بحث عنه در این سطر نیست  
مفید نیست همان شیخ در مکتوب صد و پنجم از جلد ثالث مکاتیب خود نوشته اند و دیگر آنچه در باب اول  
خوانی اندراج یافته بود و نفس قرآن خواندن در صوت حسن در قصائد گفت و مناقب خواندن  
چه مضائقه است ممنوع تکریم و تغییر حرمت قرآن است و التزام عیالات مقامات نفه اتم قوله  
در تحفه اثناعشریه است **الحاق قول** جواب این به تفصیل بالا گذشتة قوله مولوی عبدالحی در بعض  
مکاتیب میر احمد بریلوی پیر خود نوشته اند **الحاق قول** ذکر آنچه کس در مقابل ائمه محققین خصوصاً  
اساتذہ و شیخی خود در دین کار ارباب حیانت قوله بعض شافعیه همچو ابو الخیر سخاوی  
و ابو شامه و غیره از ائمه بنی جعفر شیخ نصیر الدین که این عمل را بدعت گفته اند مدح است بعد  
تقسیم بدعت بسوی حسن و سیئه اول قسمت بدعت با تحسان اسادت ثابت کنند پس  
عمل را بدعت حسن گویند **اقول** ثبوت تحسان بدعات حسن از صحابه کرام و دیگر ائمه عظام از  
حنفیه و شافعیه و غیره از ما سبق و توضیح رسیده و موجب است عدم بلام بودنش بدلیل اتفاق  
محققین از سنیان و صاحب ساله نقل گردیده بلکه صاحب تنبیه السفیه بنقل اجماع فرق اسلامی  
بر آن پرداخته که قولش شجره حبشه و سوسه و افضل اسماء علیها و باید را از هیچ وین قطع نشد  
و ثانیاً تلفظ بافظ بعض شافعیه خصوصاً اسی تعلیل عوام است چه تحسان این عمل تصریح محققین  
و حنفیه و غیره تا استاده صاحب ساله بنقل مشهوره معتدله ثابت و معلوم و اسامی چند  
از علما را که از محققین اعلام در ما سبق هم فرموده **قوله** ستند و با شاخص مقلدین مجتهد و دیگر معتبر  
خاصه مقلدان مذنب حنفی را که قائلان فقیه بودن امام خود اند و اگر عاملین عمل مولد درین سطر  
غیر مدلل اقتدا بشافعیه کفایت ماکان جائز دارند باید که در امور دیگر معمول شود افع که مدلل اند  
بدلائل بسیار همچو تائید با بصره و افع الیه و ترجیح فی الشهادتین و غیره من العبادات نیز  
اقتدا با حضرت نمایند **الحاق قول** اولاً که درین سطر اقتدا بشافعیه چه ضرورت چنانکه علما  
شافعیه قائل جز از این عمل اند چنان محققین عظام از علما و حنفیه که حادی فروع و اصول



مذہب خود و محقق و مدقق طریق خود اند و تصحیح یا تحسان این عمل فرموده اند و پسند و تحقیق شایسته  
 برای تأیید کلام چیزی دیگرست و تقلید مذہب پیشان امری دیگرست و تأیید و نامزد کردن مجتهد مذہب  
 منقول نباشد اما مخالفت یا اصول پسنداشته باشد اگر بعلم و تحقیق این دیگر مذہب یا عقاید است که  
 آنحضرات هم از انبیاء دین متین و ارکان شریع چنین اند پسندنا و نموده آید بلکه اقتدا جاری داشته شود و لازم  
 آن نیست که امور بیکه صریح مخالفت ارشاد و اجتهاد مجتهد مذہب یا مخالفت اصول مذہب خود یا  
 و از تحقیق مجتهدین مذہب خود شیخ آن امور یا مرجوحیت آنها بر ما یا استعمده صحابه کرام بی ثبوت رسیده  
 و در چو امری که اتباع مجتهد مذہب خود و تقلید مذہب دیگر لازم گردانیده شود این بیک صاحب  
 الزام بالا یا بر مرقع القیاس مع الفارق است **قول** حیف است که در عملی حجت اقتدای غیر او دارند  
 و در عمل سنت سخن غیر نپذیرند **اقول** و نشاء این سخن قبیح و جمل صریح است محل نزاع که تخریج  
 عمل مولد است و استاد صاحب ساله و اساتذہ و اساتذہ شان و علم فاضل کن اند و بیکه از انصاف  
 اعادیت و تصریح مجتهدین مخالفت و یا مرجوحیت آن ثابت نیست و امور بیکه آنها را استعمده داده  
 این سخن می نماید اجله مجتهدین بسیاری از ان امور مخصوصه خود و مخالفت و منسوخیت آن از احادیث  
 شریفه خاصه مستنبط نموده و در بسیاری از ان مرجوحیت سنیت آن بد دیگر آثار صحابه کرام ثابت  
 فرموده اند پس طعن عدم پذیرائی سنت که برای انظار تضلیل انبیاء دین بلفظ حیف آورده جواب  
 این حیف که سکت طائفه صاحب ساله باشد بجز از سیف چیست **قول** که با نیان بدعات و مخالفات  
**اقول** در حق قائلین تحسان عمل مکرم و عاقدین مجلسی که معظم باین طعن فاسد و ناصواب بودند  
 نزد اولی الامر الباقی که بر افتاب انداختن است بودن امام چیزی صاحب حصن حصید و امام قسط الدینی  
 و علامه القاری و محدث دهلوی شیخ عبد الوہاب بنقی و غیر هم از محبان و محبوبان بارگاه صاحب لولاک  
 و وارثان در گاه پیغمبر پاک و پیشوای دین و قدوه شرح مبین نزد کافه اهل ایمان و ایقان نیاده  
 از آفتاب و شمس و حیوان است اگر کسی که کور یا طغی خود این انبیاء الهی را از ازل ضلالت انکار و یا از بعضی  
 و بعضی ضحان جناب خاتم رسالت شمار و فی الحقیقت روی خود سپاه می سازد و خود را در خارستان  
 ضلالت می اندازد و گریزند بر در شیشه چشمه چشمه آفتاب ایچ گناه **قول** که فصل دوم در پاسخ  
 شبهات مجوزین عمل مولد **اقول** تقریر علماء الاست را لکن از تزییر خود و کذب بعضی قدمات

و قلت بعض عدم فهم مراد در بعض لفظ شبهه تعبیری نماید و بنام جواب هر چه در حدیث می گویند می دانند  
می سراید و از غایت علی شری حقوق حضرات مستندین خود یاد می کرده و از هر دو در گذریدن احوال خود  
بان می آورد که همین حضرات صاحب برای نام هستند می سازد و هر قدر که بر شاگردی بعد از عالمین است  
می نماند و در کلام او نشان نظر نمی ماند از آنکه سلام طعن بلام جواب شبهات است بعد از کلام او نشان توجه می گردد  
از اینجا که همه جواباتش از قبیل خرافات و شبهه تقریراتش سر خرافات است پس این خطره طلبه درین سال که در  
مقصود صرف دفع ادیان و هر چه جمله و اکتفا لغویت و عادی می عمل است به بسط اظهار عمل و درین کار  
در سخنان عمل بولد عیان و مستندین است حاجتی ندیده توجه بیان فسادات اجوبه صاحب ساله گردیده  
قوله تحقیق بدعت و مقدمه گذشت از اقول از ما سبق ثابت گردیده که آنچه در مقدمه بنام تحقیق  
آورده مخالف تحقیق است بلکه مخالف اتفاق است پس خواهی که اشخص کلام سد و بنار الفاسد علی الفاسد  
ثبت العرش ترا نقض قول که اگر وجود آن فعل از حضرت مقدس شوی واقع شود بهمان سنت گردد  
و اگر آن فعل با وجود مقتضی عدم مانع بوجود نیامد ترک آن فعل از سن بدی بود و اقول واجب  
که اولاً یعنی مانع و مقتضی دریافت می نمودن بعد قدم در رد و ابطال احوال امیه اعلام می فرمود  
از نشأت صحابه کرام واضح که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسیاری از امور خیر را با وجود بیکه محمود طبع  
سبار می بود صرف شفقه علی الاله بهر بیکار استقامت حج بر ایشان ترک می نمود و پس از آنکه این معانی را در  
میسر پیوست اعتراض آن حضرات بدین خرافات محض بی سرو پا است با جمله ترک آنحضرت را علی السلام  
تخریم و مخالفت لازم نیست البته در صورتیکه کدامی قرینه خاصه حسب فهم چندین برکعت و اجتناب از  
که امی فعل و مالک کند آنوقت البته ترک آنحضرت را بدین معنی دلیل مخالفت می تواند شد قوله حریم که امی  
پس از آن عیدین نماز فضل بعد گاه آن اقول اولاً ذکر رسول الله صلی الله علیه و سلم را که علی الاطلاق  
مرغوب شارع است و مقید بهی و مخصوص بقید می نیست بخصوص تقریر سنت اذان برای عیدین که مخصوص  
فرائض است قیاس و آن حکم ضلالت استنباط کردن قیاس مع الفارق است که در تعیین سن  
برای صلوات مخصوصه البته خصوصیت قول فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم ضرورت و امر بیکه از قول  
و فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم ثابت نباشد اعتبار آن امر مخصوص بطبع سنت برای کدامی نماز صلوات  
نموده علیاً تصریح فرموده اند که اگر در عیدین هم بجای اذان که امی کرد دیگر بطور سنت بلکه مطابق

خلق گفته شود البته حسن است که مندرج است در عموماً شایع ملا علی قاری علیه الرحمه در مرقاة الزاویه  
 العیدین در فصل ثالث در شرح لا اذان ولا اقامة ولا نداء گفته فیمنع ان یفسر النداء بالاذان  
 لانه یتعبدان ینادی لها الصلوة جامعة بالاتفاق و عن ابن الزبیری انه یزین  
 نهما و قال الرب المسیح ان مراد من الصلوة العیدین معاویة رضی الله تعالی عنه الخ و اما  
 در خصوص فان عید هم که از مجتهدات بعض صحابه کرام بوده اطلاق ضلالت بطوریکه داخل عقاید  
 نجد نیست محل کلام است و حال بطلان قیاس بقتل قبل عید و صحیح نبودن اطلاق ضلالت  
 بر فاعل و مجوز و تحسن آن در تعارض روایت منقول صاحب ساله بر روایت مماغت نفرمودن  
 حضرت امیر المؤمنین کرم الله وجهه از آن که دیگر مفسرین و فقها نقل فرموده اند از سابق ظاهر  
 قطع نظر از آنکه میگویم که همان حضرت امیر کرم الله وجهه قایل تجرید و تجسان چهر تکبیر در غیر  
 بوده اند با وجودیکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حید فطر ترک آن فرموده اند و صرف رعایت  
 جهرا نه اند بلکه بعض فقهارا و ثبوت جهرا آنحضرت علیه الصلوة والسلام در حید اضحی کلام  
 در غنیه السلف در بحث اختلاف حضرت امام اعظم صاحبین دی رضی الله تعالی عنهم در جهر تکبیر  
 فطر و عدم آن بعد از دلایل طرفین و اوجوبه آن فرموده و الذی ینبغی ان یکون الخلاف  
 فی استصحاب الجملة عدمه کافی کراهته و عدمها فعمدها یتعبد الجملة عنده  
 الاخفاء افضل لان الجملة قد نقل عن کثیر من السلف کابن عمر رضی و علی رضی و ابی امامة  
 البهاهلی رضی الخ حالاً صاحب ساله را باید از خرافات خود توبه نماید که از قول فاسدش حکم  
 ضلالت صحابه کرام لازم می آید معاذ الله من ضلالت لفساد قول و ترجیح ابن حجر تمسک  
 ان بصوم عاشوراء قیاس مع الفارق است الی قوله در اینجا احیای سنت موسوی نیست  
 پیش از این استنباط غفلت مناظر قیاس محض اصل و بی اساس است الخ اقول ان منشاء این طعن  
 و سلام بر کلام الله اصلام خود را می و هرزه درانی است باید دریافت که غایت تگاپوئی هم  
 سبطین شرف ایام ولادت با سعادت و منکرین استجاب عاده شکر نعمت همین است که ایام  
 لاحق را بازمان سابقه موافقتی پیش نیست و برای ادائی شکر نعمت بعد از زمان صلی  
 در شرح نه نیست امام حافظ ابو الفضل ابن حجر بجهت دفع این هم اصل برای استجاب

اعاده شکر نعمت وادای آن بعد مرور از زمان در نظیر آن یوم از شرع شریف ذکر فرموده حال آنکه  
 صاحب ساله باینه وید که چقدر سرگردان گردید و یک لفظ هم نفهید و با وجود آن الفاظ تشبیح  
 انهم دین مستندان مقتدا یان خود که سفت جا بمانست بر زبانش رسید اما حیف که مضمون  
 این شعر از کشتی شنیده یا ناخ الجبل الواسی لقصد عباد حو علی الواسی از حو علی الجبل  
 از منسوخیت افراد صوم عاشورا و شرو حجت ضم تاسع مع العاشرة و بدون علتش موافقت جناب  
 موسوی علیه السلام مضر فی بامام عسقلانی نرسیده پس عمه قطوبی لاطائل صاحب ساله حجت  
 گردیده حضرت موسی علیه السلام که برای شکر نعمت پروردگار عبادت او تعلق ادا نمودند و جناب  
 حضرت خاتم رسالت بعد مرور و پور از وفات حضرت موسی علیه السلام در نظیر آن یوم اعاده  
 نعمت عبادت بقصد موافقت حضرت موسی علیه السلام فرمودند اصل اصیل را می ستیجای عباد  
 شکر نعمت بعد از آن طویل در نظیر آن زمان بثبوت رسیده و قول بطیلین و شکرین مردود گردیده  
 و آنایک میدانند که اعتراض فاسد بطیلین معاذ الله بر حدیث جناب خاتم رسالت هم وارد نمی باشد  
 که آن عاشورا که حضرت موسی علیه السلام در آن نعمت نجات یافتند و ادای شکر آن نعمت در آن  
 عاشورا نمودند صد سال قبل گذشته پس این عاشورا را بآن عاشورا چه نسبت و این شکر را  
 که بعد مرور و پور از ظهور نعمت بود به شکر موسی علیه السلام چه موافقت الی غیر ذلک مراعات  
 الوساوس عصمنا الله تعالى من تلك الاوهام والهو اجهن باقیما ند احتمال اینکه صاحب ساله قدم  
 بر جفت قهقری اندازد و تشبیه گردیده از ثبوت بودن صوم آن حضرت صلی الله علیه و سلم بقصد  
 ادای شکر نعمت و اعاده آن موافقت جناب موسی علیه السلام نیز انکار سازد چنانکه چندین  
 از سفرا بدان تفوه می نمایند گویم این احتمال مخالف روایات کثیره از احادیث صحیح و تحقیقات  
 ائمه دین از شرح حدیث است علامه یعنی و شرح صحیح بخاری آورده قال الامام الطحاوی بعد ان  
 روی الحدیث ففي هذا الحدیث ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اقام صامه شکر الله  
 عز وجل فی ظهارة موسی علیه السلام علی فرعون فذلک علی الاختیار لا علی الفرضیه  
 بحسب لانه لقاتل ان یقول لا نسلم ان ذلک علی الاختیار دون الفرض لانه علیه السلام  
 امر بصومه والا یجوز عن القرائن یدل علی الوجوب کونه صلی الله علیه و سلم صام

شکر الله لا ینافی کونه للوجوب کما فی سجدة ص فان اصلها للشکومع انها واجبة الخ  
اینست حال جواب تخریج حافظ ابن حجر که صاحب ساله کمال جان فاشانی باظهار تجر خود اشعار یفعلت  
علامه محدوح در آن برداخته و بی باکانه کلمات طعن تشنیع تحریر ساخته و هم برین قیاس حال رد تخریج  
حافظ سیوطی باید فهمید که صاحب ساله با وجود تطویل کلام باصل مرام برشید قول تحفیف عذاب  
الموجب بر تقدیر صحت فعل حضرت آنیست بنده را اقتدا بافعال حق جل و علا و قیاس خود  
بر آن شروع نیست الخ **اقول** بر تقدیر تسلیم صحت روایت تحفیف عذاب این مقال فاست چه از  
روایت که ظهور از آن نعمت بابرکت در هر دویم الا شفع پسندیدگی حق شفا اظهار فرموده است را  
علا هر چه در آن نیست در حق قول منکرین اثبات برکت ایام ولادت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم و بقا آن  
برکت در نظار دویم ولادت صلی ثبوت رسید و بواسطه ساله کی متوجه گردیده که نسبت بقا ثبوت ولادت و نظار ایام  
ولادت و برکت و رحمت و غیر آن نیست کجا اقتدا بنده باصالح خاصه الهیه قوله ادعائے توارث الخ  
**اقول** این جواب متوجه نیست که استدلال به توارث علمای اعلام و اعانم دین و اکابر مسلمین و غیر  
از اعانم عرب و عجم بوده پس گو معنی اصطلاحی اصولی اجماع بر آن صادق نیاید اما اشکال ثبوت توارث  
از عجم و غیر و جماعت کثیر علماء و اعلام و قضاة و مفتیان اسلام و اعانم دین و اکابر مسلمین و غیر آن نمود  
مگر آنکه صاحب ساله و طائفه او آنهمه حضرت کرام را جمال و ضلال گویند و حسب ظاهر تصریح این طائفه  
از صاحب ساله مستبعد است که خود هم آنحضرت را داخل فقهاء و محدثین میدانند و مندرج در جماعت  
بر تقدیر تسلیم اختلاف هم علم ضلالند و حسب ظاهر عید باطل خواهد بود و تائید صاحب ساله بنام  
جواب تطویل می سازد و در کتب مستندین و غیر فطرنی انداز تحقیق مستندین صاحب ساله که در مسائل  
مختاره خود باید لیس توارث حسن آن ثابت می نمایند و ما خود و بعضی از جماعت آن قرار میدهند کجا اجماع  
تمام امت از صدر احوال غیر ثابت نموده اند و بی برین شرط عمل نموده اند و در مختار و بحث تکبیر بعد از  
خبر آورده که باس به عقب الصلوات المسلمین توارث قوه و جبار آنها هم علیه السلام  
ولا یجمع العامة من التکبیر فی الاوقات فی الايام العشر و به ناخدا هم و مختارین علیه و سلم  
در بحر و بیان خطبه آورده و فی القنن و ذکر الخلقاء الراشدین متضمن بدانکه مجری التوارث  
و بدانکه العین الخ قوله باید که اهل اجماع کسانی باشند که بجهتند و بند الخ **اقول** این قول بهم نه نیست

اگر چه اجتماع اصطلاحی اهل اصول است اما در مسائل فروعیه اتفاق متفقین بهم با وجود  
 مراعصار برای جمیت مثل اجتماع مصطلح کفایت میکند در سلم و در بحث اجتماع فی المذاکره  
 علی اتفاق العلماء المحققین علی جملة اعصار حجة کالاتحاد الی قول نیست آن بزرگواران  
 که با ستمسان استنباط این عمل قابل اندخیر است و در توریع و طهارت این کرام شک نیست  
 لیکن این قول مردود است باینکه کلام عباد و زبانی اجتماع و استنباط شرعی هرگز صحیح عمل  
 نیست **الحاق قول** چنانکه در توریع و طهارت این کرام شک نیست در بودن این حضرات از آنکه  
 اصلا محققین دین اسلام دار کائنات شرع مبین حضرت سید الانام صلی الله تعالی علیه و سلم هم  
 بهیچگونه شک نیست و گواهی و مطلق استقلالی ایشان را حاصل نیست اما تخریص علوم دینی و جابجایی  
 اصول و فروع مذاهب خود را و بلکه تحقیق و تدقیق بر طبق اصول مجتهدین صلی الله تعالی علیه و سلم  
 پس ستمسان این آئمه کرام که موافق کتاب و سنت و مندرج در عموما متقدم و بات شریعت غیر  
 مزاحم و مخالف بلکه اجماعی است البته صحیح عمل است و نسبت ضلالت و تمت معارضه  
 کتاب و سنت بران آئمه امت محض بیجا و مغلط است **قول** و من ثم قال فی مجالس الاقرار  
 و من لیس من اهل الاجتهاد من الزهاد و العباد فهو فی حکم العوام لا یعتقد بکلامه  
**انتهی قول** استناد بکلام مجالس الاقرار همان مثل است که جمله لا تقر بها الصلوة را پیش نظر دارند  
 و کریمه و انقر سکا دی را پس پشت انداخته کان لویکی انکارند این قدر خیال نکرده که صاحب  
 مجالس دین قول استناد هم نموده و متصل بهمین قول نوشته الا ان یکون موافقا لاصول الکتاب  
 المعتبور الی پس این عمل که اولیا کرام التزام و اهتمام آن فرموده اند موافق کتب معتبره و مشهوره  
 اعلام است که حاوی فروع و اصول محقق معقول و منقول بوده اند **قول** استلال باین حدیث در  
 محل بی محل است **الحاق قول** حال کمال حضرت نجده قابل تر است است امری که برای اثبات  
 در عیانت خود و بخش و خروشن دلیل میگردد مانند همان دلیل با وقت ذکر نماز و دلیل میگردد  
 بر اهل انش مخفی مباد که و باید و باقی فتوح در سالت فهم مسائل که کمال جد و جهد برای حفظ ابرو  
 مقتدایان خود در سالها سال بتالیف آن پرداخته اند و مسئله استناد با وجود اقرار اختلاف  
 صرف لفظ بسیاری از فقها را که در یک کلام محدث و با وری واقع گردیده و سند خود فهمیده و از

تصریحات وی علیه الرحمه که در همان مقام و در کتاب جهاد از آن کتاب جامع البرکات و جود القلوب  
و کلیل الایمان و غیره اسی ایقام مکررین تفصیل تمام نوشته اند چشم پوشیده چه قدر بلند انگلی ساخته  
حقیقت و اولا اتباع عامه و جماعت ایشان را اجابت نرزد که امام احمد و سند خود از معاذ بن  
حذیفه <sup>رض</sup> آورده قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الشیطان ذی اب انسان کذیب  
الغیر یاخذ الشیخوخة و القاصیة و ایاکم و الشعاب علیکم بالجماعة و العامة و  
ابن ماجه و سنن خود از انس رضی الله عنه قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اتبعوا السواد  
الاکظم فانه من شد شد فی النار و ابو داود و ابو یوسف و غیره روایت میکنند قال رسول  
الله صلی الله علیه و سلم من فارق الجماعة شبرا فمدرج فی النار و رقیة الاسلام من عقیقه  
شیخ عبد الحق و ترجمه مشکوة بذیل حدیث اول می نویسد اشارت است بآنکه معتبر اتباع  
اکثر و جمهور است چه اتفاق کل و در همه احکام واقع بلکه مکرر است و در شرح حدیث ثانی حسین  
عبد اسطیعی ناقل عن المفردات می نویسد و السواد یعبر به عن الجماعة الکثیرة الی ان  
قال پس این مذکور صاف و واضح شد که اتباع کثیر و جماعت لازم است الی آخره و فی کتب صحاح  
رساله بر سائل مسائل فارسیه موافقه میندایان مذبح خدیجه هم رسیده بی فایده و در بی تحقیق  
بلکه تضلیل و تکفیر اهل حق گردیده اما آنچه نوشته آری محققان کیش و سفیاضات ایشان  
فریب بخورند و میدانند که اینقدر را بنوه کثیر از علما چگونه بر راه باطل و ناصواب سلوک خواهند کرد  
الی قول حدیث اتبعوا السواد الاکظم از اهل کتابت خود شنیده و توثیق عقیده خویش می کنند  
الی آخره جو آب این امر همین است که اهل فقه صاحب سالد هم بحواله شرح الممه دین از احادیث  
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم لازم بود و اتباع کثیر و عامه علماء و محققین ثابت کرده اند  
ضاه و جو ابکم فوجو ابنا قول نمیدانند که اباب حق از قدیم اندک بوده اند و خواهند بود کما  
فی التنزیل الا الذین امنوا و عملوا الصالحات و قلیل ما هم الحق قول برای بطلان استدلال  
برای اتباع سواد اعظم مذکور آیات کریمه فی فهم مطالب آنها پرداختن این امر که اباب حق اندک بوده اند  
و خواهند بود از آن ثابت ساختن و خود را از اباب حق قرار دادن و ائمه مشهورین محققین و مشایخ  
که اصول این همه سخن بهم باشند و در زمره اهل ضلالت و نادانان اتباع و اخص است که این سواد

پیش نموده و اهل حق باطل را در آن فرموده اند در تفسیر اثنا عشریه و فصل ثانی از باب یکم که گفته  
 کید یازدهم آنکه گویند نهیب اثنا عشریه حق است نهیب اهل سنت باطل زیرا که اثنا عشریه در اکثر  
 اوقات و اکثر بلدان قلیل و ذلیل مانده اند و اهل سنت کثیر و عزیز و خدا تعالی در حق الحق حق فرموده  
 و قلیل ما هم و نیز فرماید و قلیل من عباد حق الشکود و درین تقریر تحریف کلام الهیست و تعلیط  
 بدلول آن زیرا که حق تعالی در حق اصحاب الیقین این است فرموده است ثلثه مر اکلا و لایزاله من یحزن  
 و جاکما یقبلت و صف کرده است کما قال و لا یجدا کثر هم شاکیون و فی الواقع شکر که صرف العبد  
 جمیع ما انعم الله علیه الی ما خلق لا جمله است مرتبه نیست عزیز الوجود و در اینجا بیان حقیقت و بطلان این  
 مذاهب سبب بیان قلت شاکیان و کثرت غیر آنهاست و همچنین در رأیه ذلیل ما هم بیان آنست که  
 عامل جمیع اعمال صالحه کیست الا الذین امنوا و عملوا الصالحات و تحلیل اهل حق و درین آیه  
 ذکر حقایق حقه غیر حقیقت و اگر قلت و ذلت موجب حقیقت شود باید که بواسطه و خوار  
 و زیدیه و اعطیه و ناسیه الحق و اولی حق یا شنند از اثنا عشریه که بسیار قلیل اند بلکه حق تعالی  
 در کتاب عزیز خود باینجا ظهور و غلبه تسلط در شان اهل حق و عدمه میفرماید و لقد سبق کل متنا  
 لعبادنا المرسلین انهم لاهم المنصورون و ان جندنا لاهم الغالبون و جای میسر و  
 و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذل که ان الارض فی حق عباد حق الصالحون و جای دیگر  
 و عد الله الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات لیس تخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین  
 من قبلهم و لعلکم لاهم دینی و الذین انقضی لهم ان یتولد ذلک من آیات و در احادیث و کتب  
 با تسلیح سواد اعظم است و موافقت با جماعت تاکید فرموده اند از آخره انهم فی قوله اگر منم و  
 این فقط مراد باشد کفار نسبت به مسلمانان سواد اعظم اندا اتباع ایشان واجب است و اگر عید  
 بامت پس درین است مرحومه نیز اصحاب طایفه نسبت باهل حق سواد اعظم اند چه در حدیث  
 و اوست مستفوتی امتی الحدیث و پیدا است که بفتا و دولت نسبت به یک و او اعظم است  
 بیرونی آنها نمایند الخ اقوال قطع نظر از آنکه عمل و تحقیق این فقهار و محدثین بنابر حکم اتباع جموده  
 علماء دین و اکثر ایشان است لایان این را شاهد حضرت سید المرسلین علی اله و آله و سلم فرموده اند  
 صاحب ساله همیشه رفعت که کبر او هم شاد و بدان نموده اند پس بر صاحب ساله است دفع این



متعارض و جواب این تناقض اما احقر را که مرام بیان مطلب نه قصد مجادله و تشبیه پس مختصر میگویم  
 که ایجاب احتمال اول در ارشاد آنحضرت بامت اذا اختلف الناس فليكم بالسواد الاعظم محض  
 الحاکم است اما آنچه بر احتمال ثانی لازم گردانیده و آنچه در دلش آید بی باکانه بقلم رسانیده و جانش آنکه  
 در مسلم و شرح آن موجود است **اقول** کثرت الفرق لا يستلزم کثرة الاشخاص بل يجوز ان يكون  
 اشخاص الفرق الواحدة اکثر من اشخاص سائر الفرق فوحدة الفرقة الناجية لا يوجب  
 كون الحق مع الاقل الحق پس اصحاب فرق باطله را نسبت باهل حق سواء اعظم قرار دادن باطل است  
 و در انجاء الحاکم حاشیه ابن باجه که در دلی مطبوع گردیده است و معتقد این طائفة است نقل نموده  
 فهذا الحديث معيار عظيم لاهل السنة والجماعة شكرا لله سعيهم فانهم هم السواد  
 الاعظم وذلك لا يحتاج الى برهان فانك لو نظرت الى اهل الاهواء باجمعهم لا يبلغ  
 عدد هم عشرا لاهل السنة والجماعة اما اختلاف المجتهدين فيما بينهم فممكن ذلك باختلاف  
 الصوفية الكوام والمحدثين العظام والقراء الاعلام فمع اختلافهم لا يضل احد  
 الاخر الى قوله كذلك في هذا المذهب انتهى قوله چه قسم ثابت شد که مثبتین افضل و سواد اعظم  
 نسبت مانعین عمل مولد الحق **اقول** اولاً که فضیلت و عظمت و اکثریت مجوزین در عالم صفا  
 علی جمیع الاعصار از کتب معتدیه علماء دین ثابت است و اگر کسی اشک شبه افتاد است متحققین  
 قولش مردود ساخته اند اگر صاحب سالد را رجوع بآن کتب کبیره و صغیره مثل شیر شامی و کاف  
 و مثبت بالسنه و غیره و دشوار باشد تا بر سالد خود رجوع نماید و مختصر آن در سابق  
 درین سالد هم منقول است و ثانیاً کبری طائفة هم از انکار نمودن توانستند از همینجا است  
 که در تفهیم المسائل مقتضای آنکه در و عکس را حاکم نه باشد لاچار گردیده و از تناقض و اشت  
 کلام هم نماندیشیده درین سالد نوشته که ما را نظر بر قوت دلیل باینکه بر کثرت اقوال قول سکوت  
 صدر اول درین باب اشخاص تعدد را با مانعین یکذات کرده است **اقول** اولاً هرگاه  
 سکوت شارح در بیان احکام مستلزم منع سکوت عن غیبت نیست تا دیگران چه در ثانی  
 میگویم که بدلیل آنکه احقر در اول بسیار از امور خیر با وجود اطلاق محدث و عبت  
 و اقتران عدم شیوخت بخصوصاً آنچه نسبت گنجانش آنست که بخت نبوده است بران بدعت حسنه از

صدر اول یا محمد بن درین باب یکذرات گفته اند قوله پس متعین شد که نیست مراد از سواد علم  
 مگر جماعت اصحاب یا جماعت علماء و سخن آخر قول بعد از آنکه صاحب سالک سرگردانها در تعین مراد  
 نموده قرآن بدین قول کرده حالا اگر چیزی انصاف دارد و اینقدر دیگر بحیال آورد که بودن نام این سخن  
 و قسطانی و سخاوی و عسقلانی و صاحب مجمع البحار و ما اعلی قاری و غیرهم در اعصار خود و یا از  
 علماء و سخن دین متین و حامیان شرح مبین و بهترین مردم به شن جوی افتاب است پس امریکه  
 این حضرات تحقیق امثال اینها از علماء کبار علی جملة الاعصار قرآن قدر نادکر شب مشهور و معتقد به  
 آن فرمایند و حسن آن از مضامین احادیث شریفه استنباط نمایند و اگر شاذ و نادر خلاف آن گفته  
 قولش در کتب مشهور معتقد مردود فرمایند و در ثبوت آن از سواد اعظم چهار تیاب است اگر کوئی که اینها  
 مجتهد مطلق نبوده اند و منصب اجتماع و استقلال ندانند گفتگویم بکس بجز یک در جامعیت اصول و فروع و در  
 مجتهدین و بلکه را خود تحقیق احکام دین متین داشتند اگر بالفرض قسسان جمعی یا حضرات عصر بعد عصر  
 حسن این امر نباشد لا اقل حکم ضلالت بر مجوزین آن چگونه جائز خواهد بود قوله و بدین قیاس است  
 از حدیث من شیخ الاسلام سنة حسنة الحديث که من بعضی اجنبی است نه بعضی ابرع و او جهالت او  
 شرح حدیث از تحقیق تصریح فرموده اند که من بعضی مطلق قوج وانی بطریقه است که شامل است احیاء  
 طریقه سابقه و ایجاد طریقه بشده را و مفهوم من منافی ابداع نیست علامه شامی در در المختار آورده قال  
 العلماء هذه الاحادیث من قواعد الاسلام و هو ان کل من ابتدع شیئاً من الشرائع علیها  
 مثل من اقتدی به فی ذلک و کل من ابتدع شیئاً من الخیر کان له مثل اجر کل من عمل  
 یوم القيمة و قامه آخر جملة المرید و همچنان است در شرح صحیح مسلم از امام نووی بحج البحار و غیره  
 طرفه آنکه اینجا از بودن من بعضی او جهالت دارد و خود در ساله قول الحق نام می نگارد در حدیث شریف  
 من سن سنة حسنة فله و زهاده و من عمل بها یعنی هر که طریقه را ایجاد کند بروی آنکه  
 قوله استلان تعال بلا و هر عجب چه محض بجا و ناصواب است آخر قول بسیاری از علماء و علماء  
 را سخن تصریح فرموده اند که البته تعال و اعتیاد سلیم در بلاد خود با اگر چه بعضی علماء را با داخل سخن  
 و احتیاج بلکه به حدیث شریف و حکم اهل سنت است در حدیث علامه شامی و ما اعلی قاری  
 فیما لم یکنه و صار معتقداً بعد عمرهم حسن آن که بدعت علم خدایا سلام بر شما باد

انوار بعد فرموده و اینقدر اگر چه بدعت است و از صواب و تابعین نقل نکرده اند ولیکن هر چه بدعت  
 بود پیش از آنکه بسیار بدعت نیکو باشد پس بدعتی که مذموم است آن بود  
 که مخالف سنتی بود و اما حسن خلق و دل مردم شاد کردن در شرح محمود و هر قومی را عادی است و بایشان  
 مخالفت در اخلاق ایشان بدعتی بود و رسول صلی الله علیه و سلم فرمود خالفوا الناس باخلاص  
 و چون این مردم باین موافقت شاد شوند موافقت ایشان سنت بود و اما آن صاحب مال که بخواند  
 خیاره و غیره یا حجیت نبودن تعامل خاص و شرط بودن اتفاق جمیع بیان نموده و باز حکم آنرا محال قرار  
 داده قطع نظر از آنکه این در جمعی اولاً به تقدیر تسلیم این حجیت تعامل انکار ساغنی است و ثانیاً علماء  
 مذکورین که اعتبار اتفاق و نبودنش از صدر اول شرط میکنند و او این است که تعاملی صلاحیت تقدیر  
 اطلاق داشته باشد همان است که از صدر اول بالاتفاق ستمار داشته باشد پس اگر در عصری بدعت  
 باشد عرف خاص آن بدعتی که آن از شرح ثابت باشد مروج گردد البته این تعامل و عرف موجب تقدیر  
 اطلاق نمی تواند شد و اگر علی الاطلاق بی اعتباری عرف خاص و تعامل بعد صدر اول مراد داشته  
 مخالف تحقیقات متشخص است علامه شامی در حاشیه در مختار و شرح قولی که از اشباه نقل نموده  
 المدح متبعم اعتبار العرف الخاص لکلیه کثیر و با اعتبار و علیه فیفتی بجواز النزول  
 عند الخطأ بمال آخر می نویسد قال فی المستصفی التعامل العام ای الشائع المستفیض  
 و العرف المشترك لا یصح الرجوع الیه مع التردد و فی محل آخر منه و لا یصلح مقید الیه  
 لما کان مشترکاً کما ینتعارضان یدعی و فی الاشباه عن البرازیه و کذا فی تفسیر  
 الا جازة لودفع الی الکماله عن الاعلان بنسب بالثلث و مشایخ بلخ و خوارزم افتوا  
 بجواز اجازة اطلاق الیک للعرف به افتی ابو علی النسخه ایضاً و الفتوی علی جواب الکتاب  
 لانه منصوص علیه فلیزم ابطال النص فاذا ان عدم اعتبار به بمعنی انه اذا وجد  
 النص بخلافه لا یصلح ناسخاً للنص و لا مقیداً و لا فکلاً اعتدوا و فی مواضع کثیره  
 و افاد ما و ایضا ان العرف العام یصلح مقیداً لآخر قولم بدعت کجا و حسن بدعت کجا  
 قول بدان معنی که بدعتی که در مقامات ستمار بدعت و بات شریعت اجله صدر اول و دیگران بدعت  
 از تقدیر غیر ستمار بدعت بدعت فرموده اند بدان معنی انقضای بدعت بیخ منافاتی بحد ندارد

و بعضی که بدعت منافقین بحسب داور بر خشنات جمهور اند و این عموم را درین محل خصوصاً صدق ندارد  
 قوله اما تعامل حرین الخ اقول قطع نظر از آنکه عرف سلیمین تعامل بلاد اسلام را اند و این مصداق  
 محققین عموم معتبر انگاشته اند تعامل حرین شریفین زار تا و با احدی تعالی شرفاً خصوصاً موجب حسن  
 و مندوبیت و مخالفت آنرا استلزام قبح و کراهت نگاشته اند و مراد از آن تعامل آن شخص علمای و ائمه و  
 طایفین و اعیان آن بلدین شریفین داشته اند در هدایه در بیان تراویح فرموده و المستحق الجلوس بین  
 الترویجین مقدار الترویجه و کتابین الخامسة و الترویج لعادة اهل الحرمین الخ اما آنچه در  
 رساله بعض عبارات تضمنه مبتلا بودن بعض ساکنین حرین بقلبت علم و افعال سینه محلیات عموم  
 پیش نموده کلام را بی فائده محض طول داده و چون آنکه از غیظ و غضب دل خود بدگوئی گسانیکه در کتب  
 شرح شریف بکف لسان و غضب بصر از ذکر مساوی آنها امر فرموده اند و برای حسن ادب آنجا را  
 نموده اند بمیدان بیان نمی نهند فائده دیگری در این کلام نیست که در حرین طایفین محرمات  
 شرعیه بعمل که در آن افعال اولیایقت اتباع ندارند اما این از آنجا که تعامل ائمه محققین حرین طایفین  
 و علمای سنجین آن بلدین مکرر قابل استناد نباشد و برای تفصیل و تکفیر آن چه در خارج اعتقاد  
 ظلمه رواج شرک و کفر و ضلالت در ایالاتی آن آنکه مقدسه بر خلاف مضامین احادیث شریفین  
 شود قوله پاره است از حدیثی که موقوف است بر این مسعودی قوله در حکم موقوف نوشته  
 هو لیس شجة علی الاصح الخ اقول اولاً که فقها و کرام و محدثین عظام حدیث مارآه المومنون  
 حسنا را موعظه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم روایت نموده اند و بدان جایجا در کتب مشهوره  
 معتبره برای سنجین خشنات المداومت و تعامل جوفه عادت است لال فرموده اند پس ایام  
 صاحب ساله با وجودیکه دعوی محکم خود دارد و محض خیال فایده است و پیچاسندی از مستندین  
 و از کتب مشهوره نشان میدهم شاه ولی الله صاحب بلوی در بیانات گفته اند مشایخ و فقهایی  
 که مناسبتی بهر دو جانب دارد و کالبرخ است که لا یجوز استنباط کرده اند قال النبی صلی الله  
 علیه و سلم مارآه المسلمون حسناً فهو عند الله حسن و الا حسناً فی الموطا تعلیقاً  
 دور بر چندی شرح مختصر و قایم فرموده فان العرف ایضاً حجة بالنظر فقد قال رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم مارآه المسلمون حسناً فهو عند الله حسن الخ و ثانیاً اگر چه بعضی

بودنش بر حضرت ابن مسعود را ایراد لیسین بجهت صحیح خواهد بود تا بسیاری از احتجاجات کبرای طائفتهم  
 روی بطلان خواهد نمود و این از آنجا که احتجاج بموقوف برای خود صحیح و برای دیگران قبیحست قوله  
 پس مراد از مومنین مجتهدین باشند که در صفت اسلام کامل اند و فاللطف الی الکمال الخ اقول  
 اینقدر که مراد از جنس مومنین علماء و کما علیین اند نه عوام و جالین از مومنین درست و درست بی قال  
 و قبل سنت اما تخصیص و حصر مجتهد و انهم به مجتهد متقل و انهم در قرون ثلثه و در قرن صحابه پس البته  
 بحجت مخالفت استلال فقها و محققین و فراحت شرح محدثین معتدین نامقبول است و بهم فی نفسه  
 فی دلیل بلا علی قاری علیه الرحمة در مرقاة فرموده و المراد بالمسلمین نه بدکهم و عمدتھم العلماء  
 بالکتاب السنۃ الابعاد عن الکلام و الشبهة الخ و سند عبارت ملفوظ سراج الهدایت تقدیر  
 صحت نقل هم مفید مدعایش نیست بلکه او است که در آن عبارت بهین قدر مرقوم از لفظ مومنان  
 در لفظ حدیث خلفاء را شدید فی ائمة مذنبین مراد اند نه عوام انتهی پس اگر جماعت ائمة دیر اثبات  
 شرف ایام و ولادت با سعادت و سبب ابدای شکر آن نعمت با انواع عبادت نمی فرمود و صاحب  
 رساله صرف بودن این امر از تحسنات عوام ثابت می نمود صاحب رساله را گنجایش فکر آن بود حال آنکه  
 اکابر ائمة دین از علل تحقیق بذمیب تقدیر است و محققان شرع مبین و راجحین دین چنین که در علوم  
 دینی حدیث و اصول و فقه و لواحق آنها تخری عظیم داشته اند و حامد لاحقین و تمام این طائفتهم  
 هم سلسله تدریس استاد و فیات با تحضرات دارند این عمل را از تحسنات پنداشته اند قوله مراد آنست  
 که الف لام بر ایستغراق حقیقه باشد یعنی هر چیزیکه نزدیک جمیع مسلمانان خوبست نزد خداوند  
 نیز خوبست الی آخره اقول بر تقدیر الف لام استغراق اثبات اجماع و اتفاق مردم قاطبه بر آن  
 استحسان چه ضرورت چه بودن الف لام استغراق مفید مفاد کل افرادی مذنب منصور است تحقیق  
 این امر از کتب مشهوره عربیت و اصول منطوق مثل مطول و اسطر و سلم و شروح آن و غیره ظاهر است  
 من شاء فلیراجع الیها پس بر تقدیر استغراق بموجب قیق این را باب تحقیق این معنی خواهد شد که  
 پسندیده هر مومنین پسندیده و در دگر است حال صاحب رساله فرماید که تقدیر استغراق صاحب رساله  
 چه مفید کار است قوله فواحد شرعی و دلالی مذنب خفی که مفید ضلالت این عمل اند اینک فصل  
 بالاول سیرت پیوسته اند الی آخره اقول بر تقدیر الف لام استغراق لایزال و لا یطأ بر و کل غنایگاه

گردانیده و بدو بطلان همه تطویراتش چه در زرع و کشت و رونه و از الفاظ اجمال ایهام مطلبش توان بشود و  
 آوردن عبارات خارج از مقام محض بیکار و بی سود اما نقد ما اینکه از طرف خود افزودیم نقد و کشتن و برود  
 و با اینهمه شریک صحت قیاسات و استنباط از قواعد همه موقوفه که از جواب فصل اول اینهمه آشکار و عاده  
 آن در مقام مضمحل و تحویل و تکرار قوله پیش شما برای استحسان جواز این عمل کدام دلیل است **الحق قول**  
 خود ضلالت که دلیلی دیگر نزد علمای محققین ناست و مستند صاحب ساله برای جواز این عمل مبنی بر دو چیز  
 یک دلیل که دلیلی بر حرمت آن قائم نیست برای جواز کفایت می نمود و کاش بدعویان ضلالت و حماقت  
 این عمل قدری انصاف سازند و سر در گریبان اندازند که محتاج دلیل نیست و معنی دلیل چیست و لولما  
 که قواعد آورده شان تمام باشند پس این تنباطی و قیاسی و اجتہادی پیش نیست و دیگر گاه علمای محققین را  
 از مبتدیان جواز این عمل این لیاقت نرود صاحب ساله نیست پس متعلین کجای بر تبه و اصل اند با جمله  
 لغویت بیان پریشان صاحب ساله ظاهر و عیان است قوله از انکار یکا که مستحسن چند البعض  
 باشد نه جمیع هرگز انکار جمیع مستحکات فقها لازم نمی آید معلوم نیست که منشأ انشراح این استلزام است  
 الی آخره **الحق قول** منشأ استلزام اینکه امور یکسان و لایزال تطویل لا طائل منشأ نمی آید و اگر قواعد شرعی  
 می پندارند در جمیع مستحکات اجزای آن اجلی است مثلاً همین صاحب ساله که ترک آنحضرت صلی الله  
 تعالی علیه آله و سلم را دلیل ثبوت ضلالت و لزوم ممانعت انگاشته و زیادت بر قدر سنون با موجب  
 تجویز نسخ کتاب و سنت پسند داشته اگر این دلیل مستلزم ضلالت این عمل است البته ضلالت جمیع مستحکات  
 فقها و کرام از آن لازم است بلکه کبرای طائفه اسماعیلیه التزام آنست که همین جهت امور منقوله از  
 صحابه کرام و مستحکات ائمه عظام را داخل بدعت ضلالت مصطلحه می شمارند و قیاس این انکار بر انکار صحابه  
 که از قسم انکار مبتدیان فیما بینهم است نه توان نمود که اول برای طرفین در هر دو جانب لایزال شرعیه موجود  
 و ثانیا حکم تفصیل و تکفیر یک تفصیق و تحقیق دوم در آنجا موقوفه بر خلاف انکار و بایه که نوبت به تبیین است  
 رسانیده اند و امور می آید که تا پسوند که است آنهم بدلائل قوییه ثابت با اتفاق محققین نیست با وجود  
 اختلاف هم پیشتر که مستلزم خروج از اصل ایمان و خلل آن گردانیده اند قوله در انکار استحسان علمای متشیخ  
 هرگز رفع امان از شرعیات نیست **الحق قول** در مقام همینقدر رئیس است که بر نقدیر صحت بیان شما  
 ضلالت و فسق اکابر سلسله صاحب ساله که در سند کتب شرعییه حدیث و تفسیر و فقه داخل اند ظاهر

و انكار است پس بر روایات فساق ضالین نگاه داشت اعطاء و اعتناء است و این امر بقی از مردم معلوم  
 و فقیه علماء و دیگران همین استخوان صاحب ساله و احکام بر سرش را از علماء و متاخرین بلوث باین تهمت  
 می همان و بلکه بر تقدیر صحت مذمتش در عدالت صدر اول بهم که بسیاری از امور زائد بر قدر معلوم  
 و مانع را با وجود ترک آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اقرار عدم سنیت و اطلاق محدث و بدعت داخل  
 مستحق و منتهیات ساخته اند غلطی عظیم می اندازد قوله من مات بعد علی ما یستند الی قوله البیاض  
 تبیین دشمنی است الی قوله و همچنین هر چه از کشف الهام معلوم شود ضرورت نیست که صحیح باشد  
 الی آخره اقول ذکر الهام منام صلی و اکرام و اولیاء عظام برای ستینا نیست نه بطور حجت قطعی  
 و هر چند ضرورت نیست که هر چه از کشف و الهام و انقعات و منام صلی و اکرام و اولیاء عظام معلوم  
 علی الاطلاق حجت باشد اما بموجب قول مستندین صاحب ساله و مستندین مستفیضین مثل نجادان  
 مخالفت بحکم حضرت شارح نداشته باشد قبول باید کرد قاضی خوار آمد در سیف المسلول در بیان  
 الهام فرموده که آنچه بدان بدست آید آنرا بر میزان شرح باید سنجید پس اگر شرح آنرا قبول کند آنرا حق  
 اید و نیست و قبول باید کرد و آنچه شرح آنرا خطا و باطل باید نیست و رد باید کرد و آنچه  
 شرح از آن ساکت باشد آنرا نیز قبول باید کرد و قسطانی در موابیب آورده و کذلك یقال فی کلامه  
 علیه السلام فی النوم انه یعرض علی سنته فما وافقها فهو حق و ما خالفها فافخل  
 فی سمع الرای المرد و یتقام و آیات چند از مستندین صاحب ساله آورده و ضرورت تا واضح گردد  
 که او شان بهم ذکر منامات نموده اند و احتیاج و عمل بدان بهم فرموده اند شاه ولی الله مدد یوی در  
 قره العینین فی تفضیل الشیخین آورده و فتح چلم اشاره فرمودن آنحضرت صلی الله علیه و سلم در مقام  
 منام که استغفار از عمر طلب کند از حدیث مابله الدارقانی اصاب الناس قط فی من عمر فناء جبل  
 الی قبل البی صلی الله علیه و سلم فقال یا رسول الله استسق لامتک فانه قد هلك و قال  
 فاتاه رسول الله صلی الله علیه و سلم فی المنام فقال ایتم عمر فمعه ان یستسق للناس فافهم  
 سیتقون قال علی الکیس الکیس فان الرجل عمر فاحبزه قال فبکی عمر و قال یا ربنا آو الا  
 ما یحزن عنه و اذ ابو عمرو و فی الاستیعاب انقی نیز شاه صاحب موصوف در انبیا فرموده  
 اخبر بن سبیل الموالدانه اراد فی ابتداء طلبه ان یلزمه و ام الصیام ثم رددت و فذلك

لاختلاف العلماء فيه فوجه الى النبي صلى الله عليه وسلم فراه في النوم كانه اعطاه غيظا  
 قال فقال ابوبكر الهدايا مشترك فقد منه اليه فاحذ منه كسره ثم قال عمر الهدايا مشتركة  
 فقد منه فاحذ منه كسره ثم قال علي الهدايا مشترك فقد منه اليه فاحذ منه كسره ثم قال  
 عثمان الهدايا مشترك فقلت ان قسمتم الرغيف فاني شئ ببقى لهذا الفقير فامساكوا في الزرة  
 ونيزوران ست سالتهم صلى الله عليه وسلم سوا الارواحنا عن ستر فضيل الشيخين علي عليه  
 رضي الله تعالي عنهما مع انه اشرقت نسبا واقضاها حكما وشجعهم جنانا والصوفية عن اخرهم  
 ينسبون اليه ففاض علي قلبي منه صلى الله عليه وسلم ان له صلى الله عليه وسلم  
 وجهين وجه ظاهر ووجه باطن فالوجه الظاهر ان قامه العدل في الناس وان شاهدهم  
 الى ظاهر الشريعة وهما منزلة الجوارح له فذلك والوجه الباطن ان مراتب الغناء البقاء  
 وعلومه المروية كلها اما تتبع من الوجه الظاهر والحوادث مثل ابن حكايات ودرتاليقات شامها  
 بيش از ميش است بخوف تطويل بهمين قدر اكتمامي ودر بالاثرازمه بكنهه طحاوسي كه مستند طاهر است  
 نه شسته ورد في بعض الآثار الفخري عن قص الاطراف يوم الاربعاء فانه يورث البرص وعن  
 ابن الحاج صاحب المنخل انه هم بقص ظفارة يوم الاربعاء فمات كذا ذلك فترك ثم رأى  
 ان قص الاظفار سنة حاضرة ولم يصح عند الفقه فقصرها فخطته امي صاحب البرص فمات الذي  
 صلى الله عليه وسلم في النوم فقال لم تسمع نبهي عن ذلك فقال يا رسول الله لم يصح عند  
 ذلك فقال يكفيك ان تسمع ثم سمع صلى الله عليه وسلم يدنه فقال البرص قال ابن الحاج  
 فحدثت مع الله توبة ان لا اخالف ما سمعت عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ابدا  
 قوله مراد از حبه كما مور بهست عقل الى قوله انك لم يؤذي ان را اذما محبت باجناب سالك واین عمل  
 انصار مودت قرار داده اند كذب صريح و بهتان عظیم است الخ اقول قطع نظر از حال باكمال ایمان  
 كسانيكند از لا حقین مجوز این عمل و فاعلم ان بوده اند مثل شیخ عبد الرحیم دهلوی شیخ عبد الحی شیخ  
 عبد الله باب شیخ ابن حجر مکی كه صاحب بیست ساله در همین جواب باو شان استناد نموده و دیگر علماء اعلام  
 و اولیاء کرام بودن ایشان از میان درگاه جناب محبوب رب العالمین و محبوبان بارگاه حضرت  
 سید المرسلین صلى الله عليه وسلم مثل آفتاب نمرود در تمام عالم جلوه افروز صفت و طاعت و عبادت



محبوب الفت تحقیق به بنسبانبان مطلوب در ذوات بابرکات ایضاً بوجه اکل موجود بوده است  
پس اگر کسی خود را میان محبوبان بارگاه نبوی و شریفین قرار دهد و یادشان ایضاً کلمه شنیده گردد  
ضلالت پشوره در معرض بیان نهد و مصداق اولئک هم مشال بریده گرداند و اظهار صدق محبت  
و اعلان خلوص مودت را سطوت تشویلات ابلیس گوید و عیوب اینحضرات خواه مخواه جوید و در شان  
هر چه گفته یک کمتر اما بخدا می منتقم خواهد شد بهتر قول که بدعت را محبت دانستن و بدین آن نفوذ نمودن  
بدان باشد که خون جگر حسین را دم الاخوین نامند الی آخره اقول اولاً احسان امور خیری که در مذهب است  
شریعت مندرج اند و مزاحم و مخالف سنت نیستند با وجود اطلاق بدعت و محدث از عهد صحابه کرام  
تا استاد صاحب ساله در احوال علماء اعلام ثابت و واضح است بلکه عدم انکار از حسن بدعت است  
با اتفاق جلی فرق اسلامی از نقل صاحب تنبیه السفیه لایح است پس بدعت اطلاق حسن بر عمل مولد  
بلکه در حکم بیغویت پر و حق و وجود محبت را بدعت تلفظ لفظ بدعت حسنه خارج از دائره امکان  
ساختن صد با الله است را ازیندم تا صدر اول از زمره بغضان و بغضان در بارگاه نبوی قرار دادن  
و در تشریح و افضل کشا و است و ثانیاً قطع نظر از همه این و آن بر تقدیر صحت مذهب یا نبیه اسماعیلیه  
حضرت امیرالمومنین سیدنا حسن رضی الله تعالی عنه و امام المسلمین حضرت سیدنا حسین رضی الله تعالی عنه  
کی از جهت ضلالت نجات خواهند یافت که صاحب ساله باظهار غایت در محبت بی ضرورت و حاجت  
این کلمه شنیعه الی ادبی بر زبان آورده این تار و پود ابلهانه بر بافت باید دید که با وجودیکه آنحضرت صلی الله  
علیه و سلم در بیعت طواف بیت الله شریف که عبادت مخصوصه مثل صلوة است بر استلام رکن یمنی و  
رکن اسود اقتصار فرموده اند و استلام رکن عراقی و شامی ترک نموده اند معتمدان تحقیق در شروح صحاح  
احادیث مثل معنی شرح صحیح بخاری و غیره و ادیت می فرمایند که مذهب حضرت امام حسن و امام حسین رضی الله تعالی  
عنهما و سلام الله علی هدیهما و علیها آفتاب است چون استلام رکن عراقی و شامی بوده است حالاً در خرافات  
صاحب ساله که بنام دلائل و قواعد بار بار بر زبان می آرد باید اندیشید که اکثر همان دلائل درین مقام جاری  
نمودن گردیده و از تصور احکام ضلالت التیام طائفه لیام که در هر مقام بر تحسان الله عظام از ان با هم لازم  
میگردانند بر ایمان خود باید از زید اما چون کار به جبال سفاهت شعاع است احراض از بیانش و شهادت چهار نفر را  
توبه و توفیق قدری از خرافاتش در اینجا بیاورید هم و شش هزار نفر را که با شما می نم پس حسب خواهش می توان

گفت که باری تعالی از عبادات و اعتقادات آنچه برای عباد خود کافی نیست شروع نمود و دین کامل کرد  
و نسبت خود بر عباد خود بر زبان رسول خود ختم کرد و پس برین تقدیر اگر اسلام برگزید اقی و مقامی از او بود  
یا عبادات و فوافل و ینیه می بود البته حق تعالی از او شروع میفرمود و چون شارع از آن بحث نکرد معلوم شد  
که احداث آن زیادتر نفس است و زیاده بر نفس نسخ است الی آخر از اخراجات و نیز می توان گفت که این فعلی  
حضرت شارع با توفیق است لا قولاً و لا فعلاً و کفی بهذا منعماً و نیز می توان گفت که اتباع همچنانکه در  
عقل باید در ترک نیز شایسته علی گوئی نفس نفس باشد اما فعلش از آن سرور با توفیق نباشد ترک آن در حق  
عین اتباع است و فعل آن موجب اخذ خدا و نیز می توان گفت که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
ترک فرمودند و فعل نیافر و ند پس در اینجا چند احتمال است یا گفته معطله یا این کنید آن در زمان نبوت  
اقرار آن موجود نبود یا محبت کعبه شریفه علی وجه الکمال نبود یا علم بشر و حیت آن حاصل نبود یا صلاح  
باین عبادات نبود یا مانع یافته شد یا در اتیان آن تقاعده رفت یا مکرده و نامشروع پیدا شدند  
الی آخر از اخراجات باجماله اینچنین دلایلی که اساساً علییه حکم ضلالت بر آنکه دین لازم میکنند از ایشان  
که درین ماده هم بحث عمل بر شریک آنحضرت و زیادت بر سنت در بیست کذائیه طواف ارام  
تحت ضلالت و تجویز نسخ شریعت آنحضرت بر ریحائین رسول الطلین صلی الله علیه و آله و سلم  
و سلم نموده خون بر دوسر داران جوانان اهل جنان مادم الا خوین نامند قوله در جای دیگر از همین  
کتاب یعنی اخبار الاخیار در حالات شیخ احمد مجذبی شیبانی نوشته که کوزهای نواز شریعت پر کردی و بر  
نمادی و بر در خانه سادات رفیق و یتیمان و فقیه ان ایشان را خورانیدی اگر شخصی را با سید و روح  
و خصوصت شرعی بودی نسبت و شفاعت چنان کردی که سخن بالا آمدی و گفتی با سادات سخن  
شریعت نباید کرد با ایشان سخن بدو ت باید کرد انتهی اقول حال دیانت آنحضرت دیدنی است  
که چهار تن از کتابی ذکر میکنند و برای تخطیط حوام آنچه مخالف هوا خود می باشد از اول در میان و آخر  
تخریصه نمیکند عبارت محدث دهلوی از حال شیخ احمد شیبانی نقل نموده و در آخر آن انتهی بهم نوشته  
حال آنکه عبارتش چنین است و سی بنایت محبت فائده آن نبوت علیه التحیت موصوف بود بر طبقه غیر  
گویند که در عرشه عاشورا و در آن روز اول از اول جمعه بود و با شصت و نه شیخ در کربلا  
این ایام جز بر خاک نغشتی و در مقابل سادات کعبه نشستی و هر روز از آن کمال بر حق حضرت

خاتم رسالت صلی الله علیه وسلم و بارواح فاندان مطهر قوسیع طعام میکرد و چون روز عاشورا شد  
 کوزهای نذاری شربت پر کردی و بر سر خود نهایی و بده خانه سادات رفتی و بیتجان فقیران  
 ایشان را بخوانید و در آن ایام چندان گریستی که گویا آن واقعه در حضور او شده است و چون آواز ناله  
 و فریاد نساء و دختران که در ایام عاشورا متعارف این دیار است بگوش او رسید و حالت کردی و خون  
 از چشم بابه پی احواس صحابه و سایر مشایخ رضوان الله علیهم اجمعین با چشمه اشان سید بود و اما لکن  
 ترک نمادی و سرده را بسیار دوست داشتی و طالب آن بودی و در قصه قواحد نگردی و مجلس نیز نگردی  
 و در عموم احوال جاهل پسند که کم بغایت سفید نباشد پوشید و اندک اوقات کلاه فقط بر سر او بود  
 و جز در وقت نماز دستار بر سر کمتر نهادی از بهجت غلبه زرات امامی گویند که یک دستار بزرگ علی  
 فیک پیراهن نفیس نهاده استی و برای نماز جمعه و احیاء پوشیدی و اگر یکی از انبیا دنیا آمدی نیز پوشید  
 و شیردار در مجلس نشستی و ما قال الله و قال الرسول بهیبت و عظمت تمام گفتی چنانچه زهره ملوک آب شدی  
 و میریدان خود فرمودی که اهل دین را بابل دنیا خوار نباید نمود که اینها مردم ظاهر بینند و فقیران را در  
 مجالین که در آن دیار بودند بسیار دوست داشتی و در راهی که سوار سیرت چون مجازیت بدیدی  
 فرو آمدی و دست بسته ایستادی هر چه ایشان فرمودندی آن کردی اگر کسی پیش او ذکر غایبی کردی  
 با سخن لایعنی کردی گفتی بابو غاموش باش و اگر کسی نام او بتعظیم گرفتی چنانچه رسم میدان باشد چشم  
 پر آب کردی و گفتی احمد بن موسی دنیا کار و همچنین نقلست که خواج حسین با قدس سره نیز خوش نیامدی  
 کسی تعظیم او کردی و گفتی بلا حسین را ننگ و رنگ کینه کسی گویند که کمتر کسیان باشد رحمة الله علیه و اگر  
 کسی پیش او آمده گفتی که من حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم در خواب دیده ام باو شب نشستی  
 و تمام قصه و یار ابش نمودی دست و پای او را بر او سیدی و اما آن و استین او را بر او خود فرمودی  
 بر اینی که آن شخص میگفت که در فلان جا دیده ام آنجا رفتی و بوسه دادی و گرد آن جا را بر سر  
 موسی خود مالیده و اگر سنگ موسی آن سنگ استی و آن آب بخوردی بر تن بر جام چون گلاب  
 باشد و اگر شخص با او بیگانه بودی خصوصت شرعی بودی همیشه شفاعت چنان کردی که سخن میداد  
 اندون و گفتی که با سادات سخن شریعت نباید کرد با ایشان سخن بدست باید کرد و الی آخره حالا از حد  
 استفسار دوازده روز بماند تا بعد از آن که در راه می نمودند و از آنست که در راه

و تحریف چشم پوشیدن و اخل خیانت است یا نه دیگر آنکه قطع نظر از آنکه در اخبار الاخبار سابقا و متعقبات  
 ذکر نموده است صاحب ساله خود او معاصر است و خود میل و مشایخ معتبرین است نموده است برین تقدیر  
 تشکیعات و تقریضات او در حق مجوزین حالین بول همه بر ناپوشند که حال مستندین و معتبرین این  
 چنان است فافهم و لا تشکم قوله نفس قیام برای تعظیم مطابق بیان شرعی علی الاطلاق کرده است  
**اقول** این ادعای است مخالف تحقیق آنچه محققین و تصریح جمود علماء دین اگر تحقیقات آنحضرت را در اینجا  
 بالاستیعاب قصد نموده آید کتابی ضخیم گردد و لکن نظر بر مختصاری چیزی از علماء مشهورین معتبرین صاحب ساله  
 و امثالش ذکر میکنم در مختار گفته و فی الوهبانیه یجوز بل یندب الی القیام تعظیما للقادم کما یجوز الی القیام  
 و لو للقادی بدین یک العالم اجماع شامی در حاشیه نوشته ای لکان من یستحق التعظیم و قال فی الغنیة  
 قیام الجالس فی المسجد من دخل علیه تعظیما و قیام قاری القرآن لمن یجعی تعظیما لیکره اذا  
 کان من یستحق التعظیم و فی شکل الآثار القیام لغیره لیس بمکروه و بعینه اما مکروه محبة  
 القیام لمن قام له الخ و شرح سنیه گفته لیکره قیام القاری للقادم تعظیما اذا کان مستحقا <sup>للتعظیم</sup>  
 و همچنان است در قاضیخان و عالمگیری و غیره و در لغات بعد ذکر اقوال گفته و ایضا ان احترام اهل الفضل  
 من اهل العلوم و الصلاح و الشرف بالقیام جائز الخ و اگر برین تمسلی نیاید تا به بیند که قطب سما عیلمیه  
 در مظهر حق نوشته وقت تلاوت کی تعظیم میکنی نکر می گویم عالم با عمل او را ستاد و الدین کی قیام  
 و تعظیم جائز می آید **قوله** فقال لا تقوموا کما یقوموا الا عا جرم الخ **اقول** اولاً بابت تحقیق و بیان  
 احادیث شریفه تطبیق فرموده و تصریح نموده اند که ازین احادیث نبی عام علی الاطلاق از قیام اگر  
 ثابت نمی تواند شد و اگر صاحب ساله را بران اعتماد نیاید تا به بیند که شاه ولی اسد دهاوی چیست  
 بالغه بعد ذکر و روا حدیث مختلفه نوشته و عندک اختلاف فیها فی الحقیقة فان المعانی  
 التي یدور علیها الامور الفیه مختلفة فان الجموع کان من احوالهم ان یقوموا الخدم بدین  
 سادتهم و هو من احوالهم فی التعظیم حتی کاد یقتاتر الشراک فهداه الله و الی هذا  
 و وقعت الاشارة فی قوله علیه الصلوة و السلام کما یقوموا الا عا جرم الخ و ثانیاً عامه طائفة  
 که تسبیح و تسبیح اینه فن باب ادنی کلام کسی معتبر نمی داند پس احتیاج باین تسبیح مانده و صحیح می شمارند  
 بر حاشیه نسخ سلفی اند و مطبوعه و ولی که با تمام کبر و اسما عیلمیه مطبوع گردیده است از قاضی

آورده قال الطبرانی هذا الحديث ضعيف مضطرب السند فيه مروي عن  
 انس لم يكن ينفصل حب الهم من رسول الله صلى الله عليه وسلم كانوا اذا راوه لم يقو  
 لما يعلمون مكرها **هذه الاقوال** اصلا که درین وایت انبی قیام مقید بوقت رویت نیست  
 ادعاء اطلاق نیست و در این قضیه محکم است و محکم در قوت جزئیة پیراد عادت کلیت و عموم از ان  
 کی ثابت خواهد بود و از بهیست که حجة الاسلام متن صاحب سالک گفته بل کان الصحابة  
 لا يقومون رسول الله صلى الله عليه وسلم في بعض الاحوال كما رواه انس وضو لک ان  
 لم يثبت فيه هي عام فلا نرى به باسافي البلاد التي جرت به العادة فيها باكرام  
 الداخل بالقيام الى اخره اما لفظ كراست پیراد لغات گفته و ما جاء في حديث انس من  
 كراسته صلى الله عليه وسلم قيام الصلاة له فانما هي من جهة الاحتاد الموجب لرفع  
 التكليف للنهي عنه الى اخره **قول** من گفتیم که احادیث جواز قیام خود ثابت نیست **اول**  
 سیکه مطالعة کتب ائمه دین نموده است کذب این قول بروی ظاهرش پس بوده است درینجا حدیث  
 چند باید شنید قاضی حیاض علیه الرحمة در شفا آورده و عن عمرو بن السائب ان رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم كان جالسا يوم ما فاقبل بوه من الرضاعة فوضع له بعض ثوبه  
 فقعده عليه ثم قبلت امه فوضع لها ثوبه من جانبها الاخر فجلست عليه ثم اقبل  
 اخوه من الرضاعة فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم فاجلسه بين يديه  
 الحديث علامه خفاجی و شرح گفته و فيه دليل على انه يجوز القيام تعظيها من يسبقه  
 خلافا لمن قال انه مكروه الخ و نیز علامه خفاجی و شرح شفا فرموده و كان صلى الله عليه  
 وسلم يكرم من يدخل عليه بالقيام و يلاطفه الخ امام نووی در اذکار بعد بیان سبب  
 قیام برای اکرام نوشته و علی هذا الذي حذرناه استمر السلف و الخلف و قد جمعنا في ذلك  
 جزءا و ذكرت فيه الاحاديث و الآثار و اقوال السلف و افعالهم الدالة على ما ذكرته الخ  
 حالا میگویم که ائمه محققین مستدین صاحب سالک تصریح فرموده اند که احادیث درین صریح  
 قیام ثابت و صحیح نیست و در لغات فرموده قال الشيخ عی الدین النووی القيام للقادم من  
 اهل الفضل مستحب و قد جاءت فيه احاديث و لم يرد في النهي عنه شيء صحيح الى اخره **قول**

در عهد حیات و حضور آن علیه السلام از اصحاب قیام بر این تعظیم ثابت نیست **الحاق اول** این او را  
 صحیح نیست اینک محققین قیام در عهد حیات و حضور آن سرور علیه السلام ثابت فرموده اند و علامه  
 خجندی در شرح شفا فرموده اما القیام للعلماء والصلی فیستحب وکان النبی صلی الله علیه  
 وسلم اذا جاء قام له الصحابة الخ وحق همین است که قیام در عهد و زمان نبوت اقتران بود و اما  
 تکلف و اعتیاد بدان مروج نبود در لغات گفته و الحق ان القیام عند الدخول کما فی بعضی من  
 صلی الله علیه وسلم و الکراهة اما کانت للتکلف لم یکن معناه انی آخره **ثانی** که تعظیم شیخی  
 مشاهده او و یوانگی تحت است **الحاق اول** ایله وین تصریح فرموده اند که تعظیم آنحضرت صلی الله علیه وسلم  
 وقت حکایت ذکر شریف نماند تعظیم آنحضرت صلی الله علیه وسلم است در حالت حضور پر نور پس آن  
 ابطال تعظیم جناب رسول کریم صلی الله علیه وسلم مشاهده را شرط تعظیم قرار داد و تعظیم بی مشاهده را  
 دیوانگی تحت نام نهادن یا کما محض است امام ابو الفضل قاضی حیا ض علیه السلام در شفا فرمود و اعلم  
 ان حرمه صلی الله علیه وسلم بعد موتہ و توقیرہ و تعظیمہ لازم فی کمال حال حیاته  
 و ذلک عند ذکره و ذکر حدیثه الخ آخره و نیز در شفا فرموده قال مطرف بن یحیی الخ ان الناس  
 ما کأخبرت الهم الحادیة فتقول لهم یقول لکم الشیخ زیدون الحدیث او المسائل فان قالوا  
 المسائل خرج علیهم بسرعة وان قالوا الحدیث دخل مغتسلًا اغتسل و تعظیم لبس ثیابها  
 جدا و لبس ساجده و تقوم و وضع علی راسه رجاء و تلقی به منمة فخرج للناس و جلس  
 علیها و علی الخشوع و لا یزال یبکی بالعود حتی یفرغ من حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 الخ آخره علامه خجندی در شرح فرموده فجعل مجلس حدیثه مجلسه حیا الخ آخره و نیز در شفا آورده  
 و لما کثر علی ما ذلک الناس قبل و جعلت مستقلاً یسبغون فقال قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا  
 لا ترفعوا اصواتکم الا کم اذ حرمتموه میتا سواء الخ علامه خجندی در شرح فرموده فقام منع  
 دفع الصوت فی مجلس قراءة الحدیث علی منعه فی مجلسه حال حیاته الخ و نیز در شفا آورده  
 قال ابوابهم القیدی واجب علی کل مومن متی ذکره صلی الله علیه وسلم و لو اذکر عند ان  
 و یخشع و یسکن من حرکته و یأخذ فی هیبة اجماله لما کان یاخذ به نفسه لو کان بین یده  
 صلی الله علیه وسلم الخ علامه خجندی در شرح گفته فیخرج ذلک و یلاحظه و یقتله فکانه عند الخ

بالجمله تعظیم آنحضرت صلی الله علیه و سلم را بخیر و تصور ماضی خود در حضور وقت حکایت ذکر شریف  
 در مجلس عینی مشاهده دیوانگی گفتن و مشاهده راننده را تعظیم گردانیدن ضلالت است **قول** از خصم  
 حضرت رسول جناب رسول است **قول** اظهار محبت نمودن بود **اول** اوهای جزم تخصیص نقل  
 از ائمه دین و لی اقامت دلیل قابل ذکر نیست و مراد نبودن اجلال در قیام جناب سید محمل کلام است در  
 مظهر حق بذیل این قیام آورده و اورا همین پرتاویل کرنی که ده قیام محبت و اقبال کاتمانه قیام تعظیم  
 و اجلال به عالی بعد سی ندین و در طبعی بهیجی السی نقل کیا هی که اجماع کیا هی جمهور علما فی سائمه  
 اس حدیث کی او بر اکرام اهل فضل کی یعنی عمار و صلی کی و آتام محلی الدین خودی گها که به قیام اهل فضل  
 لیس پنج وقت آن کی مستحب می اور حدیثین اس باب میں وارد ہوئی ہیں اور بیچ نہی سکی کی صریح کچھ  
 ندین **اول** **قول** مقصود آنحضرت اعانت سعد بود در نزول حار لب ببحر بود **اول** اگر چه  
 بعض علما حل حدیث برین احتمال بعد نموده اند اما مخالف جمایه محققین و مخالف ظاهر احادیث است که  
 برین تقدیر حکم بیک و کس کفایت میفرمود که انزل سعدا حالانکه خطاب عام بلفظ جمع فرمودند **قول**  
 سید که این حدیث است که اجله محققین این فقهاء و محدثین احتجاج باین حدیث برای استنباط مشروعیت قیام  
 اکرام برای اهل فضل فرمودند مانند امام نووی امام بخاری و امام مسلم و غیرهم پس نزاع یک و کس خطاب  
 در ان قابل التفات نیست علامه خفاجی در شرح شفا فرموده و حل حدیث سعد علی الله کان و فیضا  
 و قد نام را که اخبرهم صلی الله علیه و سلم بالقیام لبعینه و فی النزول عن دابته خلافا لظاهر  
 الی آخره در حاشیه صحیح بخاری یا به تمام مولوی احمد علی در دیلی مطبوع شده بذیل حدیث مذکور آورده و فی  
 استنباط القیام للسادات که فی الکبرمان قال فی الجمع احتیج به المجاهد و اکرام اهل الفضل  
 بالقیام اذا اقبلوا و اما القیام المفعی عنه فانما هو فیهن یقومون علیه و هو جالس طول جلوسه  
 و فی نسخه من الموطا و در حاشیه نسخه مشفق ابو داود که یا به تمام مولوی نورش علی اسماعیلی مطبوع شده از  
 فتح الباری و آورده و خواهم قوام الی سید که احتیج به المصنف و البخاری و مشرعیة القیام  
 قال سبطه اعلم فی قیام الرجل للرجل حدیثا صحیح من هذا و نازعه فیه طائفة من المحدثین  
 الی آخره **قول** طرفه است جماعتی از مجوزین عمل مولد منع قائل اند **قول** این مقابله مانع جنگی است که کفی الله  
 المؤمنین القتال **اول** این چه انا اسفاهت نیست که از غیظ و خشم غلبه شششان گردیده و بار

بضلالت و تکفیر اکابر دین که مجربین این عمل اند اشعار می نماید و از خداستحالی خوفش نکند و قطع نظر  
از آن میگویم که منع قیام از نایبه و علم و شهودین به نقل صحیح با ثبات برسانیده ناحی رومی کاغذ  
سیاه گردانیده اما آنچه نوشته که در کتاب باران به حجت که آن حجر کی در فتاوی و شیخ نورالدین  
در حاشیه مواسب بدعت و لا اصل نوشته اند پس اول تصحیح نقل ضرورت و ثانیاً بر تقدیم حجت نقل  
از قول ابن حجر کی و شیخ نورالدین و همچنان از قول صاحب سیرت شامی حکم ضلالت تجوزین آن کجا  
لازم است آیا نمی داند که آخره منور آید و این بلکه خود حضرات مذکورین بهم قائل تقسیم بدعت بوده اند  
و بسیاری از امور را با وجود اطلاق بدعت به صحابه کرام جائز و مستحسن فرموده اند و همچنان اطلاق لفظ  
لا اصل حسب قول علماء با یقین کی مستلزم ضلالت و خروج از اصل ایمان است پس تداول حدیث  
بآن محض باطل و خواننده کفی الله بالموصلین القتال درین مقام از علمیه علم دین باطل است از هیچ  
که شیخ الاسلام برهان الدین جللی در انسان البیون فی سیرة الاسین المامون قول صاحب شریف  
تفسیر بدعت حسنه مستحب فرموده اند تقسیم آنرا ثابت نموده اند درین مقام برای تفهیم مرام مثالی دیگر  
از کلام علماء کرام باید شنید و جمیع البحار فرموده قد کتبت فی شان الصلوة علی النبی صلی الله  
علیه وسلم عند الطیب الشیخنا الشیخ علی المتقی قدس سره هل له اصل فکتب الجواب عن الشیخ  
ابن حجر و غیوه بما نصه مثل نفع الله به بما صورته جرت عادة الناس انهم اذا عطلوا  
اوریا حلی و غیرها و شوهه ان یصلوا علی النبی صلی الله علیه و سلم فعل ذلك اصل  
و ما حکمه فاجاب بقوله اما الصلوة عند ذلك و نحوه فلا اصل لها و مع ذلك  
فلا کراهة فیلذک عندنا المخلص **قوله** اگر نفس قیام را از بعض کتب ضعیف فقط ثابت  
خواهند کرد برین قیام خاص محبت از کجا خواهند آورد و الی آخره **اقول** ظاهر قوت و ضعف  
و اعتماد و بی اعتمادی کتب فقہ و حدیث و البته هو نفس خود میداند و در نه مستندات خود را کجا  
در کتب ضعیف و بی اعتمادی داخل کردن و بنای آن بر مواظقت و مخالفت غرض خود نخواهد  
باشد نبود و هرگاه که در ماسبق از تحقیقین شروحیت و ندب بیان فرج اکرام ثابت گردیده پس چرا  
بجا آوردن آن بقصد اعلان تکریم آنحضرت صلی الله علیه و سلم چه حاجت محبت دیگرست شیخ مسلمانی  
چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم را با امور جائز و نه آنرا که گفت اگر چه شیخ



محققین گرامست خصوص قیام برای اگر ام داخل وقت قد و تم تسلیم هم کرده اند تا هم بر تحمیل و منع این کلام  
 خاص حجت از کجا خواهند آورد **قول** فتم شما که عالم بر ظلمات خیر البشر فتویٰ ندهد الی قوله دشمنان  
 دین همیشه با کتساب فزون و تحصیل علم کمال پیدا کرده الی قوله استیصال دین نمایند که کان فی العلم  
 من دون التقی شرف لکان اشرف خلق الله ابلیس **الحاقول** این تطویل کلام درین مقام  
 تبلیغ بیجا است و معالطه نازیباست که اهل علم دیندار و دنیا دار و اتقیا و اشرا را هر دو قسم با نام حجت  
 بسیار از مجوزین عمل مولد خصوصاً و تقسیمین معنی بدعت بسوی حسن و وسیع عموماً که معروف است  
 و استند با توالت شان در کتب دینی مذکور و مسطور است بدون شان از علما و مجتهدین و ائمه شریع و مبطلین  
 دین بتبع متصرف تابع شریعت و معروض از دنیا و راغب آخرت ثابت است با اخبار متواتره  
 و یقینی است که شمس فی الباهره و خود صاحب سبالبه و مقتدایانش با مختصات استناد می آورند  
 و در شیوخ دین خود می شمارند اگر حال اسماعیلیه بکشت احسان مجلس شریف و دیگر مستحقین ایشان  
 ضلالت و بی دینی لازم کنند و سلب که را بر طریق ایشان گراهی قرار دهند و آنحضرت را از دشمنان  
 و مخالفان دین رسول که یم و معتقدان ابلیس چشم شمارند و سلسله دین خود را بهم بر زمین رها صاحب سبالبه  
 این الفاظ تشنج بر زبان آرند اگر درین سواد تیره پسند این حرکات شنیعه با طاعت استخوان خود نهند  
 اما برای و در محضر جواب از **قول** عقلی با اید است می راند که موخر از مقدم همیشه اکل می باشد **الحاق**  
**اقول** اگر او از این کلیت دعوی بدایت عقل باطل است و الا قطع نظر از آنکه مثبت بر تمام است  
 در خصوص این ماده صاف هم نیست که صاحب سبالبه و کافه اسماعیلیه ما شما که در کمال محضه  
 و هزار هم از آنحضرت رسیده باشند چه چنانکه اکل گردیده باشند **قول** نفیست تقدم زمانی قد  
 ما است و ان ستم عدم اعتبار متاخرین سقوط ایشان از پاد و استنا نیست الی **قول** فیض  
 از باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه میگوید **الحاقول** ازین قول خود بیگانه و نبسته می نند  
 بسیاری از عادی خود را میکنند اما مخالف از موافق و ضد را از نافع نمی شناسد چنانچه از سبالبه  
 مناقشات این اسماعیلی و سبالبه اسماعیلیه ظاهر است **قول** پس سعادت رندان ما آنست که در هر  
 صفات عالم دیندار دنیا بد قبول و فعل او مشک نماید **الحاقول** پس نهایت شقاوت آنست که  
 با وجود موجود بودن صفات عکس که در دین در آید دین که مجوزین عمل مولد اند بر تحقیقات

ایشان اطلاق ضلالت و بیانی نموده اند باری چه سیکوید و حق شاه ولی الله و الهی جدا مجد و منتهی  
 است بحد فقه او خود و استاد و والد و مرشدشان شاه عبد الرحیم صاحب شیوخ سند دین شاه ولی الله علیه  
 مثل صاحب حسن حصین حافظ سخاوی این حجر عسقلانی و جلال سیوطی و غیر هم این حضرات را موصوفه  
 بصفات عالم دیندار میدانند از تصفین بصفات اهل دنیا و از اشرار قول کرده و انستنیست  
 که نام سنی است **اخر اقول** اگر سنی در اصطلاح جدید صاحب ساله همان را گویند که کتب بسیار و احادیث  
 اتباع سنت عقائد فاسده ایجاد ساخته و با تبلیح و موافقت اهل ایه و فاسده سابقه پر و اخته در حق  
 ائمه الهست از صاحب کلام و دیگر علمای اعلام در فروع احکام بی فهم مرام حکم تحقیق و تحلیل و تحقیق بکلمه  
 تفسیق و تضلیل و تکفیر لازم نماید تا البته این ادعای فاسده اسماء جملیه می شاید و در نهی الحقیقت این  
 ادعا همان مثل است که اهل اعتزال خود را خالق افعال دانند اما معنی خود را موصوفه و اهل توحید را  
 ویرانست ببنیاد ثبات صفات شرک لازم گردانند اما کلماتیکه صاحب ساله متضمن فرموده و طعن باینکه  
 و مدح و نفیست خود بار بار برای اظهار تجر خویش در میان می نهد بخیر از طول کلام خارج از مرام فائده  
 نمی برد و جواب جمله خرافات از ما سبق آشکار پس حاجت اعادة و تکرار نیست **قول** که هر صاحب است  
 که در علمیت تحریر جواب این کتاب شوند توقع است که این دو سه امر را پیش نهاد خاطر مبارک نمایند  
 اول آنکه آنچه در اینجا ایراد یافته است موید است بنصوص کتب سنت و آثار اصحاب علم و اشخاص معتبره  
 است پس در حقیقت تردید و تفتیش متوجه بحال این حضرات باشد نه بولف که ناقض و مبلغ است دلیل  
**اقول** سبکه چشم بهیرش بخور انصاف کمال است نیک میدانند که صاحب ساله برای مفاظ و وسیله  
 کذب مرتکب میگرداند چه در بیان مراد آیات و معانی احادیث که برخلاف خبر و مفسرین شایع حدیث  
 محققین جایجا قدم انداخته و در بعضی مقامات گویا که بر تفسیر پر و اخته و چنان در آثار اصحاب  
 و علماء و مشایخ خرافات خود خلط نموده و مقدمات خطائی را بهر افتاده پس عوی اینکه آنچه  
 یافته است موید است بنصوص کتب و ناقض است این ادعا که کذب باطل است **قول** دوم آنکه  
 برابر هر جهت و در بیان این ساله احتجاج با قوال و روایات اهل حق نماید و استاد بر چنین علماء و مشایخ  
 فرماید **اخر اقول** هر چند تجدید را قرار می نیست گاهی کسی را وقت توهم موافقت بدعوی است  
 و وقتی دیگر نادانی نمی نیست بود ای خود را اهل ضلالت می نمایند فقیر را بی تکلیف الزام احتیاج

همان اهل حق است که مستحق صاحب ساله اند التزم کرده ام و اگر یک و جاز دیگر علمای دین  
آوردم آنهم بعد از آن است که در دیگر سائل این طائفه و کبرای شایسته نام و ذکر آنها دیدم و نیز مستحق  
بدان کتب کرده ام که وجود و اعتبار آنها در عامه مضار نزو علی و بدرجه کثرت و شتت است نه از  
رسائل مجبوره و غیر مجبوره مانند رساله صریح نور الیقین و باران رحمت و غیره با ماله افتخار صاحب ساله  
که تا هنوز وجود آنها در اختیار است فضلا عن الشهرة و الاعتبار قوله چنان گفت که جواب  
بعضی مقدمات رساله نویسد و ازین استخ و یک مطلب قطع نظر نمایند و الا این جوابات قصه شمرده شود  
و قابل رد و طر باشد **اقول** اول این کلامی است عجب غایب از قانون عقل و ادب ثانی این  
آرزوی صاحب ساله هم حق تعالی بر دست بنده ضعیف بطور سانسید که از جمیع استدلالات  
و اقوال صاحب ساله که تعلق بحث و مقام مدار اصل امر بوده اند اجزیه شافیه داده بطلان همه  
خرافات ظاهر گردانید **قوله** سیوم آنکه پیش از تحریر پاسخ تکی رساله را از بدایت تا نهایت لفظ بلفظ  
مطالع فرمایند **اقول** برین ایامی صاحب ساله هم عمل نمود و بعد مطالعه شش تمام ما از حضرت  
رسد کریم دعا توفیق خیر طلب داشته و حمیت نفس و حمايت کسی در خیال نگذاشته لب به جواب کشودم  
و هر مطلبی مستند به تحقیقات الله وین نمودم اگر صاحب ساله نفسانیت و اعتساف بگذارد و در طلب  
تحقیق حق و انصاف آید امید قوی است که بعد مطالعه جواب تفصیل مجوزین مولود و عالمین آن باب  
و از خرافات خود توبه نماید **قوله** چهارم آنکه بهنگام مخاطبت و مناظره برب و شتم پیش نیایند بلکه سر  
پاس و او ب حفظ مراتب مخاطب از دست نگذارند **اقول** اگر صاحب ساله را حفظ مرتب خود  
محبوب بود و از راه شیهه که میارباب شرافت و کرامت چرا از دست داد و بچو اسافل و بر پی تحقیر و میل  
اکابر و برین افتاد و در شتم و تمسیق و تفصیل چرا کشاد اگر غایب نبوده در کلام اکابر و برین مخاطرات  
خطابه بود چرا بطور طلبه حق از اساتذه خویش و دیگر علمای حق اندیش طلب تحقیق حق نه نموا از  
خود گفت انسان در شان ائمه و برین ساختن و بی باگانه علم طعن و تمسیق افراض و از دیگران حفظ  
مرتبت خود طلب نمودن برای تعظیم و تکریم خویش و طائفه خویش فرمودن نهایت عجیب انانیت  
خوبست به در خویش بدشنام میال انصاف اما معذرة وقت مطالعه این جواب خواهند دید که حق را  
برگزشت صاحب ساله بترجمه طبع و تشیع نگردید و اگر با کسی بود که بگویند است از صاحب ساله

واحقر معذوره کلخ اندازد پادشاهش سنگ است به و این صرطه هم سه آفرامی بود عسایر بنده آمد و دست  
 معروف و مشهور قوله بحکم باقوم انکان کبر علیکم مقامی تن کبری بایات الله فعلی الله  
 فاجمعوا امرکم و شکرکم که ام **اقول** این آیات کریمه که در قول جناب حضرت فوج علی نبینا وعلیه الصلو  
 والسلام در مقابل کفار منکرین قیید و نبوت وارد گردیده ایراد آن درین مقام چه مناسبت دارد مگر آنکه  
 حسب عقیده طائفه اسماعیلیه در بیجا نام اشعار است باینکه علی اعلام و اولیای کرام را که قابل تحسین  
 عمل مولد اند گوازی و بیخ درین طائفه باشد از اهل ضلالت شمار و خارج از مسلمین انگار و پس بطلان  
 این خیال از ما سبق روشنی فساد جمله او باشد در مناقضه مبین و هانا اخضر الکلام و اسأل الله تعالی  
 حسن الاختتام و جمیع اهل الاسلام ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالايمان و لا تجعل  
 فی قلوبنا غلا للذین امنوا ربنا انک روف رحیم و صلی الله تعالی علی نبيه الکریم و حبیبه الزهراء  
 سیده ناه و لا محمد صاحب الخلق العظیم و علی ابی و احبابه اولی القدر الفخیم و الشیخ العظیم  
 اتباع صاحب سالیه براد افتخار و سر مزیت اعتبارش عبارات تفسیر شهادت حسن و سیرت  
 مولف در حق ایشان شایسته تالیف و بکار بردن مجزیه عیسوی درین باب چون مهر نموده اند مشهور  
 طلوع نمودن آن کتاب الی غیر ذلک صراط المطلب الی تحقیق الی الکتاب در هر گز دانیده اند که  
 بخیاال نیاروندند که این کسان چه لیافتان دارند که شهادت آنها فیه تفسیر تفسیل آیه درین باب  
 و قطع نظر از آن حال این کسان و امثال ایشان معلوم اما بخدا آنها حال دو کس که بنده سر سده این عالم اند  
 در خجانه قوم اول که شهادت نزیل ثونک ثبت نموده و بلفظ تلج الفقهاء و المحدثین مستوده و حال ثانی  
 ایشان در رساله صیانه الاناس باید دید و به قدر قلیل از خرافات ایشان مطلع شاید گردید این چنین  
 است که نزیل ثونک بقاعده لاکثر حکم الکمل بر بناء حسابات و مسائل فرعی است که یکی که در  
 مسائل موافق است و در اقل موافق اهل هوا و بدعت باشد و داخل المعتقدین داشته و صاحب  
 از رجوع الشیاطین نسبت نمودن آن بطرف شاه عبدالعزیز صاحب آفریده که مذنب المصنوع و عت  
 ضایت تنگ باریک تراز و بیست هر که اولی مخالفی با سنی نماید از دایره این مذهب باریک تراز  
 صاحب سالیه و برادر بزرگوارش در معنی سواد اعظم که نهایت تطویل نموده اند و باینکه در  
 ازین نظر مخالف حدیث و الفقه و جماعت فرمودند نزیل ثونک در صیانه الاناس حسن و قبح

طبع و ادوا عظم قرار داده و همچنان عدم قابلیت کفر عفو را محتمل اند و بیهوده داد و حساب  
 غور فرماید که طلاق و ادوا عظم در اینجا حسب تحقیق او خبر از علم و تحقیق نریز که او نمیکند سید به شهادت دیگر که از  
 شیخ عباس پس شیخ احمد عرب شروانی نویسانیده اند و شیخ صاحب صوف شروانی برای تهرانی و تهرانی  
 فانی بر ذریه اولین قرار داده و بتصرف و کتایه تشنیع را از حد گذرانیده و بابت بالزام شرک و کفر این بر عجز  
 این عمل شریف رسانیده اند هر چند از شیخ صاحب صوف بنا بر غلو مذہب تشنیع و تعصب نسبت به نفس  
 الزام عدالت باید است و اگر با اینست غیر غیب ایا کسی که خود را خواهد خواند سنی گوید افتخار بشمارد و تشنیع  
 و التماس نهایت عجیب طرفه آنکه از ساله کشف التباس ماسوس به انحناس حال شیخ ابو الفضل علی  
 باید دید و بر تادیب حضرت امام علیه باید خندید و عبارت الکشف مکنذا و در جناب ابو الفضل که مصداق  
 پیروی نه لکسی نام محمد فاضل بن اوکی کیا تعریف کنی که پیش ناظم ناز و پیش ناظم و پیش هر دو هیچ و پیش  
 هیچ هر دو تخرکایه حال یکی علم صرف و پنج جسد فهم احادیث ائمه هدی ملنوی ہی او را در اک مدلول الضم  
 او صیاء منظوم او سکو علوم ناحق بین معدود و فرمائی بین او قضیه که بر عکس شیلیاتی بین او صحت چهار  
 به سوال ہی که هر چند سالها سال سی بلکه بد و تمیزی آج تک مشق انشا نگاری او و نظامی و شاداری  
 برابر جاری روی او صاحب نزد یکده و در سی اصلاح منظوم و منشور لسانی بین اب تک بلطف تعالی است  
 دستگیر و حاصل بین که در زمره انشای غریبی خلا و وزلات سی سیر معالجه سکین به وجوب فارسی ضعیف کا  
 به حال قتی تخریبی رفیع کا کیا حال بود کا و اریسا و لا و در جوان مرد صاحب تمیز بر او رنگ صرف فصاحت  
 عزیز محاوره و بویاد و موارد و تمام کلمات طبیعات کتابا بعد و سفت بهضاد کوکیا بهجی او را و کسی  
 کیا شد مال و دستیار سالی در یکا شیخ کیا جانی به این کا بسا و الی اخره بخصاص بالازار به آنکه  
 لطیف و درون چشم ناواقفین سمع العالمین فی العالمین محمد صدر الدین خان بهادر و کوکیا بایں عبارت  
 که در این سید صدیقی حسن صاحب شوقی و حسن سلیم و قوت حافظه که هم نیک تحریر سراسر فتنه و فتنه  
 که آن سید العالمین فی العالمین هم از محمد بن مولد اند و درین سلسله فتوی نوشته اند که مطبوعه  
 مکتوبه معروف و مشهور است و بر این عمل مولد طعن و تشنیع نموده اند از آنکه نام و سید العالمین

حاصلی بکثر اشکات نا جلفی امری دیگر نیست فقط

بسم الله الرحمن الرحيم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## نام این رساله عین الیقین فی بحث مولد اکمل النبیین است

چون از تحریر جواب اصل رساله فارغ گردیدم تحریر جواب تعلیقات برادر بزرگ را هم که ملحق باخترت  
مناسب دیدم قوله بعض مردم این بیان الی قوله چون کفار پیشین زمان حرف جعل را از ترک شده اند  
و بطلان حدیث بد الله علی الجماعة من شدن شدن فی النار حدیث من فارق الجماعة بعد موته  
انما قول عادت جمال است که امیری را در اثبات و دعای خود بخوش و خروش می آید و آنرا دلیل  
قوی و شریف می انگارند اما چون خصم همان را حجت گرداند و مطلوب خودش بر روشن ترین وجه  
از ان بایثبات رساند بمقتضای آنکه در و غلویان را حافظه فی بایث همان قوی را از پایداست حاج  
غناط می سازند و سنگ بر پیشینه آبروی خود می اندازند و خصم را بمقتضای سنت جاهلان می بینیم  
یادمی نمایند و زبان را به ناگفته نهانی الایند صدق این حال و شاهد این مقال ابطال احتجاج است  
درین مقام ازین احادیث شریفه حضرت سید الانام صلی الله علیه و سلم است مخفی میباشد که بخدیو فوج  
و دلی برای جواب تصحیح المسائل چه خاکها که بر سر خود نه می خند و چه عتقا که نه می خند آخر در تمامه  
بر روی می برند و دو دو چرخها از غایت طیش و غضب میخورند و پس از رساله ای که فکرشان پرده از رخ  
و رساله می بینیم و دلی بطبع رسید و همان تفهیم در بیان عدم جواز اشتداد از انبیاء علیه السلام و اولیاء  
اکرام با وجود اقرار اختلاف نوشته اند اتبلح عامه فقهاء و جماعت ایشان را واجبست زیرا که امام احمد  
خود از معاذ ابن جبل رو آورده قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الشیطان خبیث لا یؤمن  
کذیب لغیر یاخذ الشاذلة و القاصیه و ایاکم و الشعاب علیکم بالجماعة و العامة این  
در سنن خود از انس رو می آید و قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انتم السواد الاعظم  
فانه من شد شد فی النار و ابو داود و سنن خود از ابو ذر روایت میکند قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و سلم من فارق الجماعة شبرا فمقده خلع رقیقه الاسلام من عقیقه  
شیخ عبدالحق دهلوی در ترجمه مشکوٰۃ بذیل معنی حدیث ازل می نویسد اشارت است آنکه معتبر  
اتباع اکثر و جمهور است چه اتفاق کل در همه احکام واقع بلکه ممکن نیست و در شرح حدیث ثانی  
حسین بن عبد الله طبری ناقلا عن المفردات می نویسد السواد یعبر به عن الجماعة لکثیر

الان قال پس آیین مذکور صاف واضح شد که اتباع کثیر و جماعت لازمست الی آخره مقام چهارم  
 که بجهت برتری لایف تعلیم غلغلۀ شاهانی از فروش تا عوشتن ساینند و در تشریح آن قصوری نگردانید  
 باینکه نگارنده عوشتی آنرا ندیدند و یادیدند و نفهمیدند یا فصدیدند و نه پسندیدند یا آنوقت پسندیدند  
 و اینوقت قایل منسوخیت آن گردیدند هر صورت این ترانه خارج از آهنگ که کشیدند از  
 طرف کبر او خود چه جواب اندیشیدند اگر درین مقام تشبیحات شان قلب نایم بحاست و اگر اکیه<sup>الله</sup>  
 المومنین القتل در جوابش خوانم سرست و اگر این شعر بیادش دریم زیباست و حیرتی دارم  
 ز دشمنند مجلس باز پرسش توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنند صلاست ساکنان قنوج و علی  
 که احقر اصناف ده گانه نگارنده عوشتی راستو چه استدلال احتیاج تفهیم المسائل گردانده بجا آورد مجبورین  
 مولد و قیام نام کبری خویش بر کسی نشاند پس هر چه جواب آید تا جانب تصور آید قصدیق آن اینست  
 هم لازم شمارند صاف صریح گویند که احتیاج مولفین تفهیم مقبول نیست و صواب یا مردود و توضیح  
 و خراب حال استوچه بیان نگارنده باید گردید و جواب فصل آن باید شنید قوله اول اینکه مغناه بعد  
 تحقق الاجماع الخ اقول اگر از کلام بعضی اعلام در شرح یک حدیث یک معنی فهمیده شوند مستلزم  
 آن نیست که معنی مختار دیگر شرح محققین که آنهم موید بدیلولل و احادیث باشد باطل اعتقاد کرده آید  
 از نقل عبارت تفهیم که معنی حدیث ظاهر گردید بر آن زیادت توضیح مرام تکمیل از اقسام دیگر هم  
 باید شنید قطب ساجدیه در مطهر حق در فائده حدیث ابتعوا السواد الا عظم فانه من شدشته  
 فی المنار نوشته معنی بواجتهاد او قول و فعل اکثر علما چون او که پیروی کرد الی آخره قوله  
 و صراحت معلوم میشود ازین حدیث دیگر که این ماجر مرفوعه از انس رضی روایت کرده این معنی است  
 علی ضلالة فاذا رأیتهم اخلافا فاعلیکم بالنواد الا عظم و تفریع لزوم سواد اعظم بر عدم  
 انعقاد اجماع است بر ضلالت دلالت میکند بر اینکه مراد از سواد اعظم جماعت جمیع امت است الخ  
 اقول دعوی صراحت ازین حدیث ثابت نمودن لزوم سواد اعظم را مفرع بر عدم انعقاد اجماع  
 است بر ضلالت قرار دادن موجب جواب است لزوم سواد اعظم در حدیث شریف مفرع است  
 بر روایت اختلاف صاحبیه که آنرا مفرع بر عدم انعقاد اجماع است بر ضلالت قرار داده معنی  
 بنا دارا بقدر اختلاف انجیال نیاده و قوله این ابو ذر کسی است که در بعضی مسائل با جماعت جمیع

صاحب طرف شدی که پس حدیث مذکور قابل تمسک نماند چه در اصول حنفیه مقرر شده است که هر حدیثی  
که صحیح راوی و مخالفت او کنان پایه اعتبار و احتیاج می افتد **الحاق اول** در واقع من خواهم و سایر  
اهل ضلال که تمسک بجای روایات شاذ و احوال نادره برخلاف جمهور و مخالف مذہب مشرکون و غیره  
اهل سنت و جماعت برآوردند و او نام چنان که در مقابل آنجا تمسک احتیاج حدیث مذکور فرموده اند  
بمخالفت شان بود و من و حدیث شریف صحیح به ائمه انت را از پایه اعتبار انداختن کمال ضلالت  
در تحفه اثنا عشریه در جواب کیه شخصیت و ششم فرموده اهل بیت در اصول خود قاعده قرار داده اند  
که بسبب آن ازین فائده مقتضای ائمه این اند مقتضای ائمه السواد الاعظم و ائمه که مخالفت  
جمهور باشد ترک دهند اما آنچه صاحب ساله خالده اصول از تافه می خود نموده قطع نظر از سبب  
طریق این مسئله اینقدر خیال نیاورده که این حکم علی الاطلاق کجاست از کتب مشهور اصول  
اعتبار شروط و قیود چند در آن ظاهر است یکی آنکه مخالفت راوی یقینی حقیقی باشد و دوم آنکه  
این مخالفت بعد از روایت نموده باشد سیم آنکه در مردی احتمالی دیگر نباشد چه اگر در مرد  
احتمالات چند باشد و او بی برهان یک احتمال عملی نماید مستلزم آن نیست که عمل با احتمال دیگر  
حدیث و احتیاج بدان مطلقا باطل گردد و آن حدیث علی الاطلاق از پایه اعتبار ساقط گردد و در شمار  
آورده و المروی عنه اذا انکر الروایة او عمل بخلافه مما هو خلاف یقین سقط العمل به  
و انکان قبل الروایة و ادر بعض فرائضه لو یک جرح او تعین المروی بعض محققان که بعض  
العمل به لکن تاویل الاخرالی اخره چون حدیث شریف احتمال است که مراد باین خطاب مقتدین باشند  
نه مجتهدین پس اگر راوی این حدیث که از اجله مجتهدین بودند استناد شان در که امی مسلم بر خلاف  
اکثر باشد بتوان گفت که این حدیث بسبب مخالفت عمل راوی قابل تمسک نیست و همچو مخالفت دوم  
مستلزم آن نیست که احتیاج بدان بر غیر مجتهدین هم برای ترجیح اتباع اکثر درست نباشد و همچنین مسلم  
که قصص مخالفت حضرت ابو ذر و حضرت ابن عباس نمود صحابه بتلویل تمام نقل نموده است حال آنکه کسی  
قول جمهور صحابه را گذاشته تقلید قول حضرت ابو ذر و حضرت ابن عباس درین اقوال نماید پس اگر  
او را در درست نیست و نیز می توان گفت که چون در حدیث شریف احتمال لزوم اتباع اجماع و منع  
از مخالفت بعد انعقاد اجماع و هم احتمال اتباع اکثر موجود است پس اگر راوی این حدیث حسب



اجتهاد خویش بر احتمال اول حمل نموده و بعض امور بطور مذرت مخالفت اکثر کرده باشند لازم نیست  
که حسب تحقیق دیگر محققین که بدلیل دیگر احادیث و دلائل مراد ازین حدیث اتباع اکثر باشند  
حمل بدان جهت احتیاج از آن باطل باشد قولیه ارشاد کردند که آن جماعه صحابه است **الحاق قول** یکم و ایات  
متعدد حدیث اتباع جماعت علامه حدیث اتباع سواد اعظم صورت وقوع اختلاف مطالع  
نموده است و شرح محققین هم دیده است نیک میدانند که مراد حصص صحابه که ائمست و قطع نظر از  
برادر صحابه ساله اقرار نموده باینکه مراد از سواد اعظم نیست مگر جماعت اصحاب یا جماعت علمای ائمه  
که مراد سابقا و جواب بحث قیام سابقا گذشته و قدری لاحقا هم می آید **قول حق** و مراد الا الذين آمنوا  
و عملوا الصالحات و قلیل ما هم الی قوله مخالفین آیات است محتمل می تواند شد **الحاق قول** از نافی  
مطلب آیات کریمه و احادیث شریفه نفییدن از همه خود قائل مخالفت یکی بر دیگری را گردیدن و برین  
بنام حدیث شریف را از پایه حجیت ساقط ساختن و بر آنکه درین که احتیاج بدان نموده اند سهام ملایم انباشتن  
شعبه این از تحریف و احاد مبتنی بر حداد و صاحبان اشاعه شریع در باب کمال آورده که باینکه  
گویند مذاهب اشاعه شریع حق است و مذاهب اهل سنت باطل زیرا که اشاعه شریع در اکثر اوقات و اکثر بلدان  
قلیل و بدلیل نمانده اند و اهل سنت کثیر و عزیز و خدا تعالی و حق الحق فرماید و قلیل ما هم نیز فرماید و قلیل  
من ههنا و الشکوک درین تقریر تحریف کلام ائمه است و تعلیل بدلیل آن زیرا که حق تعالی جمیع  
این است و مراد است ثلثه من الاولین و ثلثه من الاخرین و جائیکه بقلیت وصف کرده است  
کما قال ولا تجد اکثرهم شاکرین و فی الواقع شکر که صرف العبد جمیع ما نعم الله علیه الی ما خلق لا جله  
مرتبه نیست عزیز الوجود و بی نیاز بیان حقیقت و بطلان مذاهب نیست بیان قلت شاکرین و کثرت غیر  
شاکرین است و همچنین در آیه و قلیل ما هم بیان آنست که عامل جمیع اعمال صالحه کیست الا الذين آمنوا  
و عملوا الصالحات و قلیل ما هم درین آیت هم ذکر عقاید حق و غیر حق نیست و اگر قلت دولت خوب  
حقیقت شود باید که نواصب و خارج و زبیدی و افطیحه و ناوسیة الحق و آویجی باشند از اشاعه شریع  
بسیار قلیل اند بلکه حق تعالی در کتاب عزیز خود جایگاه خود و فلبه تسلط در شان الحق و عدله میفرماید الی قوله  
و در احادیث جایجا با اتباع سواد اعظم است و موافقت جماعت تاکید فرموده اند الی آخره **قول اول**  
که سائیکه جماعت بر ایشان صادر است صحابه اند رضی الله عنهم و ایشان این قیام تا جائز می دانستند

**اقول** برای حکم لزوم ضلالت برائت است و تحريم تکريم آنحضرت اقرای عظیم بر صحابه کرام می نماید چه  
نسبت ناجائز دانستن این قیام بسوی صحابه کرام کذب است شنيع و اگر برای مگره صلاخه و ناجائز دانستن این  
قیام ناجائز دانستن قیام آمدن حضرت در مجالس اصحاب و احوال و پس اینهم اقرای است چه محمد بن  
قیام اصحاب کرام وقت آمدن آنحضرت ثابت غرضه و اند علامه خطابی در شرح شفا فرموده اصحاب القیام  
للعلماء و الصالحين فمستحب كان الذي صلى الله عليه وسلم اذا اجاء قام له الصلابة الواحدة  
و اگر ازین بهم تنزل کنند و مراد جائز دانستن اصحاب قیام وقت ده بیت آنحضرت را مراد دارد و حدیث  
حضرت انس رضی الله عنه پیش آورده پس او را میگوید که از آن قضیه فرسخه جائز دانستن چگونه ثابت گردد و اگر بلفظ  
که است آورده پس آن تحقیق گوییم که بگویند هذه الکراهة للفقهاء پس ازین هم ناجائز دانستن بدیهت  
نرسید و ثانیاً آن عدم قیام وقت رویت بسبب آنست چگونه مستلزم ضلالت مجریزین این قیام خواهد بود  
که قیام وقت رویت و غیر علت آن که کراهت آن بوجود ورین مفقود است و با او که در مواجعه شخصی در وقت  
مشاهده و حضور او کرده است و در غیر آن غیر کرده از انچه است مدعی کسی در وجه آن کرده است ندانی  
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم اطلاق سیدنا بر ذات مبارک در مواجعه شریفه فرموده بعد از شستن وضو  
صلواتاً علی سجدات و غیره و در کتب معتبره فی سیرت و مناقب سیدنا و ائمه و اولاد  
کانه که آن محمد فی وجهه و اجباله قاضی و در کتب سیر ما نشاء شفا فصلی براسه بنقد است برای  
بیان که است آنحضرت بسیاری امور را بجهت محبت و شفقت قول کرده جماعت خود را گفت جماعت جائز دانستن  
الی قوله این خود قرآن بدون معوتین و دیگر مسائل انفاقیه انکاری که در آن اقول قطع نظر از آنکه در کتب  
کلامی است و بعضی و طویل اما انظر الطلیه انهم قال وقیل خارج از بحث گذشته و مناقشه فی المناقشات  
در صحت بحث کلام میکنم و میگویم که ما حاصل استدلال استدلالین باین احادیث همین قدر است که اگر  
بعض علماء امت را بشو و بجهتین و اکثر محققین خلافی واقع شده حکم احادیث شریفه متبع آنکه باید  
گردید و قول ناورد را مجبور باید فهمید اتباع مذہب محقق سواء احتلزمه اب و بجا است التزام  
شاذ و روایات ناورد خطا و نازیباست پس اینانچه صاحب سالد که ورین وجه و وجهان در وجه  
بعض روایات ناورد و اقوال شاذه که از بعض علماء کرام صادر شده اند پیش می آید و از نا فیه آن  
نازد و این تطویل لا طائل من تصدیق روایات آورده پس ابطال آن نمی سازد و اگر کسی

و سومی بگوید که از کدانی جهت بیخ قولی مخالف جمهور در سید البتة در رد آن این تطویل فائده نمی کشید  
 و چه نگه مقصد و همین قدر است که اتباع اقوال شاذه و نادره که مخالف مذہب محقق اکثر اکثری بگوید  
 گو آن مجتهد در آن خطا بجهت سهو و عدم علم حقیقت یاد دیگر و چه معذور باشد اما اتباع آن قول مجبور  
 و ترک و طرد مذہب محقق جمهور نمی نمایند و این مطلب از تحریر این جواب مر تفع نگردیده از صاحب رساله  
 می پرسیم که شاذه در همین قول از حضرت این معذور و مخالف افت اتفاق در انکار قرآن بودن معوقه تین برای انکار  
 نقل نمود می گویند بعض محال صحت و صدق این روایت را از حضرت و می ضعیف است و علی علیه السلام تسلیم نایم  
 آیا اتباع این قول شاذه و نادر و درست و صحیح است یا خطا و قبیح اگر قبیح می پندار و همان قول به ثبوت رسید که  
 متبع قول شاذه و نادر نباید گردید و مذہب او اعظم از درست و معتبر باید فہید و اگر اتباع آن قول  
 شاذه و نادر را درست می پندار و قولش کذب و زور است و در عقیده اش سر اسر خطا و قصود در غیبا  
 برای او مشرف گریسته است او مستند بن امثال صاحب رساله ضرور است شاه ولی الله و لای  
 در الزامه الحفا و مودہ پس قیامت و المذکره الانثی شاذ است و در نماز نباید خواند حال آنکه در حدیث این  
 و لای در او صحیح شده و در وقت انقضا صاحب عثمانیہ از اصل شیخین ضارب عباس رض و صحابه دیگر  
 مباحثه فرمودند و بعضی بایست و بعضی بر یک بجا قضا بر یک نوشتند و همان نسخ در آفاق شائع شد  
 بهین قاعده و انیم که قول جماعت صحیح بود و بعضی این عباس رض من باب خطا و المعذور الی ان قال یا و ر و  
 خوبی و در کتابی تا در بطریق تجسبا و رده باشند که فلان چنین گفت و فلان چنین نوشت و در وقت  
 اشکال یک جانب اصابت بود و دیگر جانب خطا و المعذور چون پرده از روی کار برداشتند و حق  
 مثل قلیق اصح باید پدید شد محال اختلافی نمایند بر کمال بحال عینا و شمالا آفت ز ندین است او را می باید  
 بقضای سانیہ الی آخر و تحقیق میا و که نام اسحاق جلیلی هم در رساله ایضاح اقرار کرده است که اقتدا و صحیح  
 و تابعین در امور یکدیگر از بعضی از ایشان بطریق ندرت صادر شده داخل بدعات حقیقت است قوله  
 بیچک بانکار نفس این مخالفت دم نرود و گفت که مخالفت جماعت جائز نیست **الحقول** این مجرب  
 او جماعت و تانیای بقدر تیرامش خارج از اصل بحث اگر مجتهدی بر بترند دیگر بسبب اجتماع و شل انکار  
 سکوت کند مگر مگر آن نیست که نزد این مجتهد آن اجتماع باشد یا اتباع و اقتدا آن نزد این مجتهد و  
 و درست گرد و بسا اوقات صحابه کرام امری را منوع میفرمودند و بران از احادیث آنحضرت صلی الله

علیه و سلم استلال می نمودند و از اجتماع مجتهد دیگر سکوت می ورزیدند اگر چه از اخطای فیهی  
 در غنیة المستملی در بیان کراهت صلوٰة جنازه در مسجد جماعت بعد از آنکه این مطلب از حدیث  
 حضرت ابو هریره رضی الله عنه در سنن ابوداود این مباحث است انبیا کرده و از حدیث حضرت صدیق  
 که در صحیح مسلم است جواب داده می نویسد و ما قبل لو کان عند ابن عمر یرة هذا الخبر لرواه  
 ولو سکت مدفع بان غایة ما فی سکوتہ مع علمہ کونه مسوغ الاجتهاد والا نکار  
 الذی لا یجوز التکوک علیہ هو ما یكون معصية وما أدى الیه رأی المجتهد لیکونه  
 معصية فی حقہ فلا یجوز انکار فیه بیا حکم سیکه از راه خطا و اجتماعی راه خلاف رفته  
 معذور است اما بر دیگران اتباع مذهب محقق نمی تواند وین ضرورت عیدیه دانسته اقول شایده  
 و نادره را اختیار سازند و مذہب سواد اعظم را پیش نهند اما ضمن البته مخالفت عادیست  
 پرداختن است قول که مراد از جماعت اگر اکثر اند پس آن دعوی یعنی جماعت بمعنی اکثر گفتن  
 خلاف سنت و شرع و جماعت است اقول بطلان این دعوی از سابق تحقیق محققین و تصریح  
 اکابر این طائفة ظاهر گردید قول که اما شرع پس حدیث مرفوع است ایشان فما فوق جماعۃ الاما  
 اقول درین حدیث که اطلاق جماعت بر ایشان مافوق آن آمده مستلزم آن نیست که هر یک شرع  
 لفظ جماعت آید مراد از آن همین باشد تا که برین بنابر آن تحقیق که ازین لفظ درین احادیث اکثر  
 علماء دین و جمهور محققین مراد گرفته اند نه تحت مخالفت شرع شریف نمانده آید  
 و اگر نزد صاحب ساله معنی شرعی مراد از جماعت منحصر در همین سنت پس این نقد بر سابق این  
 که محل برای جامع جمیع است نموده بود بطلان آن بر نموده که ایشان مافوق آن معنی شرعی این لفظ  
 گردید حال باید فهمید که مراد ازین حدیث شریف نزد بعض علماء اگر بیان حالت مساوت است  
 و نزد بعض فقهاء حکم اقتدار در جماعت نماند است و نزد بعض محمول بر برابریست نه آنکه بیان معنی  
 اطلاق جماعت و عماد آن مراد و مقصود ازین حدیث باشد در توضیح فرموده و الحدیث  
 معمول علی الموارث او علی سنیة تقدم الامام فانه اذا کان ملققة فی احد ایقوم حقن  
 الامام و اذا کان ثلثین فصاعدا یتقدم الامام او علی اجتماع الرفعة بعد قوة الاصلاح  
 فانه لما کان الاسلام ضعیفا نفعی المذنبی صلی الله علیه و سلم عن ان یسافر واحد و اثنان

لقله عليه السلام الواحد شيطان والاثنان شيطانان والثلاثة مركب فلما ظهر قوة الاسلام  
 رخص في سائر ائمة القول اما قول جماعت ليس محي السنة وشرح الفتحة الجامعة عند اهل العلم  
 اهل الفتحة الى اخره القول اين قول مخالفان ائمة دين نسبت چرا که مراوشان بهم با اتباع اکثر اتباع  
 اکثر جمهور اهل علم و فقه بوده است نه اکثر جهال و عوام پس ايراد اين عبارات را بي ابطال آن استدلال  
 باطل است و خيال تمام قول که ثابت است که در آخر زمان الحق وارباب تقوى کمتر خواهند بود و اهل باطل و  
 ارباب فسق اکثر ال قول در صورت تعارض قابل حجت نخواهد ماند اما قول در احاديثي که ثبت ترجيح  
 اتباع سواد اعظم اند و علمای دين بدان استدلال فرموده اند کجاست که در آخر زمان شیوع حرمان اعمال  
 و عقايد باطله و نور فسق و کفر نخواهد شد يا آنکه در ممنوعات مخصوصه اتفاقيه امور فسقيه کفر يهيم در هر وقت  
 اتباع اکثر موجودين آن وقت بايد نمود تا که حکم معارضه نموده گفته شود که احاديث مذکور قابل حجت نيستند  
 افسوس که صاحب ساله معالي احاديث محي نموده معنی معارضه مي يابند و مرکب ريبان تحصيل تشکيل  
 ائمه دين و دانند قول شايسته جمیع علمای روي زمين را با وجود انتشار ايشان در انگشت آور و بد  
 و معلوم گردید که ثبوتان قيام اکثر اند از سکران اما قول امر بیکار صد سال متوارث ميان ائمه اسلام  
 مجتهدين حضرت خیر الانام در اکثر بلاد اسلام است و در اعصار متعدد و جماعت تکلم مشهورين معتدلين  
 مشهوره مستندة مستحسنان جوانان تحقيق فرموده و عمل بدان نموده باشند و مخالفين با وجود جدد و کثرت  
 در زمره منکرين بجز چند نام و آنهم باستناد رسائل غير معروفه و پیش کشيدن توانستند کسانیکه شرت علماء  
 مشهورين مجوزين وقت بطلين و منکرين آنهم از جمهوري پس پيچيدند بر نشان بوجوب اقرار کبرای صاحب رساله  
 از جامعين تفهيم و خيره البته اتباع علمای شيعين که نسبت منکرين بن کورين اکثر اند ضرورت و انگشت نيابان  
 جمیع حکام و روي دين بخند و مجر و جهال اين امر که شايه منکرين اکثر باشند و قول ايشان ظاهر نگريده باشد علمي  
 نمی اندازد و ثابتي که چنين از رساله برادر خود اين رنگ ظاهر است که علماء تا هزار سال قابل تقسيم بر حجت  
 اتقسان بدعات حسنه بوده اند پس اين اقرار نشان ايشان با شيعين قيام کينات کرده و ثابتي در  
 که حاجت به شمار جمیع سکت است برين بنا استدلال با اين احاديث باطل و طائفه اسما حليليه که  
 را باي ثبات دعاوي خود با علماء اجماع و اتفاق زبان خود پاکيد بحت اوده اند که ايراد في آن رساله  
 رساله را واجب که اول اين رساله از طائفه خود محي نموده اند که صاحب ساله جواب اثبات دعوي ائمه

و اجماع از طرف طائفه خود چه اندیشیده مگر آنکه صاحب ساله را در این ابواب اتفاق و اجماع جمیع حکما  
 مشارق و مغارب از متقدمین و متأخرین از روی کمال علم و یقین و معلوم گردیده که صاحب ساله  
 در این باب بر خلاف جمهورانیه و این راه می پیوندد حالاً در مقام احوالی چند از کبرای طائفه نشان میدهم  
 و شمار کنندین جمیع حکما مشارق و مغارب ازین نامی خواهم که این جمله آن اینکه مولفین تفهیم المسائل  
 در مسئله انکار سماع اموات و دعوی اجماع امت نموده اند و بجهت آن اینکه نزد بزرگان و سوسنة الحنفیة  
 توبه و در کن بالاتفاق بین اینک امت فعل یا ضعیف بود و مستحکم بود و مکرری استقبالی بین این و بجهت آن  
 اینکه در همان ساله در بیان داخل بودن مصنف بشت تبلیغ ما و حوالیه و معنی بین گفته سب حکما مفهوم  
 او در تعریف بین بزرگان داخل کیا هی این و بجهت آن اینکه محضر شیخ اسماعیلیه در مصلح الضمعی گفته معاندان  
 غیر قاضی که باجماع ضعیف بلکه ثانویه می مکرده هی این و اگر صاحب رساله و اتباع او گویند که اینها مثل  
 اینها که دعای اتفاق و اجماع نموده اند به از جهان بوده اند پس باید دید که همین صاحب ساله بهشت  
 بودن اشاره با سبب دعوی اتفاق احادیث و آثار متواتره و اجماع ائمه اربعه و جمیع فقهاء و محدثین  
 نموده معلوم است که بوقت این تحریر در کدام عالم و آنوقت در کدام عالم بوده حالاً سکتایب شیخ محمد باید  
 و از اتباع صاحب ساله آنچه پرسیده است باید پرسید که علم حدیث شمار که مقلد محض باید بر حدیث  
 جانوریت که میگوید این امر خاص برای محمد واجب و برای متقدم حرام الی قوله اگر اکنون احادیث منع  
 الی حدیث غیر التوریه را مثلاً بر شاخص کنیم **این قول** در هر قول زیاده تر تا ضعیف خود ظاهر میکند اینقدر  
 نمی فهمد که آنچه مقلدین گفته اند همین قدر است که مقلدان بر اثر کمال مذمت صریح مجتهد خود صرف بنا بر حدیث  
 نظر کرده است که امی حدیث مخالف قول امام می رسد چه تحقیق معاد حدیث و تدقیق و تطبیق احکام  
 و تمیز نسخ از منسوخ و قوی از ضعیف و دیگر ضروریات مجتهد و که آن حکم فرموده است از مقلدین مذمتش  
 بخوبی زیاده تر بود و بر مقلد آنچه واجب بود و واجب فاسدوا اهل الذکران کنند که لا تعلمون انما  
 و این امر اگر چه اسماعیلیه و بابیه برای تکفیر است محمدیه که و شرک قرار میدهند اما مستندین صاحب ساله  
 تصریح آن نموده اند از آنچه شیخ محمد و که برادر صاحب ساله حسب هم خود تنها قول همین یک شیخ را بر تحقیق  
 جامعه کشیده اند و در کتابها هزار سال گذشته را جمع میدهند و در مکتوبات و بعد نقل عبارات فتاوی و غرائب  
 و غیره میفرمایند اما مقلدان را نمی رسد که بمقتضا احادیث حمل نموده چیزی در اشاره نماید و بفرمان

چندین علما و مجتهدین در تکلیف امر محرم و مکروه و نهی گردیدیم الی آخره و کلمه به حجة علیه صاحب الرسالین  
 این امر لازم نیست که نزد این علمای فقه علم امری که مخالف مجتهد نیست از کتاب احادیث شریفه و عمل بدان احتیاج  
 بدان احادیث و احکام باشد و اگر کسی علی الاطلاق حکم بحرمت احتیاج با حدیث و عمل بدان عموماً برای علمای تقلیدین  
 تحریر نموده باشد تا از ارجح جمیع علمای مجتهدین قیام مستدلین با حدیث شریفه الزام صاحب رسالته تمام  
 آماشتا لیکه ذکر کرده پس نشاء انهم همان نافیست قیاس امری که از مجتهد منع آن ثابت نیست بر امری که خود  
 از مجتهدین عظام تحقیق نسخ آن اثبات عدم آن با حدیث کثیره و جواب از احادیث مستدله دیگران  
 مروی باشد خود در برابر آن علماء تقلیدین یا در فقه امری که از است و مانعش از مجتهد مروی نیست بلکه  
 احادیث که آنکه دین بدان احادیث استدلالات فرموده باشند هیچ الزام دادن ناشیست از ندیدن کلام  
 امام و تقلید در امام که این قول بعد از حدیث مخالفانشان است از قول این بطلانی بیطوره که از  
 کار بسته نمی شاید و این تعلیل لاطمان ایشان نیست که بگویند که دیده و دانسته قول مشهور جمهور را ترک نموده  
 بر این تعلیل مسایل اختیار احوال شاذه فی دلیل محض میکنند داغ مخالفت حاجت مخرج از سواد اعظم  
 نمی رود و باید و حکم بودن این احادیث شریفه مخالف ایما را بعد محل کلام است و از آنچه صاحب رساله  
 تطویل نموده این مقصد ثابت نگردیده اولاً که صاحب رساله در امثله تخیل و اذ اط و تقریط نموده در بعض  
 امور اختلافیه که به یکی از انیمه الزام مخالفت جمهور داده صاحب رساله چه قسم جمیع علماء را حسب قولش  
 در انگشت آورده و تائید آن گنا ثابت است که آنکه مجتهدین بعد و انگشت آوردن مخالفان و علم مخالفت  
 اکثر و جمهور و اطلاع بر آن اختیار آن اقوال نموده اند و ثالثاً در بعض مسائل اگر این امر فرض و تسلیم  
 کرده شود تا هم مستدلین باین احادیث که در مسائل غیر منصوصه استدلال بآن نموده اند مضرتی  
 پیدا کند مثلاً ایجاب و ترک که در یک مجتهدین مشهورین قائل آن نباشد اما چون که حضرت امام اعظم اصرار  
 تأیید فعلی تا کید قولی آنحضرت صلی الله علیه و سلم حسب اجتهاد خویش موجب فهمیده اند البته هرگز  
 نمی توان گفت که نزد باین امام اعظم مخالف این احادیث شریفه است بحدیث بعد قائم گردیدن دلالت  
 و آنچه حسب اجتهاد خود حکم و عمل می باید موافقت دیگران روی در پی صورت خاصه که واجب است  
 در مسئله در جواب گفته قلت اما موافقت نیست شما فی المسألة الاجماعاً الی آخره قول  
 در برابر آنرا در غیره است که از توافق اکثر مستدین شده و خلاف احدیان است از قول

البتة جماعیکہ مصطلح اہل اصول است صرف باتفاق اکثر بر قول مشہور عقیدتی شود اما بموجب اصل  
 شریفہ قول حکم باتباع سواد عظیم و جمہور ائمہ دین چہ منافات از دعوی خفیت دارد اینک تحقیقین  
 خفیہ حکم باتباع جمہور ائمہ و اکثر علما فرمودہ اند چنانچہ از ستمین صاحب سالہ سابقہ نقل کردید  
**قولہ** باقی ماند تحقیق دلائل نفس معلود الخ **اقول** بر اقوال ائمہ دین کلامی محققین شخصیات فاسد  
 و ادہام کاسدہ از تافہی پیش نهادی آنرا بطور فخریہ تحقیق خود قرار دادن اگر چہ پیش خود کلام  
 موجب افتخار است اما فی الحقیقت موجب سوای پیش اہل عقل و اعتبار است و یکا از یکا بد کہ در اینجا  
 برده آنکہ تحقیقات ائمہ اعلام را کہ در کتب دینیہ معتدہ مشہورہ موجود اند اول از آن برای تعلیل  
 ساختہ و بہت پردہ داری نام آن کرام پر زبان نیادہ صرف بکہ بقول خودش در رسالہ تحقیقات  
 معقول مقبول کشف دقائق فروع و اصول زبدۃ علماء الزمان قدوة اصغیاء و دوران سیف العبد  
 السلول حضرت مولانا فضل الرسول الخفی القادر علی البیادونی دست بر کلام پرداختہ اند و این  
 تحقیقات ائمہ اسلام تصریح اسماء کرام موجب شست آسد نگردد و پیش خود کلام کالانعام یا عشا افتخار شود  
 ہر چند دفع جملہ ادہام رفع کل شحات ناتمام از در رسالہ کلان برادر خود و این نیز گواہ است و حیان  
 اما در اینجا ہم چیدہ چیدہ چیز بکلام رسید و باقی در آن باید دید **قولہ** این مصادرہ علی المطلب است الخ  
 بدعت رافع سنت است الخ **اقول** بر اہل علم مخفی نخواہد بود کہ فقرہ لولہ یک فی ذلک الا ان غلام الشیطان  
 الخ در سبیل اہدای الرشاد و غیرہ کتب مشہورہ دینیہ موجود است پس قطع نظر ازیکہ مسلمہ محققہ ائمہ اسلام  
 نزد صاحب سالہ محل کلام و خطبات اما بچو طعن و ملام با وجود عدم لیاقت فہم مرام خلاف حیا و اطاعت  
 بدعت بود چہ کہ رافع سنت برین محل کہ ائمہ دین سچسان آن فرمودہ اند محض بیجا است و ایراد اما بدعت  
 فی فہم سچانما از زیبا از آنجا کہ این ادویہ ماسبق علی گردیدہ اینجا بر یک سندان کہ اوطاف کفہ انفرادیہ  
 قطب اسما علیہ در مظاہر حق و شرح حدیث ما احدث قوم بدعة الا رفیع مثلوا من السنۃ و شئت  
 نہیں نکالی کسی قوم فی بدعت یعنی جو کہ مزاجم سنت ہو الی آخرہ و در شرح حدیث ما احدث قوم بدعت  
 نہیں نکالی کسی قوم فی بدعت پیچ وین اپنی کی یعنی بدعت کہ مزاجم سنت ہو الخ و در شرح حدیث من  
 احدث فام نام الیس منہ نوشتہ اور لفظ مالیس منہ اشارہ فی اسکی طرف کہ نکالنا اور چیز کا کہ  
 مخالف کتاب سنت کے ہو تو برا نہیں ہوا لی آخرہ **قولہ** این عجیب قیامت ہے لی سر وین چہ مشابہت ہر دو



بروز ولادت آنجناب حاصل نشده **الحاق قول** این قول را صاحب سیرت شامی از امام عبدالرحمن کتابی  
 آورده است و مقصود بیان شرف و عظمت یوم ولادت و ذکر امت آن یوم با سعادت و امام مذکور درین  
 تعلیل عذاب بر کسی که فرج ولادت شریف نموده بود مذکور فرمود و بدین تقریب غایت شباهت یوم جمعه  
 گردید پس صاحب ساله که کلام امام تمهید بر چهره دلش آید بی فهم بقلم رسانید اول کلام او بر امام وارد است  
 و ثانیاً شغل است بر غویات بسیار از آنجمله آنکه گفته شباهت بروز جمعه بروز ولادت را حاصل نشده  
 حال آنکه چنانکه در هر روز جمعه تسبیح چهل و نهم نیت شود و همچنان در هر یوم الاثنین که یوم ولادت است تعلیل و تخیف  
 عذاب بر کسی که فرج ولادت نموده بود وارد است و از آنجمله آنکه گفته این مردم هر روز ولادت آنجناب  
 بهمان روز خاص گمان می برند از این اختراست بر امام مذکور و دیگر امیه دین که اینحضرات هرگز نظیر یوم  
 ولادت را بهمان روز خاص ولادت بعینه گمان نمی برند البتة بسبب ظهور آن نعمت در یوم واحد قابل شرف  
 و مقدر بقا و برکت در هر یوم مثل آن بوده اند و این مضمون از حدیث فضیلت یوم الاثنین ثابت  
 فرموده اند و سبب عاده شکر نعمت در مثل آن یوم از آن استخراج نموده اند اعتراض را آنکه گویند که  
 در حقیقت از آن فحوی اعتراض احادیث حضرت خاتم رسالت صلی الله علیه و سلم است که سابق  
 تقریر فافهم ولا یجحد اما آنچه بعضی سفاهت مضمون احادیث شریفه را که امیه دین تصریح آن فرموده اند  
 عقل از شوایت هم قرار داده اند ولایت بر علی عقلی ایشان دارد و نه بسبب ظهور کرامتی در روز  
 متبرکه و آنست که نظر آنروز هرگز بحقیقت حق نیست البتة نظائر آنروز را آن روز خاص بعینه  
 مثلاً در روزی که شخصی پیدا شده باشد در آن روز معین نه هر سال ولادت آن گمان بردن که بعضی علما  
 همین معنی را عید گرفتن اصطلاح نموده اند پس البتة از وہمیات است که با واحد آنست که نظائر متعدد  
 و کجا مجرد بقا و برکت و شرف در زمان لا محاله بسبب ظهور نعمت در زمان سابق گویایین معنی هم بعضی از  
 علماء دیگر اطلاق عید فرموده باشند که این بحث لفظی است و لا مشاخته فی الاصطلاح امام سید  
 در مواهب لدنیة فرموده فان قيل هل فی العقل وجه يدل علی ان یوم الجمعة افضل من السبت  
 و الاحد و ذلك لان اهل الملل الثقلاء علیه انه تعاظم العالم فی ستة ايام و بدء الخلق و التكوين  
 یوم الاحد و كان الفراعنة یوم السبت فقال الله و نحن نوافی یسافی ترك الاعمال فینوا السبت لهذا  
 و قالت النصارى یوم بدء الخلق و التكوين یوم الاحد فنجعل هذا عیدنا فخلدنا الیوم ان معقولاً

فالوجه فی جعل یوم الجمعة عیداً فالجواب ان یوم الجمعة هو یوم الکمال والقام وحصول الکمال  
 والقام یوجب الفرح الکامل والسرور العظیم فجعل یوم الجمعة یوم العید واولی مرید الوجود  
 از آنکه بعد از آنکه بر آنکه دین بجهت متبرک دینش نظر را یام و مملوت و اثبات شرف و کرامت  
 و احتیاج عاده شکر نعمت یعنی قبیحی که بیرون بیرون و فارسیان و نصاری نفوذ و میده میگویند  
 مشابست اینها با اتفاق ممنوع است چنانچه آنحضرت صلی الله علیه و سلم روز عاشر را بختیافت  
 ایشان منسوخ کرده الی آخره ازین مقام خوب ظاهر گردیده که تا حال معنی مخالفت و مشابست هم  
 نفهیده حالاً بقصد که چون در خصوص صوم عاشورا مشابستی پیدای شده برای رفع آن شیخ  
 خصوصاً الفراء صوم همان یوم و شریعت صوم آن یوم مع ضم التاسع مقرر گردیده و ازین  
 تغییر مشابست برآل رسیده پس متبرک دینش ایام ولادت جناب سرور عالم صلی الله علیه و سلم  
 و قول ایشان که کرامت آن و احتیاج عاده شکر آن نعمت را مشایب اعیاد و بنود و نصاری و غیره  
 قرار دادن نعمت انعام تشبیه ممنوع بر آنکه دین بخاندن حاکمیت و مشابست است بلکه میگویند که  
 حدیث شریف که برای اظهار مخالفت بود و رفع مشابست ایشان افهم صوم عاشورا منسوخ  
 شده شریعت صوم همان عاشورا مع ضم التاسع مقرر گردید و ازین تشبیه تغییر و مشابست برآل  
 پس اگر فرضاً کسی نیت برکت در بقصد ادای رسم نصرا نیت در روز ولادت حضرت عیسی علیه السلام  
 هم اظهار شرف آن یوم و نعمت خاصه کند اما بر خلاف نصاری روزی دیگر قبل آن ضم کنند پس اگر چه  
 اینجا که اصل شریعت احتیاج عاده شکر نعمت ولادت جناب سرور عالم صلی الله علیه و سلم  
 در شریعت شریف موجود است که بدانحضرت آنکه دین قائلان ایشان این بوده اند و اینچنین اصل برای  
 شریعت احتیاج عاده شکر ولادت حضرت عیسی علیه السلام در شریعت شریف مافوق است و نیز ازین  
 تصریح سخنان آن فرموده اند و هذا هو الفرق القاطع اما مع هذا فرین صورت هم بران کس را  
 تشبیه نتوان داد و لیس این کلمات نباید کشاد و زنده با وجود اینقدر تغییر که در صوم عاشورا  
 آمده است قرار در آنچه قرار از ان مقصود بود و خواهد نمود قولی که ذکر می فرماید که در و ایشان را  
 خداوند روزی که نیت و حضور اقدس و غیب سرور و امثال آن فو شستن الی قولی که باز دعوی  
 محبت خدا و رسول کردن چیز است که از غیر ایشان نیاید **الحاق قول** اولاً در و احوال آنکه دین

این ترافاتی است و ملامت پیش ساختن خاک بر آفتاب انداختن است که نزد هیچ ذی عقل مضرت  
 بمسئله نیست آنحضرت نمی رساند بلکه طعن کند و از رسوایان این میگردد و ثانیاً سبکی احوال کبار  
 اسماعیلیه مثل صاحب تبیین الکلام فی شرح التوراة و الانجیل علی ملة الاسلام و صاحب المستطین  
 و غیر بنام دیده و شنیده است چه گویم و چه نویسم که در جواب تشنیعات صاحب ساله چه بر زبان می آید  
 اما حقیر بخواهم در این بحث را محض فضول می شمارم و قولم برین دلیل چند معنیست یکی آنکه در حق  
 احسان الی الفقراء بودنش مصداق و نه علی المطلبین می گوید و بدعت سنی نبودنش ثابت نمیکند بلکه  
 احسان است الی آخره **اقول** این دلیل در کتاب سیرت شامیه که نزد کبار صاحب ساله سیرت شریف  
 بدین عبارت منقول است قال الامام الحافظ ابو محمد عبد الرحمن بن اسماعیل المعروف بابن شامة  
 فی کتابه الباعث علی انکار البدع و الحوادث قال الربیع قال الشافعی ربح المحدثات من البدع  
 ضرر بان صدقها ما الحث علیها کتابة او سنة او اثر او اجماعاً فهذه البدعة هي الضلالة والثنا  
 ما احدث من الخير لا خلاف لاحد من هذه فهي محدثة غیر مذمومة قال عمر بن الخطاب نعمت البدعة  
 هذه یعنی آنها محدثه و اذا كانت فلیس فیها حرج لما مضی فالبدعة الحسنة متفق علی ندبها  
 و جواز فعلها و الاستقبال بها و رجاء الثواب لم یحدث نهة فیها و هی کل مبتدع موافق  
 لقواعد الشریعة غیر مخالف لدینی و لا یلزم فی فعله محدث و شرعی ذلك فهو بناء المدارس  
 و الربط و المنابر و غیر ذلك من انواع البر التي لو تعهد فی الصدر الاول فانه موافق لما جاء  
 الشریعة و من احسن البدع فی زماننا من هذا القلیل ما کان یفعل بمدينة اربل کل عام  
 فی لیوم الموافق لیوم مولد النبی صلی الله علیه و سلم من الصدقات و المعروف و اظهار البر  
 فان ذلك مع ما فیه من الاحسان الی الفقراء یشعر بحبة النبی صلی الله علیه و سلم و تعظمه  
 و جلالة فی قلبه علیه و شکو الله علی ما من به من ایجاد رسول الله الذی لک ارساله حجة للعالمین  
 صلی الله علیه و سلم الی آخره یکسب یکم اولی فهم میدارد و میداند که برین بیان این امام که نزد صاحب  
 سیرت شامی و غیر از علما وین پسندیده و مرغوب است ایراد مصداق و نه علی المطلب فاسد  
 معصوبست چه امام مذکور بدعت حسنه نبودنش و بدعت سنی نبودنش مفرج بر نقل معنی بدعت  
 اتفاقاً بر موجب فوائدین آن بخود است اندراج این عمل معنی بدعت حسنه و عدم

صدق معنی بدعت سیه بران ظاهر و عیان است و ثانیاً قطع نظر از آن اگر امام مذکور بر اساس  
 اثبات حسن این عمل تصریح میفرمود که درین احسان الی الفقر است و هر چه در آن احسان  
 مستحب است و یا برای اثبات بدعت سیه بدش میگویند در این حرکت و یا نیز آن حساب بدعت سیه نباشد  
 پس هر دو ضرب از ضرب شکل اول است که بدیهی الانساج است مثلاً آنکه برای بیان ثبوت حیوات  
 زید گفته شود زید انسان و کل انسان حیوان و بر اثبات فرس چون زید گفته آید زید انسان و انسان  
 من که انسان بفارس پس در اینجا توان گفت که انسانیست زید و قوف است بر ثبوت حیوانیت یا انسانیت  
 زید و قوف است بر فرس بودن آن پس اثبات فرس نبودنش با انسان بودن مصادره علی المطلب است  
 منشأ این اعتراض جبل است آری گنجایش کلام در کلیت کبری است و آن اعتراض دوم است اما آنچه  
 برای لازم گردانیدن مصادره علی المطلوب گفته که طعام بدعت سیه کسی بخوانید بن بر وجه احسان  
 پس این قولش مرد و دست بانکه خود بعد چند سطر را اعتراض دوم میگوید در عید غدیر مثلاً اطعام  
 کردن و العیاد یا همه سب عمر کردن الی قوله بلا شک احسان است بر فقر انتهى سبحان الله این کس بن  
 یا و گوینا خود را و میدان میداند و باین جمله حرف رد و ابطال لاکل ائمه دین بر زبان  
**قوله دیگر آنکه دعوی بلادیل است الخ اقول** این قول بهر جهت نافی کلام امام سمرقده است  
 لفظ من هذا القبیل در کلام امام می آید و مشتار الیه آن می فهمید اما دفع شصه از او مشاهدت اطلاق  
 لفظ بدعت و عدم نقل خصوص این بهریت جمع انواع عبادت پس تفصیل تمام از اسبق نقل است  
**قوله** گاهی مجلس محل انجذاب کرده اند الی قوله بالضرورة از سلف تا خلف متوارث می آید و این  
 ظاهر معنی ضرورت نمی آید یا برای تعلیل جمال این لفظ بر زبان می آید و اولاً که اصطلاح عامه بجهت  
 احوال و جمیع افعال هر روز از صحابه و تابعین و تبع تابعین هرگز ثابت نمی تواند شد و ثانیاً انداج  
 شرف مجلس سلطه و فضائل عامه مجالس کار که از امام حدیث صحیح تا نیست و نیز از صحابه هم هر دو طبع  
 برای شکر و لادت با سعادت از نقل خصوص این عمل که بهریت مخصوصه اش از نقل صحابه و تابعین  
 موکده نیست معنی می تواند کرد و بدین پس تخیر احتمال جو در نقل این عمل یکدلیست خاصه و محلیست  
 شده و لکن از افراد صحابه و تابعین تبع تابعین اوقات و ضروری نبودن نقل آن  
 جای ضرورت متوارث بودن نقل آن از سلف تا خلف مخالف نقل سلطه است و ثانیاً

و تا بعد از آن اوقات و اغلب احوال در تمام سال مشغول باین کار آنحضرت بهم در خلوت و بهم در مجالس و اند  
 پس در عمل مولد چگونه اشعار بکامل بخیاره بودند آنحضرت در محبت می تواند بود اگر صاحب سبک  
 از جای ثابت میکرد که آنحضرت با وجودیکه در دیگر اوقات و مشهور بزرگ آنحضرت اهتمام می نمودند  
 در ماه ولادت ترک میکردند پس البته ذکر این اشعار که تا بهم محل کلام می بود می توان نمود و در نه  
 این بهم سادس مطروعه و در دوازدهم دیگر عوارض قه و متعارفه عاده پس هرگز هیچگونه با وجود تثنی  
 عدم فعل آنحضرت بهم دلالت و شعار برین امر نمی توان ساخت قولیه لاسلم که آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 روزه عاشورا بجهت آن گرفت که بیود گفته بود نزد هاشم که بغیر یا صلی الله علیه و سلم چون بیود  
 سر و پا حو و این چنین بهم فاسد که کو دکان بازی کوشش بهم خنده آید پسند و گو ساده مردی  
 از بسکای جنت و ایه که کلمه اذ الحق بموسی منکره بران هرگز دلالت ندارد و الی آخره اقول دلیل  
 صوم عاشورا در کتاب شیر شام از حافظ عسقلانی صاحب فتح الباری منقول است و آنحضرت  
 این قول قبول بران سخت نامعقول است اول باید فهمید که سوگ حافظ عسقلانی دیگر آیه دین بهم  
 فرموده اند که بعد از آنکه بیود تقسیم نمودن صوم عاشورا بجهت نجات حضرت موسی و صیام آنحضرت  
 در آن روز نیست ایا دوه شکر آن نعمت که موسی علیه السلام جناب حق متعالی در مثل آن روز و روزگار  
 سابق خطا فرموده بود و ذکر کردند آنحضرت صلی الله علیه و سلم بجهت موافقت حضرت موسی  
 علیه السلام برای ادای شکر آن نعمت حقیقت خود و حضرت موسی علیه السلام از پیوار شاد و فرود  
 و مقصود از آن موافقت حضرت موسی علیه السلام و عاده شکر آن نعمت سابقه دراز منتهی لاحتی بود  
 پس تحقیقات آیه ویرن صریح از مضامین احادیث صحیح حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم  
 ثابت و مستند از این سخنیه و تنها ساختن و آن آیه دین ابله و الحق قرار دادن کمال حاجت  
 اما آنچه برای ابطال اینکه این روزه برای شکر آن نعمت باشد گفته این چنین بهم فاسد که دکان بازی  
 کوشش بهم برده خنده آید حقیقت اینست که بخیر ملا حدود بی دین کیست که باین چنین طعن و تخریب  
 در شان آنکه شرع شریف زبان خود بیاید علامه عینی در شرح صحیح بخاری شریف آورده  
 و قال الامام الطحاوی بعد از وی هذا الحديث ففي هذا الحديث ان رجلا من الله صلى الله  
 عليه و سلم فاداه الله عز وجل في ظلمة من ظلمة فاداه الله عز وجل فاداه الله عز وجل فاداه الله عز وجل

على الاختيار دون الفرض قلت وفيه بحث لان لقائل ان يقول لا يسلم ان ذلك على الاختيار  
 دون الفرض لانه عليه السلام امر بصومه والا ما لم يرد عن القرائ يدل على الوجوب كونه  
 صامه شكر الله عز وجل لا ينافي كونه للوجوب كما في بعض النسخ فان اصله الشكر مع اخا  
 واجبة الخ امام قسطنطين در مواهب بذييل حديث حضرت ابن عباس رضي الله عنه آورده يدل على ان الباش  
 على صيامه موافقه على السبب هو شكر الله تعالى على نجاته موسى عليه السلام الخ طرفة نكه  
 خود و در اصيل و يوم اقرار نموده است به بجا آوردن آنحضرت صلي الله عليه وسلم صوم عاشوراء را بموافقت  
 به و پس از نفس كلامش اين قول باطل است و مردود قوله كه از او وجه ديگرست كه در دو حديث صحيح  
 وارد شده الی آخره قول بودن دو وجه ديگر براي امري كه از او حديث ديگر ظاهر باشد مستلزم  
 آنست كه وجهي ثالث براي آن امر كه از حديث صحيح ديگر باقرار آنكه دين ثابت و صريح باشد باطل فها  
 قرار داده آيد غايه الامر آنكه در وجه ثلثه دقيق و تطبيع نموده شود پس در يك حديث كه روزه و شستن  
 به و درايي شكر نجات موسى عليه السلام و موافقت نمودن آنحضرت صلي الله عليه وسلم درين قدر و بيان  
 نمودن احقيقت خود و با و امي شكر نجات بجهت متابعت و موافقت حضرت موسى عليه السلام كه در مثل آن  
 نموده و بودند و در ديگر حديث ديگر قرار دادن به و عاشوراء را روز خيبر و ليسو و لعيب نمودن شان  
 در اين روز و براي قصد مخالفت ايشان شروع كرديدن صوم كه مذکورست آن به و بخير اين به و باشند  
 و در تعيين صوم موافقت يك قوم و مخالفت يك قوم مقصودست پس استدلال صاحب ساله بضموم يك  
 حديث براي ابطال مضمون صريح ديگر حديث صحيح باطل مردودست در مجمع البحار آورده فانه قيل  
 اتحادهم عيد ينافي صومه وايضا قصوموا مشعر بان الصوم و كان في القمه قلت نعم عمل عيدهم  
 كان جائزا للصوم و هو كلاء اليهود غيرهم و المدينه فوافي المدينين و خالف غيرهم الخ صامه  
 صيني در شرح صحيح بخاري شريف آورده قيل ما وجه التوفيق بين قوله عيد او بين ما تقدم من الحج  
 تصوم عاشوراء و يوم العيد و ما لا فطار واجيب بانه لا يلزم من كونه عيد الا فطار لا فطار  
 ان صوم العيد جائزا عندهم و هو كلاء اليهود غيرهم و المدينه فوافي المدينين حيث  
 انه الحق و خالف غيرهم خلافا له المعلومست كه هر گاه نرو صاحب ساله صرف به و در وجه  
 عاشوراء معتبر اند پس چرا سابق بجا آوردن آنحضرت صلي الله عليه وسلم صوم عاشوراء را بموافقت به و

باستاناد صاحب تحقیق و کرم و دهم گاه که نوشته خود کش با دخی مانده نوشته برادر خود کجا یاد خواهد بود  
 که ثانیاً صوم عاشورا منسوخ است بالاتفاق **الحاق قول** دعوی اتفاق بر منسوخیت صوم  
 عاشورا که متبادر ازین کلام درین مقام نسخ نفس این صوم است که شامل است منسوخیت فضیلت  
 و استحباب طه و عیت و مسنونیت را و منضم است اظهار ممنوعیت را باطل محض است علامه عینی در شرح  
 صحیح بخاری شریف آورده اتفاق العلماء علی ان صوم یوم عاشورا الیوم سنة و لیس واجب  
 و اختلافوا فی حکم او الی الاسلام فقال ابو حنیفة رحمه کان اجبا و اختلف قول الشافعی علی  
 و حنین من اشهرهما انه لم یزل سنة من جین بشرع و لو یکبر و اجبا قاطبا هذک الامة و لکنه  
 کان تا که استصحاب فلما نزل صوم رمضان صام مستحباً و ان ذلک الاستصحاب الثاني کان  
 واجباً قال عیاض کان بعض السلف یقول کان فرضاً و هو باق علی فرضیته لم ینسخ قال  
 و انفسر القائلون بهذا و حصل الاجماع علی انه لیس بفرض انما هو مستحب الی آخره بر حاشیه  
 صحیح بخاری طبعه علی در کتاب الصوم بر صفر ۴۵۴ آورده قال لکن ما فی تفقوا علی ان صوم عاشورا  
 فی زمانه سنة الی آخره امام قوی در سلم آورده و العلماء مجمعون علی استحبابه و تعیینه للاختلاف  
 و اما قول ابن مسعود کنا صومه فترك معناه انه لم یبق کما کان من الوجوب تا کذا لکنه  
 الی آخره و اگر مراد صرف نسخ و صف فرضیت است نه منسوخیت صوم عاشورا پس بیج ضرر بمقال حافظ  
 عسقلانی نمی رساند بلکه اگر بالفرض نسخ مسنونیت صوم عاشورا هم بالاتفاق علی الاطلاق بحسب  
 صوم رمضان شریف تسلیم کرده آید تا هم بیج فعل در استدلال امام مذکور نمی اندازد و شبهات و اشکال  
 مردودی سازد از شانج که استصحاب احادیث شکر نعمت سابقه در از منتهی لاحقه فی وقت من الاوقات ثابت  
 گوید و دیگر اوقات در فقر و خاص آن بکدامی جهت تبدیل آن حکم بظهور رسید پس آن امر که در وقت شایع  
 استحب آن نبود از قبیل فضیلت فاسده که دو کان را هم حسب بان را رازی صاحب ساله بر آن خنده  
 کی تا اندر بود و این مقام چشم عبرت باید نگریست و بر گواهی فرقه سما جلیلیه باید گریست که چگونه با وجود احوال  
 علیم تقوی بر آیه دین لبطن و تبارکی شایند و با وجود او عامی اتباع سنت بر فضایل صریحاً حادث  
 صحیحاً اعتراضات فاسده دارد و نموده آبروی ایمان خود می ربایند **قول** که صوم عاشورا منسوخ است  
 باتفاق بر او الترمذی چندین صحیح عن عائشة **الحاق قول** این چنین سازنی افترا بر دانه است

و دعوی اتفاق منسوخیت صوم نمودن و بر ترمذی حیال الله ان کردن کید عظیم مت و صحیح ترمذی اول باب بحث  
و تاکید بر صوم عاشورا بقدر نموده بعد از آن ربانیت حضرت در ترک آن صوم این حدیث روایت فرموده  
عن عائشة رضي الله عنها قالت كان عاشورا يوم وتصومه قریش في الجاهلية وكان  
رسول الله صلى الله عليه وسلم يصومه فلما قدم المدينة صامه وام الناس بصيامه فلما  
افتقر رمضان كان مضاي هو الفريضة وترك عاشورا فمن شاء صامه ومن شاء تركه وبعد ان  
قال ابو عيسى والعلم على هذا عند اهل العلم على حديث عائشة وهو حديث صحيح لا يرون صيام  
عاشورا واجبا الا من غلب في صيامه لما ذكر فيه من الفضل الى آخره پس امام ترمذی منسوخ بودن صوم  
عاشورا بالاتفاق کی روایت فرموده است صرف منسوخیت فرضیت و وجوب پس آن حدیث آنست که  
اتفاق فرموده است و فضیلت خود از بیان ترمذی عیان است پس تحت روایت منسوخیت صوم عاشورا  
بالاتفاق بر امام ترمذی مضاد لب بکذب شیع کثاد است و تخیر که درین حدیث است بنا بر رفع  
وجوب است در فتح القدر بذیل حدیث حضرت صدیق رضی الله تعالی عنهما آورده فقوله افلا فرض  
رمضان قال من شاء الى آخره دلیل علی آنه مستعمل ها هنا فی الصیغة الموجبة للقطع بان التخيير  
ليس باعتبار الندي نه منه والى ان كان بل مسنون فكان باعتبار الوجوب الى آخره و اگر برخلاف  
مستباد گوید که امام منسوخیت صوم فرموده است صرف منسوخیت و جعف فرضیت و وجوب پس امام  
عسقلانی کی دعوی فرموده بود که وجوب فرضیت آن باقی است تا که در رد آن این تطویل می نماید  
و صحیح به محمد فی الموطاء اقول برای ثبات دعوی منسوخیت صوم عاشورا بالاتفاق حواله  
تصریح امام محمد در موطا نمودن هم کذب مزعج است در موطا صوم منسوخیت فرضیت آن از شهر رمضان  
و بقا تطويع و احتیاج آن مذکور است که این امر بیچگونگی حضرت بحافظ عسقلانی نمی رساند اما و محمد  
صاحب سنن رام و دیگر و اندلا علی قاری در شرح موطا فرموده قال محمد صيام عاشورا  
كان واجبا قبل ان يفترض رمضان ثم نسخ في شهر رمضان اي افراضة امی صيام عاشورا  
تطوع امی مستحب من شاء صيامه ومن شاء لم يصبه وهو قول ابن حنيفة والعمامة الى آخره  
قولهم بلكه حدیث اذا كان في العام المقبل افشاء الله تعالى صيام اليوم التاسع ظاهرا و اما  
منسوخیت او واد و الى آخره اقول و اما التایید حدیث بر حائضت صوم عاشورا منسوخ است البته



محققین ائمه دین ازین حدیث بشهادت دیگر اُمادیث استجاب و مسنونیت صوم عاشورا بضم ناس  
 ثابت فرموده اند امام نووی در شرح صحیح مسلم آورده قال الشافعی و أصحابه واحد و یحاق و آخر  
 یسقط صوم التاسع و العاشر حیالان النبوی صلی الله علیه و سلم صام العاشر و یوم هیئ التاسع  
 الی آخره و رفع القدر یرفعه و المسنون عاشوراء مع التاسع انما در ظاهر حق در ترجمه این  
 القابل صوم التاسع نوشته اگر زنده را بدین سال آید تک نوروزه رکوع نون کوبی از قطع  
 این نهمه خود برادر خوردش قابل استجاب صوم عاشورا بضم ناس است و معنی این پیش هین قرار داده  
 پس هرگاه که صاحب ساله باوجودیکه حواله رساله برادر خورد می نماید اما از مطالب تحریرش خبر  
 نمی داند یا قوال ائمه دین چه خبر خواهد داشت و اگر گویند او پیش ممنوعیت افراد عاشورا حرم است  
 پس در این هم کلام است عامه فقها فرموده اند که ثابت از احادیث اولویت و افضلیت و مسنونیت  
 ضم ناس مع العاشر است اما ممنوعیت صرف عاشورا ثابت نیست بدیجیت قابل حرم است  
 آن شده اند گوید بعضی محققین بکار است تخریبی بهم رفته اند امام عینی در شرح صحیح بخاری شریف  
 و فی السیاح کره بعضی افراد را بالصوم و او یکرهه عامه قهر لانه صراحتا یا المفاضله  
 صاحب تحفه در رساله فیض الایام فرموده روزه دهم حرم کرد و در عاشوره است بسیار سفون  
 و موجب کفاره یکساله است انما قوله و یباح شرح مسلم گوید قال القرطبی ظاهره انه کان علی السلا  
 ان یصوم التاسع بدل العاشر هذا هو الذی فهو ابن عباس لی آخره قول انما از حضرت  
 ابن عباس رضی مضطرب انداز بعضی آثار بصریح استجاب و مسنونیت صوم عاشور بضم ناس ثابت است  
 و از بعضی آثار باطله عاشورا بر صرف یوم ناس ظاهر میگردد و اما اکثر علماء دین این امر را بسبب مخالفت  
 جمیع صحابه و تابعین قابل عمل و اتباع ندانسته اند شاه ولی آمد و بلوی در صفا شرح موطا بذیل امر  
 نمودن حضرت عمر رضی بصوم عاشورا نوشته مترجم گوید سخت است نزد اکثر علماء روزه دهم حرم است  
 و محققین از آثار قسم اخیر هم همان بیان استجاب صوم عاشور بضم ناس مراد داشته اند علامه عینی در شرح  
 صحیح بخاری شریف فرموده فان قلت هذا الحدیث صحیح ظاهره ان عاشورا هو التاسع قلت  
 اراد ابن عباس مرقی له فاذا اصححت من قاسعه فاصح صائعا ای ختم التاسع مع العا  
 و ازاد بقوله نعم ما روی عن عزمه علیه السلام علی صوم التاسع من قوله لا یومنون

قال القاضي لعل ذلك على طريق الجمع مع العاشر لا يشتهر به باليومي كما ورد في رواية  
 أخرى فصوم التاسع والعاشر ذكرنا في هذه الرواية عن عطاء عنه وقيل مع قول  
 ابن عباس نعم أي نعم كان يصوم التاسع لوعاش في العام المقبل قال أبو عمر وهذا دليل  
 أنه عليه السلام كان يصوم العاشر إلى أن مات فلم يزل يصومه وذلك محفوظ من  
 حديث ابن عباس ولا نأثر في هذا الباب عن ابن عباس رضي الله عنه مضطربا إلى آخر  
 درموا سب از ابن مزير آورده **قول** که اذا أصبحت من تاسعه فاصبح يشعربانه اراد العاشرا  
 لانه لا يصح صائما بعد ان اصبح صائما تاسعه الا اذا نوى الصوم من الليلة المقبلة العاشرة  
 انتهى وهم درموا سب آورده قال ابن القيم من تأمل مجموع الروايات عن ابن عباس يتبين له  
 زال الاشكال وسعة علم ابن عباس ضافانه لم يجعل يوم عاشورا اليوم التاسع بل  
 قال للسائل صم اليوم التاسع واكتفى بمعرفة السائل ان يوم عاشورا هو اليوم العاشر  
 الذي بعده التاسع وعاشورا فاشهد السائل ان صيام التاسع معه واخبار  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يظن ذلك فاما ان يكون فعل ذلك واما ان يكون  
 حل فعله على الاموية وعزيمه عليه في المستقبل وهو الذي روى امرنا رسول الله صلى  
 عليه وسلم بصيام عاشورا يوم العاشر الى آخره **قول** که تطو حجت او که نزد بعض ثابت است  
 در رو فضیلت او موقوف است بر اثبات آنکه بیان فضیلت او بعد از نسخ است **الحق** **قول** قطع نظر  
 از آنکه اطلاق لفظ بعض خالی از تغایر نیست هر چند اقوال علما و دین که مبطل این شهرت سابقا  
 مرقوم ما در اینجا دو سند از کبرایا نقل می کردیم در مطالب هر حق گفته اور حکم کیا یعنی صحابه کرا اول سال  
 واجب بود او سگی که پیر بعد از نسخ او سگی کی سابقه تحقیق فی کی الحاق اینجا ثابت است که بعد از نسخ فضیلت  
 صوم عاشورا بهم حکم مستحب بودن آن فرموده اند و در ترجمه مشارق نوشته اول عاشوره کا  
 فرض تھا جب رمضان کا روزہ فرض ہوا تو عاشورہ کا روزہ پارسا پرستے حدیث میں کہ اس کے روزہ کی  
 ایک سال کی گناہ معاف ہوتی ہیں اگر وہ حکم فضیلت بعد از نسخ ثابت نیست حالانکہ حضرت شارح الترمذی  
 و اہتمام این سال فاق فرمود و درین سال در غم خود دیک روزہ قبل آنهم افزون معمر نمود حالانکہ  
 نسخ وقت فضیلت رمضان شریف بود **قول** که بعضی گمان برند کہ چون فرضیت منسوخ شد

فضیلت و استحباب باقی ماند و نسخ نشد مگر نفس فرضیت و این خلاف قاعده اصول است  
**مختصا قول** اولایسید از علما و پیغمبرین آمده وین جامعین معقول و منقول محققین فقهاء اصول  
تصحیح نسخ فرضیت و بقا و جواز و فضیلت فرموده اند پس ای نگارنده تبحر خود را علی الاطلاق  
مخالفت اصول فقهی نسخ جواز و فضیلت نسخ فرضیت که مختار بعضی محققین باشد قاعده متفقہ بر اصول  
بلکه حنفیہ اجماع ندارد تا که این اطلاق صاحب رساله درست آید و مسلم هم که کتابی است معروف  
و مشهور مذکور رساله اذ النسخ الوجوب بقی الجواز خلافا للفرای لان الوجوب نقص الجواز و النسخ  
لا ینافیہ فقی علی ما کان الخ علامه عینی در شرح صحیح بخاری شریف بذیل حدیث حضرت ابن عباس رضی  
فرموده و ظاهر حدیث ابن عباس رضی دل علی الوجوب لا نه علیه السلام صامه امر بصیامه  
ولکن نسخ الوجوب بقی الاستحباب الخ و بذیل حدیث حضرت ابن عمر رضی که آثار کثیره من نسخ  
فرضیت صوم عاشورا و ثبوت تطو حیت آن نقل نموده بعد از نقل آن آثار فرموده فقی هدمه اکادار  
نسخ وجوب صوم عاشورا و ان صومه قدره الی التطوع بعد ان کان فرضا و اختلاف اهل  
الاصول ان ما کان فرضا اذ النسخ هل یبقی الا باحاطه ام لا و هی مسأله مشهوره بین فقه و سنی  
حدیث عائشه رضی و معاویه رضی لان علی ما دلت علیه الاحادیث المذکوره الخ محدث  
و داهی شیخ عبد الحق حنفی در جذبا القلوب در آداب نیارت قبر شریف آورده و آنرا جمله کتب کتب  
تقدیم صدقه کند در صدر اسلام هر که قصد مناجات حضرت سیدانام میکرد بگوید واجب بود که چیز  
صدقه کند ای قوله و بعد از آنکه وجوب آن منسوخ شد استحباب که صفت لازمه مطلق صدقه است  
بحال خود باقی ماند و بارت آنحضرت صلی الله علیه و سلم حکم ملازمت دارد در حالت حیات و می صلی  
علیه و سلم الخ انام محمد علیه الرحمه و موطا فرموده قال محمد اما العقیقه فبلغنا انما کانت فی  
الجاهلیه و قد فعلت شر نفع بالافعل کل فیه کان قبلها و نسخ بصوم شهر رمضان کل صوم  
کان قبله و نسخ غسل الجنابه کل غسل قبله و نسخت الزکوة کل صدقه قبلها کذلک  
بلغنا انهم لما صلی قاری و شرح بذیل قد فعلت فی اول الاسلام نوشته ای بطل بقا الوجوب  
للتوافق الخ و بذیل کل صوم کان قبله نوشته ای کان واجبا کایام الیض و يوم عاشورا الخ  
و بعد ختم روایت نوشته و فیه ان الفرضیه اذا نسخت تبقى الفضیلة التي تتو بت علیها

المشوية كصاوة التوحيد وصوم عاشوراء هي لا تنافي لا باحة اليه لا ثواب فيها ولا عقاب في  
 البدائع ذكر محمد في الجامع الصغير ولا يفتي عن الغلام ولا عن الجارية وانما اشار الى الكرامة  
 لان الحقيقة كان فضيلة ومنه نفع الفضل لا يبق الكرامة بخلاف الصوم والصدقة فانها  
 كانت من الغرائض فاذا نسخت الفرضية يجوز النقل عما قلت وفيه بحث لان الفضيلة اذا  
 نسخت تبقى الاباحة لان النسخ ما توجه اليه زيادة الفضيلة ففي اصل الاباحة وهذا  
 على تقدير انه كان فضيلة والا فالظاهر من ذلك هاء مع الصوم والصدقة انما على ما لها  
 في كونها واجبة الى آخره وثانيا قالين عدم بقا جواز فضيلت نسخ فرضيت هم لم يخرج فربما انه  
 كما ان في صورتي است كه شائع بر محمد و نسخ فرضيت اكتفا في بايد لي انك اشارة بجواز نسخ كرامة باحاجة  
 نفس نسخ خود والذات بر اباحت وجواز دار و ليس بان بهيكونه كلام و تراخي نسبت وصوم عاشورا  
 انبهيان فمجلس است چنانچه قالين قوايخ و تحقيق آن صراحة فرموده اند بوجوه العلوم و شرح مسلم فرموده  
 مسئله نسخ الوجوب على الجاهل الاول نسخ به صرح ال على الاباحة والجواز كنسخ صوم عاشورا  
 الشافعي عنه بالنسخ عنه كالتوجه الى بيت المقدس فانه في عنه الثالث نسخ من نسخ بانسته  
 جواز و تفسير ففي الاول الجواز بالنسخ انما ثابت البتة وفي الثاني لا جواز اصله لا باجماع  
 بقى الكلام في الثالث وفيه خلاف فعندنا لا يفتي وعند الشافعية يفتي واختاره المنفردة  
 و همچنان بر فقهاء فضيلت صوم عاشوراء بعد نسخ فرضيت در ارا اصول نور الانوار وغيره فمجلس فرموده  
 باوجوديكه قول عدم بقا جواز بعد نسخ فرضيت اختيار فرموده اند پس منشا اعتراض فاسد به كلام  
 حافظ حقله في قبعين ان امام رباني بجزاهالت و بغير مري از مطالب كتب الله اوله و بغير مري است كه  
 بر تقدیر تسليم روزه گرفتن بايد **الاول** هر گاه از حديث شريف اعاده شكر نعمت بعد روزه  
 ثابت گرویده پس بعد تسليم آن اين اعتراض بجا است كه از بهين قدر و سهو سهو منكرين مردود گرویده اما  
 استحباب مجالس افكار پس اول چه حاجت بقياس دار و ثانيا همان حكم كه در مقيس عليه بود يعني صوم  
 عاشوراء از صحت اعاده شكر نعمت و دين هم موجود اما ديگر خصوصيات مثل عبادت صوم قصد  
 شكر نعمت نجات جناب موسى عليه السلام پس يافته شدن اين خصوصيات چه ضرورت قول  
 جاي چون ماه در روز اعتبار كنند **الاول** كلامي است مختل اين قدر فريد اند كه چنانكه از احادیث

شکر نعمت نجات موسی علیه السلام بعد از شستن نماز بسیار تاریخ و ماه را اعتبار است و بواقع شدن  
 روز معلوم در آن تاریخ خصوصیت نداشته و در هر سال آنقدر تعیین را ملحوظ داشته اند این امر معلوم  
 دین که در سخنان ادای شکر نعمت سابقه ولادت با کرامت تاریخ و ماه را اعتبار کرده اند گویا روز  
 معین واقع نشود چه حضرت می رسانند و چون که اعتبار اینقدر تعیین بهم محض بلحاظ ادراک برکت و جود  
 مناسبت است پس این تعیین منعقد ساختن مجلس را در هر سال چگونه منع میگردد و اندک قول این چه جود  
 الی قول این مذہب قابل تعیین است که سندش تا ابوالسب سانیده شود بلکه تا ابلیس تعیین الی قول  
 ای الی السلام انصاف فرمایند که آنچه بی دینی است که در شان ائمه ویران اکابر محدثین ایستاد مثل  
 صاحب حصص حصین و غیره و چون کلمات گستاخی بر زبان می اندوزد قنات و دو بال تیراوان ایلی کمال  
 نمی دانند الا میگویم که آن محدثین برای بیان شرف یوم ولادت شریفند تخفیف فرموده و چون  
 در عذاب الی سب آن یوم بطیفیل و برکت آنحضرت و سرور فرحت نعمت ولادت از قول جناب  
 کریم علیه السلام و مکرّم فی الناس حضرت سیدنا عباس نقل گرفته اند که حضرت و بی از رب کریم و ابوالجلال  
 تا یکسال کشف حال ابوالسب خود شدند آخر حق تعالی با جابت دعای آنجناب پرداخته ما نشنید آنحضرت  
 منکشف فرمود حجة الاسلام در احیاء علوم الدین در باب بیان مناسبات تکشف عن احوال الموق  
 الی اعمال النافعة فی الآخرة فرموده و روی عن العباس قال کنت مواخیا لابن ابي لهب فلما مات  
 حسنت علیه و اھم فی امره فسالته الله حوکان ی بنی ایاة و انما قال فرایته یلقب سارا  
 فسالته عن معالیه فقال صرت الی النار فی العذاب لیخفف عني و لا یروح الا لیلۃ الاثنین  
 فی کل ايام و اللیالی قلت کیف ذلک قال ذلک تلك اللیلة محمد صلی الله علیه و سلم جاء  
 انبیاء فبشروا بنی بولادته ففرحت به و اعتقت ولیدة لی فرحابه فانما بنی الله بذل لادن  
 رفع عني العذاب فی کل لیلۃ الاثنین الی اخره پس ذکر این تخفیف عذابی نقل مکارشع آنجناب  
 که همیشه در صحیح بخاری هم موجود است و تجویز نفوه کلمات سب و دشنام در شان اکابر محدثین  
 و ائمّه دین شناختن و مذہب آن پیشوایان شرح شریف را به تمت اتباع ابلیس تعیین و خوشنود  
 شیطان در چشم سلیمان ساختن و نفقه در نقل ما و یت انداختن و تضلیل ناقلان و اولین و آخرین  
 پند و اندرز است و بنیامی گویم که اکابر محدثین تخفیف عذاب ابوالسب بطیفیل حضرت رسول کریم

بفضل رب بجم در هر یوم الاثنین که نظیر یوم خاص اصلی ولادت بابرکت و مناسب است از وقت  
شروع ثابت گردانیده اند پس گویند و اسما علیه قول آنحضرت قابل اعتماد و نباشد اما این بشارت  
در حق آن ائمه دین چگونه جایز فهمیده اند محدث و دهلوی علیه الرحمه در مدارج النبوة که مستند است  
رساله است فرموده اول کسیکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم را شیر داد و شیر بود کثیر که بود این  
نویسنده است که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم تولد یافت بشارت رسانیده ابو اسد بود و پس او را  
بر دو گانه از او کرد و او را کرد که او را شیر دهد حق تعالی باین شادی سرور که ابو اسد را ولادت آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم کرد در عذاب بی تخفیف کرد و برود و شنبه چنانکه در حدیث آمده است و در اینجا  
سندست در ابل و البیدر که در شنبه سیلاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم سرور کنند و نذر اموال  
الی آخره و دیگر محدثین هم صحیح آن فرموده اند صاحب سیرت شامی از حافظه داشت نقل فرموده  
قد صح ان باللب یخفف عنه فی کل یوم الاثنین لاعتناقه ثوبه و اسما علیه السلام فی کل یوم الاثنین  
صلی الله علیه و سلم الی آخره در اینجا باید دانست که بعضی ازین طائفه در بعضی سالکین در کار است  
که تا بپذیرد اند و برود است تخفیف فرمودن حق تعالی در عذاب بعضی کفار و منافقین قطعیه و در  
کتاب و سنت و اجماع و اتفاق جمیع اهل اسلام لازم گردانیده گویا بوقت بالزام کفر و کفر درین جایز  
برای این که این طائفه چیز بی ریختن اسمی اولییم واضح بود که هر چه تخفیف فرمودن حق تعالی در عذاب  
بعضی کفار در بعضی اوقات فیفضل مگر هم خود و بطریق برگشت خوب بود و خویش منی لفظ اجماع  
است سنت و نه مخالف کتاب و سنت بلکه ثابت است از مضامین کتاب و سنت و تصریح اله است بر  
الزام این طائفه عبارت تفسیر عریزی باید شنید و تفسیر و در محافه بذیل آید که در اینجا حضرت  
طحاوی اسکین اگر چه نوشته حضرت امام شافعی بیخ باین است شک کرده اند که کافران و منافقان  
نیز مکلف و مخاطب باشند چنانچه ایمان سعادت مکلف اند و در این مورد نیز که خداوند باین  
مذاهب منی شد و اما اعظم میگویند که عذابان کافر نیست که ایمان خواهد بود و لیکن اگر بگوید این  
طعام بخورند و او را در عذاب فی الجمله تخفیف میشود و باین سلسله اگر گذاردی گشت پس این دلیل است  
که کافر البیاب سانی گفته اند که در عذاب این طائفه تخفیف خواهد شد آنکه عذاب و است و باین  
فرموده او غرض و احیاناً از خود و تفسیر سوره نازال در جواب گفته یکی کافر هر چند موجب عذاب

از عذاب ابدی نیست اما اثر او تخفیف عذاب است پس بدین آن فایده دارد و الی آخره علامه غلامی  
در شرح مستطاب نقل و این تخفیف عذاب الی نسب گفته و تخفیف عذاب به نسبت صادر کرده اند  
قوله تعالی فی اعمال الکفره فجعلنا له بهاء اجنثوا لانه بعد الحشر لانه لما یخضع من النار  
ذکاته لم یجد هم صلا الی آخره **قول** که گویند این روایت را مانند می در کردار خود و حسن و حقیقت  
بختی و می جل جلاله کردن است و نامی حسن صافی نهادن قدسی شریف را پاک بردن و می جل جلاله  
پس چون که بخوار انبیا و اولیا را بی آنکه بالغیری وجود و اید کردن می نثار و خون می یزد و کفار فجاءه را به  
سید کاری پایه فرازی نمود الی آخره **اقول** اکابر محدثین که در فضیلت یوم ولادت با سعادت حضرت  
یا فتن ابولسبر عذاب بران یوم لطیف برکت و رحمت ولادت و امید حضور برکت برای سید  
مقدم و رخ و از محبت صرف مال کنند و ایام ولادت شریف را مشرف دانند و برکت دینیه بیان فرموده اند  
این بیان کجا ثابت شد که این حضرات دعوی بختی خدا می جل جلاله کرده اند و کی بر آنحضرت  
لازم گشت که خون انبیا و اولیا را بریزند این جزافات و بخلون بقول آورده و تخفیف نیست از خون پروردگار  
که کفار فجاءه قاتلین انبیای کرام و اولیای اخیار را بکشتند و در نیای چند روزه جلوه  
عظمی سازد آخر باین حرکات شنیعه ابد الابد و در چاه جهنم می اندازد و کجا این امر و کجا تخفیف کسی  
بر برکت امری که از ان افعال کفریه فاسقانه راضی پروردگار ظاهر و آشکار است و ازین پسندیدگی  
این احسان که آخر افضل خود و فضلا از برکت آن کافر را هم محروم مطلق نداشته پیدا و پدید است پس  
صاحب ساله نه معنی لفظ اقتدا باضال پروردگار توجه می سازد و نه بمقتضی و مراد ملک اعلام و آن  
اخیار نظر می اندازد و خواه فحواه از معادات محبوبان الهی باحضرات می آویزد و آبروی فخر و دین علم  
خود می بریزد **قول** که روایت اصاده حقیقه باطل نیست اگر چه بهیچ روایت کرده زیرا که بهیچ قسم  
نمیکنند **اقول** اول این چه خطبه کلام بی ربط است دعوی باطل بودن و اینست کرده و در دلیل  
روایت کردن بهیچ قسم روایت را آورده اینقدر نفهمید که از آوردن بهیچ قسم روایت از کجا لازم  
که روایت بهیچ باطل می باشد و ثانیاً خود از سفر السعادت آورده که در سناد او ضعفی است پس از کجا  
ضعف و سبنا و صحتی دعوی باطل بودن آن باطل میگردد و با فرض اگر در منج یا کتابی دیگر این خطبه  
صراحت باطل است نوشته باشد مستلزم آن نیست که نزد مستدل بآن هم این حدیث موضوع باشد تا که

بنا بر موضوع و باطل گفتن و دیگران این تمایل و تفصیل صاحب سالک آن مستدل با مرقع باطنی و همچنان که  
 اصول حقیقه بر آن مستدل این حدیث که حافظ سیوطی شافعی است و همچنان کلام در نیکه ای این سخن  
 طریقه شرعی است یا نه ای غیر ذلک من التکویل همه بی موقع است قولی که لایسزم که مقصود اینجا باید کلام  
 بود و لدن فیه بیان فضیلت یوم اشدین بود بلکه این ذکر اتفاقی است به تقریر و نه ذکر الی آخره  
 اقول برای رد احوال که درین سبقت من خود از طرف خود ارشاد انحضرت را که موجب پیش محمد و  
 جواب سوال صوم آن یوم اقص است ذکر اتفاقی قرار دادن از حصول شرف آن یوم بود و ولادت  
 انکار سخن قطع نظر از آنکه مخالف مستندین است صریح منافی جواب ارشاد حضرت سید سلیمان  
 صلوات الله علیه و سلم در اینجا سوال کلام ابن الحجاج غیره است که از کبر و طاعت باطنی و در ظاهر حجت  
 بنزلی این حدیث شریف گفته احتمال می که یوم چهارم سبب حضرت که روزه که کنی کاپیر کو یا سبب است  
 روزه که استحب می که با هر تقدیر سبب می که بزرگی نعمت او است پس آنکه حضرت پدید آید یوم اربعین  
 او ترا و سبب شکرانه بدین گیتی بهر آن آخره که چنانکه قاضی و شرح مسلم و غیره خود یوم طلعت  
 اشدین و الجمعة فیه خلق آدم گفته اند اقول او را که این قیاس درست نیست که یوم اربعین  
 ذکر خلقت آدم علیه السلام و جواب به فضیلت اقص نگزیده و نیز درین حدیث ذکر خروج آدم  
 علیه السلام از جنت و قیام قیامت است که بقول قاضی ظاهرا از وجه فضائل است اگر کسی  
 در دلیل تصریح میفرمود که ولادت حضرت آدم هم و به فضیلت یوم نمی تواند شد و آنصورت اگر  
 حواله قاضی سید انجاشی داشت افسوس که صاحب سالک و لیل قاضی ندیده و معنی تمام کلام  
 نرسیده و ثانیاً دیگر تحقیق معتبر در شرح حدیث جمعه هم تصریح فرموده و قول قاضی بسبب  
 لزوم مخالفت ظاهر حدیث ترک نموده اند اما هم نوعی شرح صحیح مسلم بعد قول قاضی فرموده هذا  
 کلام القاضی قال ابو بکر بن العربی فی کتابه الا حوذی بالجمع من الفضائل و خروج آدم  
 علیه السلام من الجنة هو سبب جود النبی و وجوب الصلاة و الصلوة و الحج  
 من الجنة طرأ بل لقضاء اوطار شرع و ایاها و ایاها الساعه فی تخیل جنات انبیاء  
 و الصدیقین و الاولیاء و غیره و اظهار که استحقاق و تشریف از این شرح سفر السعاده بنزلی  
 حدیث شریفان من افضل ایا که یوم الجمعة فیه خلق آدم و فیه قبض احب است نوشتن





بیان پریشان از اینجا بخوبی عیان است اما قطع نظر از آنکه میگویم که برای این منی نخواهد بود که با وجودیکه حضرت  
 شایع در وجود فضائل جمع هم و ملاوت شریف حضرت آدم علیه السلام و هم وفات شریف آنجناب بعد و  
 فرمودند اما اینجا وقوع واقعه غمزدان در این روز شروع نفرمودند و همچنان یوم الاثنین که یوم یوم و لا اله الا الله  
 و هم یوم وفات شریف است معذرت از شرح شریف برای آنجناب عاده ادای شکرم و در آن یوم بیست  
 رسید و در آن وفات شریف با وجودیکه وقوعش در همان روز شایع بیان فرموده بودند مانع اظهار آن شکر و  
 سرور و عاده آن نگردید و هرگاه صاحب ساله در بعضی در اظهار تسلیم نمود که نفس حزن ممنوع نیست پس  
 مقصود حافظ سیوطی با حسن وجه بیست رسید و شبهه علامه فاکسانی مندرگردد که بحقوق حزن برصیت  
 محرومی خود از شرف حضور روزیارت بهمت تشریف فرمائی آنحضرت بریاض جنت با وجود ثبوت حیات  
 حقیقه و بقا و توجه بحال امت نه مانع از اعتقاد شرف فضیلت آن ایام با کرامت است و نه مستلزم تحکیم  
 ادای شکر و چه در سایر احوال است که بهمت آنحضرت بقضای حیاسه خیر لک و همان خیر لک و هم  
 سرور و بهشتی است بر حال امت است و نیز حسب تسبیح سماء و در تشریف برای آنحضرت آنجناب را  
 باعث سرور وصال رب العزت است پس نماند مگر نفس مصیبت محرومی مانده زیارت و غفلت  
 حزن الهی محرومی چه مخالفت دارد با اعتقاد شرف و برکت آن ایام با سعادت آری اگر اظهار و بیست  
 حزن و اعلان مصیبت مشروع می بود و عباد عاده ادای شکر و یوم الاثنین که یوم یوم و لا اله الا الله  
 وفات شریف است در شرح شریف ثابت نمی بود البته مخالفت بکرامت در آن یوم می نمود اینست که بقدر ضرورت  
 در ابطال ادعای نام برادر بزرگ در اینجا نگاشتم و اطالیت کلام باطل باقی گفتار پریشانیش که حالش از رد  
 رساله برادر خود و ناهست عاده قلیل الافاده انگاشتم والسلام علی من یتبع الهدی

### فصل کذا

در رساله برادر خود که در جواب مولوی سعدالدین صاحب

واضح باد که بعد تحریر کلمه الحق برادر خود را که حوصله در رساله مولوی سعدالدین صاحب را فرستاد  
 و نامش تشدید ایجاب نهادم چند که در بعضی جا عاده همان بیان پریشان پراخته و بسیار جا  
 حواله آن ساخته و جواب تفصیل آن در سابق تحریر یافته اما مقروض به یکدیگر و قول به تجدید باز مناسب  
 معلوم گردید قول این شیخ بجهول الحال است و چکس از شایع و صوفیه علماء را که ام اورانی شناسد

و سندش در کتاب دیناوردی **الحاق اول** این فقره ایست بخت اینکه کتاب سیرت شایسته که سند این طایفه است  
مسلم است و شهرت شیخ علیه الرحمہ مذکور و شناسایی سطور باری اگر صاحب ساله را از حال آنجا نبیند  
قصود علمی است حضرت شیخ را چه قصور مقام تعجب آنکه معلوم را از جهت مخالفت مدعیانش مجهول میگرداند  
اشبات دعاوی باطله خود بی تکلف استناد مجهول بلکه مجهول می نماید چه کند که تائید باطل غیر باطل مکان  
ندارد و وجوه هرگز وید باطل شدن تواند **قول** پس این عمل از اعمال ملوک و سلاطین نباشد نه از سیرت  
و سنن خلف صالحین **الحاق قطع نظر** آنکه سلطان عادل اسلام شاعت است تمام این فعل باقتدار صالح  
مشهور است خیر الانام علیه السلام نموده و علماء و صلی و عصر حاضر شدند و انکار نکردند و مقتدران  
دین و اهل شرع از احقین کتب دینیہ باعث برکت موجب ثواب و فخر تحقیق فرموده اند چنانچه صاحب سیر  
شامی بسطو تفصیل آن فرموده و دیگر کتب بهم سطور پس اینهمه کبار و علماء از اخبار و صحاح و روایات  
و بشوایان شیخ حضرت سید ابی راز و دیر می دنیا طلب گفتند و بفرمودن سفاست است خصوصاً که  
آنحضرات داخل سلسله دیر عامه محدثین لا حقیق بلکه شیوخ جماعه بت عین هم باشند و ظرف اینک خود صاحب  
رساله نیز آنحضرات استناد میکند **قول** اگر بادشاه مذکور باینقدر اقوال خلیفه نقد سنابکین و ابنا و ابیل  
و یتامی و دیگر وجوه خیرات و سیرت که شرح بدان ناطق است میگرد و چه مقدار ثواب اجر و ثبوت ای خود  
فرمود می نمود و لکن شیطان بنین **الحاق اول** هر چند این بیان بر ایشان از شیطان است اما  
چون صاحب ساله که بی حاجت بجز ضرورت داعیه سب و تم سلاطین اسلام که در جهاد اعدا و دین  
عم باسیر بوده اند شیوه خود گردانیده لاجرم چیز مختصر است این طایفه نقل نمودن مناسب نگردد  
قاضی القضاة ابرخی کان در تاریخ خود که مالش بطول نوشته سقطش آنکه شهد مظفر الدین مع صلاح قضا  
کثیره و ایمان فیما عن نجد و قو و ثبت فی مواضع لم یثبت فی ماخبره و شمره ذلک تغنی عن  
الطالعه و لولیک الا و قعه حطین بکفته فانه قوه و تقی الدین انکم العسکر باسیر ثلثا سمعوا و ثلثا  
تراجوا و کانت النصر للمسلمین اما سیرته فقد کان له فی فعل الخیر غرائب لم یسمع ان احد افعل فی  
ذلک ما فعله لم یکن شی فی الدنیا احب الیه من الصدقه کان له کل یوم قناطر مقطره من الخیر  
یفرقها علی المسکین فی عده و مواسم من البلد و کان قد بنی اربع خانقاها لتزکی للزکی و العیان  
و قر لهم ما یحتاجون الیه کل یوم و کان یاتی بنفسه فی کل الیوم یسأل عن حال مسکین

ويعجز قلوبهم عن إدراك الصغار لا يتلوه ويدخل الصغر كل وقت ويتفقدا حواطهم كان يذبح إلى البطار  
وكان له دار مضيغة يدخل الصغار كل قادم على البطار مرفقة أو فقيرة أو غيرة أو غيره من مدسرة ترب  
فيها فقهاء القرنين من الشافعية والخفية ويعمل السماع وله يكن له لذة سماع فانه كان  
لا يتعاطى المنكر وكان يسير كل سنة دفعتين جماعة إلى بلاد الساحل مع جملة كثيرة من المال  
ليفتك بها السامع المسلمين من أيدى الكفار وكان يقيم كل سنة سبيلا للحجاج يسير أربعين سنة  
ألف دينار نفقايا الحرمين له بمكة خمسها لله ثم ثلثا حيلة وبعضها باق لا كان وهو أول  
من اجتمع الماء إلى جبل عرفات ليلة الوقوف إلى آخره ملخصا وذاكر كفته ولو استقصيت وتعداد  
محاسنه لطال الكتاب في شهره معروفة غنية عن الاطال القام بين نيرات وميرات را انما نمودن  
ولكن الشيطان زين لهم ودين مقام خواندن اثر تعصب غلو باطل است به چشم براندیش که کینه دوز  
عین نماید بهر شرف و نظر باقیاندا اینکه خدمات بخدایت علماء و اعلام و صوفیه کرام صرفا امرال پرورین  
و جنود سلام را مورد صلوات ساختن داخل تیزیر و اسیر است پس این ادعا محض اعتساست  
غایت آنچه امثال صاحب ساله بنا و جز تمسین قطعی شاه مذکور بران نهاده اند آنکه حواله  
سماع و غناء و می مشاهده نمود و لعب جنود بالآت طبع و غیره ملاهی بر تاراج این خلکان  
و غیره اوده اند جوایش اینکه غنا و شکر و افواج مجاهدین نمود و لعب بل لشکر از احادیث ثابت  
می توان شد و این در حقیقت نمود و لعبیت اظهار قوت و شوکت و جمعیت لشکر اسلام و حال غنا  
اینها ملا علی قاری در مرقاة نوشته قال النودی اجازت الصحابة غناء العرب الذي فيه النشاد  
و ترو الخلاء و فعلوه بحضرة صلى الله عليه وسلم و مثله ليس كان فرحی عند القای  
ثلاث  
بحرمة الغنائم و حال نقص هم و احياء العلوم و غیره باید و قطع نظر از نیمه مقلد بدیعی را عمل  
امر که در نه همیشه مانعیت آن ثابت باشد جائز نیست نه آنکه در مسائل و فرجیه منی الاطلاق و جز تمسین  
و تفصیل دیگران نموده آیه قوله الحق را در منع این عمل باید که هیچ اختلاف نیست الا قول قطع نظر  
از آنکه جماعت محققین از ائمه الحق استحسان این عمل فرموده اند حال این ادعا اینکه قول صاحب  
بأن المسائل هم خود این قول را مردود میگردد اند مگر آنکه صاحب ساله از فوط تعصب کابر ائمه دین  
و فقهاء و محدثین را که استحسان و تجویز فرموده اند اگر چه مستندین سلسله و ینیه این طایفه بهر باشند



انهم موجب خیریت است مانع ادای شکر نعم الهیه و منافی سرور با موری و دینیه و غیبت از پی پی  
 منافی مانع استجاب شکر آن نعمت و سرور بایام بابرکت بلکه مانع اظهار شکر و سرور به نعمت در هر وقت  
 می تواند بود و مشروحیت تکلف و اظهار حزن و نیاز و ملال و انجیال آن غایت بغایت قصوی  
 رسانیدن است اگر شروع می بود حال آنکه این خلاف مقاصد شریعت است ندانی که موجب علم و ارشاد  
 شارح یوم الاثنین هم یوم نعمت و ولادت و هم یوم مصیبت عارقت است سبب استجاب شکر آن نعمت  
 در آن یوم با دای عبادت شروع فرموده اند و با اظهار حزن بای آن مصیبت در آن اشاره فرموده اند  
 فافهموا کما یجوز قوله بجا کما فی کلامه در خور قبول باشد و چنانکه لا اجمالاً و لا تفصیلاً بپرورد خدا **اقول**  
 امام علی در انسان ایچون فی سیرة الامیر المومنین عودن حافظه سیوطی و علامه ابن حجر قول فاکما فی را  
 تحریر فرموده و در سیرت شامیه هم در تفصیلی آن نقل نموده **قوله** اگر یکی از آیات کاسده فاسده  
 آورده عداحتی است قلع و قمع چنانکه باید کرده اند **اقول** این دعوی آنوقت قابل رد کرد که در کلام  
 ابن حجر و امام سیوطی و علامه علی قاری غیر هم از کسانیکه در علم و دین است و صاحبیت و اعتماد و شهرت بر جهان  
 بران کرام می داشتند نقل صحیح مشهور نموده و در نه هیچ حرف اهل بهر آنجا بلکه گفته مشهورین چون زبان ایشان  
 آورد **قوله** جواب عمر بن بقدر فهم بودی بود **اقول** اگر قول آن بود که من نفس شرع و عقل و فطن  
 برو هم فاسد و خیال کاسده و جناب فاروق رضی الله تعالی عنه چنانکه با آن علم و قوت و شوکت و همت  
 تنبیه تا و بیه ابطال آن و بهم فاسد نمی فرمود و پس نقل شرح مشهور بر مثل امام نووی صاحب غیر  
 جاری و غیر بما از سوره فهم خود مرود و گردانیدن و نقصی عظیم بظلمت جناب فاروق رسانیدن  
 سفاکت است و بس **قوله** نظر بر و در وصفش در صحیف مجید نفیر بود **اقول** اولاً و کلاً در و در  
 صفت شجره بر صحیف مجید غیر مسلم است ذکر فطری چیزی دیگر و در وصف چیزی دیگر و ثانیاً آن شجره  
 شایسته صحابه کرام خاکب شده بود و ثالثاً اگر بجهت قرب مانع اسلام و عدم تدوین احکام و  
 غلطی اعراب عوام که عادت بعبادت بچو شیاد شدند این امر درست نبود پس این سخنات اکابر  
 حرام نمی تواند شد که در هر دو امر غایتی موجود است **قوله** که گفته که بدعت است گفتند و غیره  
 لیکن این بدعت حسنه است بلکه مذمومه است لانه مخالف الکتاب السنه و الاثر و اجماع است  
**اقول** مثلاً این خرافات نفییدن معنی حفظ مخالفت است اگر از مخالفت بمان سکوت



و حسن در بسیاری از امور در کتب دینی مذکور و معروف و مشهور است که قدری از آن سابقا مطبوع است  
 با کماله دارد و هر معنی است نه بر مجرد تلفظ این لفظ آری چیزی را بدعت بآن معنی مصطلح که جز  
 مذموم نباشد گفته باز قائل حسن آن گردیدن درست نیست لیکن در اینجا فائده دیگر هم شنیدنی  
 و آن اینکه امام سید در رد و خلافات ابن تیمیه فرموده قوله و اذا سافر لم یطاعة طاعة  
 كان خلك مما بالاجماع ثم هذا فاسد لان المسلمين ان السفار طاعة و سافر شخص  
 معتقدانه طاعة كيف يكون سفره مما بالاجماع فان من فعل مما حاد اعتقاد الثواب  
 لا يوصف ذلك بكونه مما بالانكاح اعتقاده ذلك لظن دليل بدل و سعه كان مثابا  
 عتق ظنه والا كان جملا لا اثر عليه ولا اجر فعله موصوفه باحدة نعم اذا حل  
 احد المباح عبادة داخله في الدين مع اعتقادانه ليس منه فإثر به فاقرب  
 الى الله تكاملا ليس قربة لا في الواقع ولا في ظنه و هذا حكم سائر البهائم فمراد حل في  
 الدين ليس منه ضل عليه اثر ابتداءه اما من قراه فان ذلك من الفروع الفاسدة و  
 فيها التقليد و اختلاف العلماء و فعله معتقدانه من احوال الاحیة فدر اثره و انكاح  
 جمالیة و فيه التقليد كما تصور مع اوصاف من الدين فعليه ان اثر البتة ان قوله  
 اثره مستقیم برای انكاح و نوح رسول و سلم نیست آری قوله و عجبت و بسیار عجیب از مثل حافظ سیوطی  
 که با آنهم در حفظ حدیث از احادیث است تشریح عقیده غفلت و زید وانی آخره اقول  
 سوای حافظ سیوطی دیگر انکه محققین هم مانند تورتشقی و غیره بدون تحقیق برای شکر سرور تشریح  
 فرموده اند و احادیث را بر آن حمل فرموده اند پس نه این عجیب است که صاحب سالک با اینگونه  
 تحریف و دانی از کتب دینی منتهی اوله هم غفلت و زید وانی طعن تشنیع حافظ سیوطی کرده  
 قوله سخن در مطلق سرور و ولادت بی انضمام قید و معلوم نیست آری قوله در اینجا عجیب طریقه  
 بکار برده که در اعتقاد حق بهنگام اثبات مجلس سرور و ولادت از قید مجلس و ولادت آن گریز کرده و حکم  
 مستحب و ن بر سرور و ولادت نافذ فرموده و فریقین را بر هم خود را ضعیف اند و اقول اولاد را نه  
 فرمودن حکم تحنیه و ن سرور و ولادت مطلقا گریز از کجا فهمید عجیب در کلام سابق که نیست  
 ایام و ولادت با سعادت و بود و مذموم یوم انجین برای شکر آن نیست و تحسان مجلس مبارک



که محتوی بر بیان حالات و معجزات و اطعام طعام و دیگر خیرات و مبرات و خالی از منوعات نیست  
باشد و تقسیم بدعت بسو حسنه و سیئه از ائمه معتدین میشود و این حکما اعلام محققین دین متین نقل  
نموده و دلیل دیگر بر آن افزوده و حملش اینکه در استحباب سرور ولادت سرور عالم صلی الله علیه  
و سلم شکی و ارباب بی نیست این یک فرد آن با وجود عدم تحریم شایع حکم حرمت و ضلالت بود  
و مجوزین آنرا سبب شتم و تضلیل و تفسیق نمودن تشریع جدید و نسخ احکام شایع و تحریم بجا  
نفس است و چون صاحب ساله رضامندی فریق خود با استحباب مطلق سرور ولادت در این مقام  
ظاهر می نماید پس چیزی که حضرت شایع آنرا مطلق ازین قیود گذشته مشروط بوجود یا عدم  
این قیود نموده و برای آن هیئت مخصوصه و صیرت توقیفیه معین نیست پس بموجب اقرار صاحب  
ایضاح و مولوی خورم علی و غیرها اوستندین با تقدیر برای استحباب که امی فرد خاص حاجت و  
دیگر نیست و قدر و ثانیاً صاحب ساله که حسب اقرار اینجا سخن در مطلق سرور ولادت ندارد و محال  
فریق خود میکند و ثالثاً صاحب ساله درین مقام طرفه مکیدی برای تغلیط عوام پیش نموده  
و آن اینکه از شروع کلام برای تحمیل و تضلیل و تخمین و تفسیق محققین مشهورین از اکابر شیعه  
الاست انواع انواع سخنان در سرور ولادت سرور عالم صلی الله علیه و سلم که بر تقدیر است  
آن مجلس سرور ولادت از قبیل ضلالت و جهالت باشد بیان نموده گاهی اولویت اظهار جز  
و گاهی به عت بودن فرحت ولادت و گاهی سفا هست بودن خوشی کردن بتصور روز ولادت  
بعد از آنکه صد سال الی غیر ذلک من انواع الکلام و المقال تحریر ساخته چون نوبت حقیقت  
سخن رسید برای برده داری به بودن سخن و مطلق سرور ولادت آنحضرت صلی الله علیه  
و سلم تصحیح فرمود و سخن و بحث را راجع بچند قیود معلومه مخصوصه نمود و یاد داشته که فرقی  
چه نوشت اند و نخواهد چه رنگاشته قوله آنچه در خفتن دیده شود خواب و خیال است  
الی قوله چه غلام افتابیم هم از افتاب گوئیم نه شمس نه شب پرستم که حدیث خواب گوئیم الی آخره  
اشاره برای تأیید امر که استحباب آن مندرج عمومات مشدوبات شایع است و آنکه دین  
اسخنان آن فرموده اند آنچه اکابر اولیا و مشاهیر صلوات الله علیهم است محمدیه و رزوی  
صالحه از جانب آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدان ملهم شده اند که نزدین چه منزله است

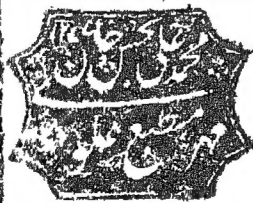
که نیز ذکر آن با قشربست شب پرستی نموده آید بلکه در کتب مینه صدها جا توان یافت  
که آنکه خطایکم السلام و منام صلوات کرام برای استینا فرموده اند پس بوجوب قول صاحب  
رساله همه شب پرست باشند بنا بر این رساله که بر اختصار است و نیز سگات صاحب رساله  
در کار بدیجست بیک عبارت گفتا می رود در سرور الحزین و بیان وفات شریف گفته  
و اختلاف کردند اصحاب در آنکه در حال غسل جاها از تن آنحضرت صلی الله علیه وسلم کشند  
یا با جاها غسل دهند پس خدا تعالی بر شان خواب را مسلط کرد و گوینده نمی دانستند  
که گیت گفت غسل دهید آنحضرت صلی الله علیه وسلم را در جاها آنحضرت صلی الله علیه وسلم  
پس بیدار شدند و همچنان کردند آنهم و تفصیل این در جواب رساله کلمه الحق گذشته و انعم  
ما قبل سه ز آفتاب پرست و در شب پرست گوید حدیث حق را می الحق رزق پرست بخود  
اگر می آمد که مراحت و مخالفت امور محدود و شایع دارد و در تائید عمل بدان فکر خواب  
نمودن بیجا است اما آنچه آنکه دین را از علماء کاملین و اولیاء صالحین بجهت مستحب مندوب  
شمردن این عمل شریف مبعوض ترین مردم نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم قرار داده پس  
منشاء این سفاهت ضلالت و جهالت است و پس که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خود را نشاء  
و اجازت فرموده اند من من سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها و شرح این حدیث  
از آنکه من سابقا قوم گردیده و الله الموفق والمعين صلی الله تعالی و سلم علی سید المرسلین و شفیع  
المذنبین سیدنا و مولانا محمد حبیب رب العالمین و علی الله و احبابه و احبابه جمعین

### خاتمة الطبع

الحمد لله علی احسانه و اشكره علی نعمائه که درین زمان سعادت تو امان رساله عجیبه عجماله  
غریبه سیمی به حق الیقین فی مولد اعلی النبیین از تصانیف عالم با عمل  
فاضل او مدد لوی سید عبد الصمد صاحب سوسا از من تلامذه  
جامع الفضل و الفاضله مولانا محمد عبد القادر صاحب البیانی مسکن الحنفی  
مذہب القادر بی شریک با اقامه اند فیه نعمه دایم بر کاتم حسب فرمایش رئیس پاک خاد

امیر و الاثراد صاحب المروءة و الامتنان منبع الفضل و الاحسان جناب معلى القاب  
 حضرت مولوى محمد واحد على خان صاحب بهادر خلف الصدق و الاحقاد  
 جناب غفران باب حكيم محمد سعادت على خان صاحب بهادر مبرور  
 رئيس اعظم انوكه ضلع بريك موفت جناب مولوى سيد محمد  
 عزيز الدين حسن صاحب و مولوى محمد العام حسن  
 صاحب سسوانى عو مجد نهم تصحيح تمام وصحت بالا كلام  
 مطابق نسخہ مكتوب مصنف ممدوح الشان النقل  
 كالاصل بتاريخ ۲۵ دسمبر ۱۳۵۷ ع  
 در شهر لکنؤ بطبع علوى محمد  
 على بخش خان صاحب  
 از حليہ طبع محلى گردید  
 اريکه آراشى شود  
 گردید  
 فقط

واسطے سند اس امر کے کہ یہ کتاب چپی ہوئی مطبع علوی کی ہے  
 مطبع ثبت کی گئی





2128  
20

DUE DATE

294577

